

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# تاریخ مختصر غور

تألیف:

قاضی غوث الدین مستمند غوری

طبع دوم: ۱۳۸۷ هـ ش

## شناسنامه کتاب

|                        |   |
|------------------------|---|
| نام کتاب:              | تاریخ مختصر غور                                   |
| تالیف:                 | قاضی غوث الدین مستمند غوری                        |
| حروفچینی و صفحه آرایی: | شهاب الدین مستمند                                 |
| نوبت چاپ:              | دوم   |
| سال چاپ:               | 1387 هـ ش   |
| تعداد:                 | 1000 نسخه   |
| ناشر:                  | الحاج جلیل احمد «مولوی زاده» مسئول کتاب خانہ فیضی |
| آدرس:                  | ہرات کوچہ گدام بازار کتاب فروشی ہا                |
| شمارہ تماس:            | تلیفون: 231138 مایل: 0799289224                   |

# فهرست مطالب

| صفحه    | عنوان                                   |
|---------|---|
| ..... 1 | 1- خلاص سوانح مؤلف .....                |
| ..... 2 | 2- مقدمهٔ طبع دوم .....                 |
| ..... 3 | 3- مقدمه به قلم احمد سعید «حقیقی» ..... |
| ..... 4 | 4- تمهید .....                          |

## فصل اول

|    |   |
|----|---|
| 1  | 1- وجه تسمیهٔ غور .....                             |
| 2  | 2- قدمت تاریخی غور .....                            |
| 3  | 3- غور در حال حاضر .....                            |
| 4  | 4- نژاد غوریان .....                                |
| 7  | 5- سوریان و شنسبانیان غور .....                     |
| 9  | 6- تابش نور اسلام در غور .....                      |
| 12 | 7- زبان باستانی غور .....                           |
| 19 | 8- موقعیت تاریخی و حدود جغرافیایی غور قدیم .....    |
| 21 | 9- غرجستان معنی لغوی موقعیت جغرافیایی .....         |
| 29 | 10- جایگاه شامخ غور در سرگذشت کشور ما و منطقه ..... |

## فصل دوم سلطنت غوریان

33

- 1- ملک شنسب بن خرنگ ..... 34
- 2- امیر پولاد ..... 34
- 3- امیر کرور ..... 34
- 4- امیر ناصر ..... 34
- 5- امیر بنجی نہاران ..... 34
- 6- امیر سوری بن محمد ..... 35
- 7- امیر محمد بن سوری ..... 36
- 8- امیر ابوعلی محمد بن سوری ..... 37
- 9- امیر عباس بن شیش ..... 37
- 10- امیر محمد بن عباس ..... 39
- 11- ملک قطب الدین حسن بن محمد ..... 39
- 12- ابوالسلاطین ملک عزالدین حسین بن حسن ..... 40
- 13- سلطان علاءالدین حسین جهان سوز ..... 41
- 14- سلطان سیف الدین سوری ..... 52
- 15- سلطان ناصرالدین حسین بن محمد مادینی ..... 53
- 16- سلطان سیف الدین محمد بن علاءالدین جهان سوز ..... 53
- 17- سلطان اعظم غیاث الدین محمد بن بہاءالدین سام ..... 54
- 18- سلطان علاءالدین محمد بن شجاع الدین ابوعلی ..... 58
- 19- سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد سام ..... 58
- 20- سلطان بہاءالدین بن غیاث الدین محمود ..... 58
- 21- سلطان علاءالدین اتسز پسر جهان سوز ..... 58

22 سلطان علاءالدین محمد بن ابوعلی ختم الملوک ..... 58

### طبقهٔ دوم سلاطین غوری تفرستان و بامیان

1- ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین ..... 60

2- ملک شمس الدین محمد مسعود ..... 60

3- سلطان بهاءالدین سام بن شمس الدین محمد ..... 60

### طبقهٔ سوم سلاطین غوری غزنه

1- سلطان سیف الدین سوری مذکور در عدد 14 ..... 61

2- سلطان شهاب الدین محمد بن سام برادر سلطان غیاث الدین ..... 61

3- سلاطین مملوک و یا معزیه ..... 69

4- شجره های غوریان، سلاطین دهلی، سلاطین خلجی و آل کرت ..... 73

### فصل سوم برزی از علماء و شعراى كه منسوب به دورهٔ غوریان بوده اند 77

1- امام فخرالدین رازی ..... 78

2- نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله ..... 83

3- احمد میدانی نیشاپوری صاحب مجمع الامثال ..... 84

4- علی باخرزی صاحب دمیة القصر ..... 84

5- قاضی منهاج سراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری ..... 84

6- محمد بن منور میهنی صاحب اسرار التوحید ..... 87

7- ابو نصر فراهی صاحب نصاب الصبیان ..... 91

8- ملک الکلام شرف الدین احمد فراهی ..... 91

9- محمد عوفی صاحب لباب الالباب ..... 92

- 10 - ملك الشعراء فخرالدين مبارکشاه غورى ..... 93
- 11 - محمد بن عمر فرقدى ..... 98
- 12 - احمد فرید كافی ..... نه ..... 100
- 13 - حكيم ضياءالدين عبدالرافع هروى ..... 103
- 14 - ازهرى هروى ..... 104
- 15 - ظهيرالدين سجزى (سيستانى) ..... 105
- 16 - عجيبى جوزجانى ..... 107
- 17 - حكيم انورى ..... 109
- 18 - جلى غرجستانى ..... 121
- 19 - خواجه معين الدين چشتى ..... 123
- 20 - امير حسینی سادات غورى ..... 125
- 21 - مولانا سراج الدين پدر منهاج سراج ..... 131
- 22 - امام صدرالدين على هيصم نيشاپورى ..... 133
- 23 - صدرالدين ربيعى فوشنجى ..... 135
- 24 - مولانا ابوالقاسم ..... 141
- 25 - مولانا ابوالفرج ..... 142
- 26 - مولانا ظهيرالدين ..... 142
- 27 - مولانا فصیح الدين ..... 142
- 28 - ملك الكلام بهاءالدين اوشى ..... 142
- 29 - قاضى حميدالدين عمر بن محمود بلخى ..... 143
- 30 - قاضى حميدالدين على بن عمر محمودى ..... 144
- 31 - شمس الدين محمد بن نصير سجزى ..... 145
- 32 - حكيم مجدالدين صندلى ..... 147

- 33- لطیف الدین زکی مراغه ای ..... 148
- 34- خواجه صفی الدین وزیر ..... 148
- 35- عمر سراج تولکی ..... 149
- 36- خواجه جمال الدین خازنچی تولکی ..... 150
- 37- اختیار الدین علی شیانی ..... 150
- 38- وزیر ابوبکر عمر ترمذی ..... 151
- 39- وزیر علاءالملک جامجی ..... 152
- 40- وزیر علی بن احمد جامجی ..... 153
- 41- جمال الدین محمد بن نصیر ..... 154
- 42- شیخ احمد غوری ..... 156
- 43- سلطان علاءالدین جهان سوز ..... 157
- 44- ملک تاج الدین تمرانی ..... 159
- 45- غازی علاءالدین ابوعلی ..... 160
- 46- ملک ناصر الدین غوری ..... 161
- 47- ملک شمس الدین امیر غور ..... 161
- ذکری اجمالی از علماء و شعراى در بار ملوک غوری آل کرت ..... 162

## فصل چهارم مدنیّت باشکوه دورهٔ غوریان

- 1- شهر سازی و مسکن ..... 166
- الف: فیروز کوه ..... 167
- ب: آهنگران ..... 168
- ج: مندیش ..... 169
- د: زرنی ..... 170

|     |       |   |
|-----|-------|---|
| 171 | ..... | هـ: زمینداور                            |
| 172 | ..... | و: شهر غلغلۀ بامیان .....پازده.         |
| 172 | ..... | ز: غزنی                                 |
| 173 | ..... | ح: تولک                                 |
| 174 | ..... | ط: خیصار                                |
| 175 | ..... | ی: حصار سیفروود                         |
| 175 | ..... | ک: شهر خلیج                             |
| 176 | ..... | ل: دولتیار، چنچران، کاسی، جرماس و استیه |
| 178 | ..... | م: تیوره و پسابند                       |
| 178 | ..... | ن: معادن و صنایع در غور قدیم            |

ح

## 187 فصل پنجم آثار باشکوه که از دوره غوریان بجای مانده است

|     |       |                                    |
|-----|-------|------------------------------------|
| 187 | ..... | 1- مسجد جامع هرات                  |
| 196 | ..... | 2- منار جام                        |
| 215 | ..... | 3- آبدۀ شاه مشهد                   |
| 220 | ..... | 4- یادگار های عصر غوری در هندوستان |
| 220 | ..... | الف: مدرسه فیروزی                  |
| 221 | ..... | ب: قلعه سیالکوت. ج: مدرسه معزی     |
| 221 | ..... | د: مسجد قوه الاسلام                |
| 223 | ..... | هـ: قطب منار                       |
| 228 | ..... | و: مسجد اجمیر                      |



- 1 - خسرو غور و حصار استیه ..... 235
- 2 - شهر و حصار فیروز کوه ..... 236
- 3 - حصار تولک ..... 238
- 4 - قلعه کالیون و حصار فیوار ..... 242
- 5 - قلعه سیف رود غور ..... 244
- 6 - حصار اشیار و قلاع دیگر غرجستان ..... 247
- 7 - قلعه خیسار غور ..... 248
- 8 - بقیه شهرهای غور ..... 250
- 9 - تحلیل شخصیت چنگیز خان ..... 251
- فهرست مآخذ ..... 253

### خلص سوانح مؤلف كتاب

قضاوتپال مولوی غوث الدین مستمند ولد حاجی تاج الدین درسال (1337هـ ش) در یکی از دهکده های شهر ستان تاریخی فیروز کوه جای که منار مسجد جامع آن یعنی (منار جام) هشت ونیم قرن است که از گزند بادوباران درامان مانده است. دیده به جهان گشود. علوم متداوله دینی را تامقام تدریس طور خصوصی فرا گرفت و دیپلوم ما فوق بکلوریا از وزارت معارف را در دست دارد. در جهاد مقدس ضد تهاجم روس بر مملکت ما تا فروپاشی نظام کمونیستی فعالانه سهم داشت. در طلیعه پیروزی بحیث رئیس اطلاعات و کلتور ولایت غور مؤظف شد. وبعداً انسلاک قضائی حاصل نمود وشامل کدر قوه قضائیه کشور گردید. ودر محاکم غور وهرات در بست های مختلف ایفای وظیفه نموده واکنون نیز مصروف انجام وظیفه میباشد. کدر قضائی شان قضاوت پال معادل پوهنوال بوده ومامور ما فوق رتبه نیز هستند.

استاد مستمند غوری علاوه بر آنکه عالم دینی بوده وقاضی مؤفق است، در ادب ونویسندگی نیز باید او را از اساتید معاصر بحساب آورد. بیرون از اشعار ومقالاتیکه در مطبوعات جهاد وبعداز پیروزی از ایشان به نشر رسیده، (ارمغان جهاد، ارمغان سنگر، دیوان سوگنامه، لاله های نعمانی، وتاریخ مختصر غور) از آثار استادقبلا چاپ شده است. به تعداد پانزده اثر مستقل در شعر وتاریخ وعقاید وفقه نگاشته است. اکنون که تاریخ مختصر غور برای بار دوم به نشر میرسد. از پروردگار بزرگ استدعا داریم تا سایر آثار استاد نیز چاپ وبدسترس علاقه مندان قرار گیرد. طول عمر وسعادت دارین را برای استاد از بارگاه الهی مسئلت می نمائیم.

عبدالقادر موحد «رحیمی»

7 / 10 / 1386 هـ ق

## مقدمهٔ طبع دوم

کتاب تاریخ مختصر غور جمع بندی بود از یاد داشت های پراکندهٔ من که به خواهش دوستان ارجمندم وبه پاس خاطر دانشمند گرامی مولانا عبدالرحمن (معتصمی) غوری (حفظه الله) با شتاب گردآوری شده بود. که برای نخستین بارده سال قبل به شکل پاورقی در روزنامهٔ اتفاق اسلام درهرات تحت نظرفاضل محترم احمد سعید (حقیقی) جسته جسته به نشر میرسید. پس از چند شماره نشر آن متوقف شد. بعداز آن صاحب‌دلی از پاسداران دانش وفرهنگ چاپ مستقل آنرا به عهده خویش گرفت. وتاریخ مختصر غور در 1378 به وسیلهٔ (انتشارات کتاب) به تیراژ 1000 نسخه از چاپ برآمد. چون نگارنده بر چاپ نخستین آن هیچ گونه نظارتی نداشتم کتاب از کیفیت خوب چاپی بر خوردار نبود. ونادرستی های چاپی و کاستی های فراوانی داشت. با وجود آن با استقبال فوق العاده رو برو شده وبه زودی نسخه های آن نایاب گردید. بار دیگر کسانیکه از هفتاد عیب من چشم می پوشند و یک هنر مرا می بینند، و به قول شیخ اجل سعدی (رح): «گر هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند به جز آن یک هنر.» خواهش تجدید چاپ تاریخ مختصر غور را نموده اند. از آنجائیکه سر پیچیدن از خواهش دوستان، موجب آزار ضمیرخسته و باعث اندوه دل شکستهٔ من می گردد. این حسن نظر یاران را بی درنگ پذیرفتم. خوشبختانه نسخهٔ دست نویس اصل تا هنوز با من بود. با مراجعه به آن دوباره کتاب با کامپیوتر نوشته شد. ومطالب مفید جدیدی بر آن افزوده گردید. تا کتاب در چاپ دوم از کیفیت بهتری برخوردار گردد و از لون دیگر آید و یاران را خوش آیند تر و گوارا تر باشد.

از فرزندانم شهاب الدین مستمند که باهمه مصروفیت های تعلیمی خویش رنج وزحمت تحریر آنرا بدوش گرفت و نیک محمد مستمند که در تهیهٔ برخی از مآخذ مرا یاری کرد و عبدالحی جان مستمند که در عین کودکی در باز خوانی وتصحیح کتاب سهم شایسته داشت. بی نهایت سپاس گذارم. حق تعالی ایشان را پاداش خیر دهد!

قاضی غوث الدین مستمند غوری

1387/2/9 ه. ش.

## تاریخ مختصر غور

آقای مستمند غوری، از فرهیختگان بلند آوازه دیار پریمینت غوراند، که شعر رسا و قلم محققانه شان در پهنه فرهنگ امروز و فردای کشوری تواند، از گنجینه های بزرگ این میهن والای اسلامی تلقی شود.

تاریخ مختصر غور عنوان رساله تحقیقی است که ایشان در راستای به تصویر کشیدن سیما ی کهن سال غور، با نشر سلیس و اسلوبی پژوهشی نگاشته اند.

ومی تواند برای علاقه مندان و دانش پژوهان ممد و کار ساز افتد. چون زمینه چاپ این اثر ارزنده به صورت کتاب مستقل هنوز میسر نشده است، روزنامه اتفاق اسلام با اغتنام از فرصت، این نوشته را به صورت پاورقی در شماره های متعدد به نشر می سپارد. امید مورد عنایت و توجه اهل دل و اهل قلم واقع گردد. والحمد لله اولاً و آخراً

احمد سعید «حقیقی»

## تمهید

### قلب آسیا:

کشور محبوب و مرد خیز و اسلامی ما افغانستان، قلب قاره آسیاست. شاعر اسلام، خطیب مشرق، علامه محمد اقبال لاهوری گفته بود:

|                              |                          |
|------------------------------|--------------------------|
| کشور افغان در آن پیکر دل است | آسیا یک پیکر آب و گل است |
| وزفساد او فساد آسیاست        | ازگشاد او گشاد آسیاست    |
| ورنه گاهی دره باد است تن     | تادل آزاد است آزادست تن  |

شاعران اکثرأ مردمان حساس و ملهمی هستند، حوادث آینده را چنان با قوت فراست درک و پیشگوئی میکنند، که انگار برایشان الهام می شود. اینک از پیشگویی اقبال، ده ها سال میگذرد و باز می بینیم که از تأثیر فتح مبین افغانستان بر قوای اشغالگر کمونیزم روسیه، نه تنها قاره آسیا، بلکه اروپای شرقی و سایر ملل شرق و غرب، از یوغ اسارت کمونیزم آزاد و اتحاد شوروی از نقشه سیاسی جهان معدوم می گردد.

### قلب افغانستان:

سرزمین باستانی غور، قلب مملکت افغانستان است. غور از لحاظ اینکه مرکزی ترین نقطه وطن عزیز ماست، باید آنرا دل کشور بحساب آورد. به تعبیر دیگر، چون کشور افغانستان را دایره ای فرض کنیم، مرکز آن دایره غور خواهد بود.

|                          |                              |
|--------------------------|------------------------------|
| کشور افغان که قلب آسیاست | مهد دین و دانش و مهرو و فاست |
| دردل این سرزمین راستان   | هست غور نامدار باستان        |

مؤرخین را عقیده بر آن است که آفتاب عالمتاب اسلام، پیشتر از همه نقاط افغانستان، بر دره ها و صخره های سر برفلک کشیده غور طلوع کرده است، آن هم باقتضای خود امرای اولیه غور و رغبت تمام اهالی پاک طینت آن بوده است. به شهادت

تاریخ، در غور، سلاطین مسلمان و بزرگی ظهور کرده اند. هنوز آواز سلطان علاءالدین جهان سوز از دهلیز زمان بگوش میرسد که می گفت:

جهان داند که سلطان جهانم چراغ دوده عباسیانم

و یا این مطلع شعرش:

آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را آنم که هست جور ز بدلم خزانه را

پادشا هیکه با همه آن روح رزمندگی و سلحشوری و حس شدید انتقام جوئی و روش خشونت بار جنگجوئی و مشاغل جان فرسای جهانداری، علم و ادب و هنر عصر و زمان خود را به پایه کمال آن فرا گرفته بود. در یک لشکر کشی خویش که بردست سپاهیان سلطان سنجر سلجوقی در هرات گرفتار شد، سنجر را به واسطه دانش و هنر و حسن مجلس خود، بحدی زیر تأثیر آورد که بجای سزاواری کشتن، بخشش و بخشایش یافت و سنجر او را برادر خود خواند و تمام اموال منقول خود را با منشور مملکت غور بدو سپرد. و باز هم بگواهی تاریخ، برادرزادگان علاءالدین یعنی سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین با جهاد و مبارزه چنان یک امپراطوری قوی اسلامی را بوجود می آورند که یک ربع شرقی دنیا در زیر قلمرو آن قرار دارد. و شهاب الدین غوری لوای توحید و یکتاپرستی را در دورترین نقاط نیم قاره هند با هتزاز درمی آورد. و بعد از سلطان محمود غزنوی، مشعل دعوت حق و جهاد راه خدا را در هند تا سالهای فراوان، فروزان نگه میدارد. حتی تاریخ نگاران حدود فتوحاتش را از ساحه فتوحات محمود غزنوی هم زیاد تر نگاهشته اند. و درست جلوه فرهنگی و ظهور تمدن اسلام را در سرزمین پهناور هند بعد از فتوحات شهاب الدین غوری می دانند. چنانچه خواجه خواجگان معین الدین چشتی (رح) در زمان این سلطان دراجمیر رحل اقامت افگند و طریقه علیه چشتیه به یمن انفاس قدسیه آن بزرگوار در نیم قاره هند و جهان رواج

عام یافت که هم اکنون زیارت آن روحانی بزرگ در شهر اجمیر از ارادت خاص و عام مسلمانان هند و پاکستان بر خوردار است.

مسجد جامع بزرگ شهر هرات، منار مسجد جامع فیروز کوه مشهور به منار جام، مسجد قوت الاسلام دهلی و قطب منار دهلی که هر یک عظمت فوق العاده دارد، یادگارهای عصر طلائی زمامداران مسلمان غور، و از افتخارات درخشان جهان اسلام و از عجایب گیتی بشمار میروند.

درین سرزمین صدها عالم، صوفی، شاعر و هنرمند طی ادوار مختلف تبارز کرده اند که مایه مباهات و سرافرازی ما و تمام جهان اسلام اند.

در غور تمدن بسیار عالی و کم نظیری وجود داشته که در هرادی خرابه های آن باشکوه و عظمت خاصی نمایان است که نخستین بار بدست ناپاک چنگیز و باردیگر در حملات تیمورلنگ همه آن تمدن باشکوه به ویرانه تبدیل و اهالی قتل عام و کتابخانه ها طعمه حریق گردید. از آن به بعد هیچ حکومتی در راه آبادی ویرانه های غور ورفاه و آسایش مردم آن کوچکترین اقدامی را بعمل نیاورد و این ناحیه همیشه در ادبار و فلاکت نگه داشته شد. بعد از کودتای خونین مزدوران روسی در (7 ثور 1357 هـ ش) و قیام عمومی مردم مسلمان افغانستان برضد آن، غور در قیام و جهاد از همه جای پیش قدم تربود، زیرا در اوایل میزان 1357 اولین قیام و جهاد مقدس به فتوای علمای کرام در ولسوالی پسابند ولایت غور صورت گرفت و ما شاهد جان نثاری های مردم متدین آن بودیم که چگونه ملحدان بد مست و نوکران روس، آن منطقه را از زمین و هوا بخاک و خون می کشیدند.

با اجمالی که در بالا از پیشینه تاریخی غور متذکر شدیم، ایجاب می نماید تا طور مختصر راجع به تاریخ غور معلوماتی را به نگارش در آوریم، زیرا بگفته یکی از دانشمندان: گذشته چیزی است که هر چه فاصله ما از آن زیاد تر شود، زیبا تر میشود.

## فصل اول

### 1 - وجه تسمیه غور:

در لغت نامه برهان قاطع آمده است که: غور بروزن مُور (نور) نام ولایتی است معروف، نزدیک قندهار.

آقای عبدالحی حبیبی و آقای عزیزاحمد پنجشیری دونفر مؤرخ معاصر کشور ما را عقیده ب آن است که کلمه غور، ریشه، باستانی داشته و از زبان اویستا و سانسکریت ولسان باختری قدیم باقی مانده است که به معنی کوه میباشد. زیرا این سرزمین کاملاً کوهستانی بوده و بنا به این مشخصه طبیعی آنرا غور نامیدند.<sup>1</sup>

استاد فکری سلجوقی نوشته است: وگروغر بمعنی کوه است و این واژه دری تاکنون در زبان پشتو زنده مانده و کوه را غر میگویند.<sup>2</sup> ولی بعقیده نویسنده عاجز، ممکن است کلمه غور، بضم اول از غور، بفتح اول گرفته شده باشد که بزبان عربی به زمین سرایشیب، گودی، قعر، ته چیزی مثل ته چاه اطلاق گردیده و به فروشدن و فروفتن و فرورفتگی استعمال می شود.<sup>3</sup> زیرا در غور، وادیها و دره های عمیق و پرنشیب و فرورفتگی های زیادی وجود دارد که عموماً سکونت اهالی در همین فرورفتگیها میباشد.

### 2 - قدمت تاریخی غور:

نام سرزمین غور و القاب غور شاه، شارغرجستان و شیر بامیان در آثار مؤرخین و جغرافیا

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور، کابل، 1360 ص 13 نوشته پوهاند پنجشیری.

<sup>2</sup> - مجله هرات 1336 جدی شماره 10 و ص 18.

<sup>3</sup> - فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران 1343 جلد دوم و فرهنگ عمید، تهران 1359 «حسن عمید».



نگاران عرب و غیرعرب در اوایل اسلام بکثرت آمده است که میتوان از این کتابها نام برد که در آنها ذکری از غور بعمل آمده است.

المسالک و الممالک اصطخری (قرن 5 - 6 هجری)، صورت الارض ابن حوقل مؤلفه (367 هجری)، حدود العالم (372 هـ) تاریخ بیهقی، زین الاخبار گردیزی (440 هـ)، مجمل التواریخ و القصص، تاریخ سیستان، چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی، جهان نامه محمد نجیب بکران، معجم البلدان یاقوت حموی، آداب الحرب و الشجاعت، تقویم البلدان، تاریخ گزیده، نزهت القلوب، سفرنامه ابن بطوطه، حبیب السیر، هفت اقلیم و کتاب مهم معاصر سلطنت غوریان طبقات ناصری تالیف منهاج سراج جوزجانی از اوضاع و احوال جغرافیائی سیاسی و بالاخره حملات چنگیز بر سرزمین غور و حوالی آن معلومات مفصل در اختیار اهل تحقیق میگذارد. این اثر مهم در سال 658 هجری تالیف شده است. جغرافیای حافظ ابرو از غور معلومات زیادی می دهد. فردوسی در شاهنامه میگوید:

سرغوریان بود بسطام شیر کجا پشت پیل آوریدی بزیر

اسدی طوسی در گرشاسب نامه غور را در ردیف شهرهای بزرگ یاد می کند:

زرنج و همه غور و زابل ستان هم از بلخ تا بوم کابل ستان

بعنوان حسن ختام این مبحث را با چند جمله که اسفزاری در روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات در باره ولایت غور تذکر میدهد، پایان میدهیم. او میگوید: «در قدیم الایام عظیم معمور بود، عمارات رفیع و قصور بدیع و قلاع منیع داشته و همیشه نواحی آن دیار، از لوث بدعت و ناشایستگی پاک می بود و هرگز از آن مبتدعی و بد مذهبی پیدا نشده و مردم آنجا همه پاک دین و نیک اعتقاد

باشند ....» سال تالیف این کتاب اواخر قرن نهم هجری میباشد.<sup>۱</sup>

### 3- غور در حال حاضر:

غور در تشکیلات اداری فعلی افغانستان، یکی از ولایات سه گانه مرکزی کشور محسوب میشود. مرکز این ولایت شهر چغچران است که برخط 25-65 طول البلد شرقی و 31-34 عرض البلد شمالی موقعیت دارد.<sup>۲</sup>

مساحت مجموعی آن به (38666) کیلو متر مربع میرسد وهفتمین ولایت از نظر مساحت محسوب میگردد واز نظر نفوس با داشتن (366823) نفر در ردیف نهمین ولایت کشور قرار دارد که باین ترتیب کثافت نفوس در آن 9 نفر در فی کیلو متر بوده یک ولایت متفرق السکنه را تشکیل داده است. ومجموع قریه های غور (1916) قریه است، چغچران به ارتفاع (2250 متر) از سطح بحر بلند افتاده است طبق آمار جدید مجموع نفوس غور به (90000) نهصد هزار نفر بالغ میگردد.

ولایت غور از جانب شمال به ولایت های جوزجان وفاریاب، ازطرف شرق به ولایت های مرکزی یعنی بامیان و دای کندی واز طرف جنوب به ولایت هلمند وفراه واز سمت غرب به ولایت بادغیس وهرات وقسمتی از فراه محاط میباشد. از لحاظ تشکیل اداری، دارای واحدهای اداری ذیل است:

- 1- ولسوالی شهرک، 2- ولسوالی لعل وسرجنگل، 3- ولسوالی پسابند،
- 4- ولسوالی تیوره، 5- ولسوالی تولک، 6- ولسوالی ساغر، 7- ولسوالی چهارصده،
- 8- ولسوالی دولت یار، 9- ولسوالی دولینه.<sup>۳</sup> اهالی غور از اینکه سرزمین شان دارای جلگه های وسیع ووادای های گسترده وفراخ نمی باشد تا ارتفاع کوه ها را در افق پست

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور با اختصار وتعدیلات ص 15-20.

<sup>2</sup> - جغرافیای تاریخی غور، ص 10 که از جغرافیای شهری افغانستان از محب الله رحمتی اقتباس کرده است.

<sup>3</sup> - سالنامه، احصائیوی افغانستان 1363 ص 39 و 41 وجغرافیای تاریخی غورص 10-11 با اضافات ضروری.

جلوه دهد، همیشه باین عقیده بوده اند که این کوه پاره ها بلند ترین کوه های جهان میباشد. حتی منہاج سراج نوشته است که در غورپنج پاره کوه بزرگ است که اهل غور اتفاق دارند که راسیات جبال عالم است. جنرال فریه فرانسوی صد سال پیش تحت تأثیر این عقیده رفت و بعد از مشاهدات این کوه ها نظریه داد که قلۀ چهل ابدال یکی از بلند ترین قله های کرهٔ ارضی شمرده میشود. حالانکه بحد اکثر از (4000) متر بلند تر نیست.

هولدج در کتاب دروازه های هند ارتفاع آنرا (12700 فت) می نگارد، ارتفاع کهسار غور بصورت فاحشی از شمال شرق بجنوب غرب کاسته میشود، یعنی از یکطرف حاشیۀ شمال شرقی آن به ارتفاعات بین 4-5 هزار متر اتصال داشته بالمقابل نواحی جنوب غربی آن به اراضی خم می شود که اوسط ارتفاع آن از (800 متر) تجاوز نمی نماید.

#### 4- نژاد غوریان :

دردین مقدس اسلام افتخار به نسب و قومیت یک کار نارواست. قرآن کریم میفرماید: «یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکروانثی وجعلنکم شعوباً وقبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم»<sup>1</sup>. یعنی، ای مردم! ما شما را از یک مرد وزن (آدم (ع) و حوا (ع) آفریدیم و شما را شعبه، شعبه و قبیله قبیله گردانیدیم تا بایکدیگر معرفت حاصل کنید. و نیز در حدیث شریف است که رسول خدا فرمود: "من بطئ به عمله لم یسرع به نسبه" یعنی هر کس که از لحاظ عمل نیک عقب مانده بود، نسب او در پیشرفتش هیچ نقشی ندارد و به دردش نمی خورد. بهر حال، محققین تاریخ در این مورد یعنی نژاد اولیهٔ غوریان نیز تحقیقات سودمندی بعمل آورده اند. عزیز احمد پنجسیری بحوالهٔ

<sup>1</sup> - (حجرات آیه 13).

کتاب افغانستان در شاهنامه نوشته احمد علی کهزاد تذکر می‌دهد: غور گذشته تاریخی خیلی طولانی داشته است، شاهنامه فردوسی در ذکر پهلوانان و یا جهان پهلوان ها یکی را بنام (سام نریمان) یاد کرده است که در دوره پادشاهی منوچهر آخرین شاه پیشدادی آریانا زندگی داشت و بحواله طبقات ناصری تالیف منہاج سراج، این جهان پهلوان در غور اقامت داشت و برادرش بنام (سور) یاد می شد و ایشان از اولاد فریدون بودند، یکی امیر و دیگری سپه سالار و سام در داستان های شاهنامه خیلی مشهور شد، زمان حیات او را بصورت تقریبی در حدود سه و نیم هزار سال پیش از امروز حدس میتوان زد.

پنجشیری می افزاید: اسلاف عشایر سوری در جنگ های فریدون و ضحاک که شاهنامه او را از جمله اسلاف دودمان مہراب شاه کابلی میدانند بعد از یک جنگ و ستیز پس پا شده به غرب و جنوب غرب کشور پراکنده شدند. مؤلف طبقات ناصری میگوید که: اولاد ضحاک (بسطام سوری) از جبال شغنان بر آمده به طخارستان و بامیان و غرچستان آمدند و سپس شکارکنان به سرزمین غور در ناحیه هزار چشمه در پای کوه زار مرغ و مندیش رحل اقامت افگندند. در نزدیکی چهل ابدال که معروف ترین و بلند ترین قله آن «شامان» است، معبر تنگی وجود دارد موسوم به تنگی چھک و کوهی در نقطه شمالی آن موجود است و آن را کوه سور و یا کوه سوری گویند و دامنه های آن با چشمه سارها و گلہای وحشی و سبزه زار های طبیعی پوشیده شده و آن ناحیه را هزار چشمه خوانند و محتملاً اجداد سوری در همین جا فرود آمده باشند.

سرغوریان بود بسطام شیر کجا پشت پیل آوریدی بزیر

این بود مطالب نیمه افسانوی و نیمه تاریخی شاهنامه در مورد اجداد غوری ها مخصوصاً دودمان شاهی و سپه سالاران غور. آقای پنجشیری سپس میگوید که آقای حبیبی این امر را که غوریان از نژاد ضحاک تازی باشند، تردید نموده می نویسد

که: ضحاک و کار روائی های او یک افسانه مطلق است... بنا بر آن غوری ها را از قوم سوری و بقایای ساک های آراین نژاد می شمارد که قرن ها قبل از اسلام از طریق باختر و وادی غربی افغانستان در قسمت جنوب غرب کشور و میدان سیستان جای گرفته بودند، دولت های خورد و بزرگ ساک ها و پارت ها را بوجود آوردند... پسان تر در عصر فتوحات اسلامی از کلمه سور و سهاک به شکل معرب ضحاک ساختند.

اخیراً سید بهادر شاه ظفر کاکاخیل نویسنده و دانشمند پشاور در حصه غوری ها می نویسد که: در غور قدیم چهار قبیله چون سوری، تایمنی، فیروز کوهی و جمشیدی امرار حیات داشتند، ولی حکمرانان غوری یکسر متعلق به قوم سوری بودند.<sup>1</sup>

خلاصه اینکه در مورد اصل نژاد غوری ها معلومات مؤثق در دست نیست، حتی حکم پوهاند حبیبی نیز جز رجماً بالغیب، چیز دیگری نمیتواند بوده باشد، اما امروز در غور چهار ایماق وجود دارد و مردم غور عموماً متعلق به فیروز کوهی و تایمنی و غوری هستند، و ایماق جمشیدی نیز در نواحی هرات و کרוخ زندگی و سکونت دارند که درین باره خورشید جهان نیز تصریح میکند.

آقای حبیبی در مورد (سور و سوری) می نویسد که: سور در زبان ویدی قدیم و آریائی، عبارت از بت آفتاب پرستان، و مجازاً شخص دانشمند و روشن بوده است. و در نام های اشخاص و اما کن هند، گاهی به معنی پهلوان و به مفهوم مجازی قوی و نیرومند آمده است... حبیبی افزوده است، یکی از کسانی که به این قبیله منسوب بود، ماهوی سوری مرزبان مرواست که یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی را به وسیله آسیابانی در سنه (31 هـ/ 651 م) کشت. و بقول طبری در سنه (36 هـ/ 656 م) بحضور حضرت علی (رض) رفت و نامه از آن حضرت گرفت تا جزیه و مالیات را به او دهند. این ماهوی سوری حکمرانی نیرومندی بود و بقول فردوسی، بلخ و هرات و بخارا

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور با تلخیص ص 21-23.

را گرفت:

به مهتر پسر داد بلخ وهری      فرستاد از هرسوی لشکری  
سپه را درم داد و آباد کرد      سردوده خویش پرباد کرد  
بشهر بخارا نهادند روی      چنان ساخته لشکر جنگجوی

استاد حبیبی سپس گوید که نکات اساسی روایت فردوسی که ماهوی سوری نژاد بود و بایزد گرد در آيخته با روایات طبری سازگاری می آید، زیرا نامه که حضرت علی (رض) باو (ماهوی سوری) داده بود، عین آن که تاریخ (سنه 36 هـ) دارد نیز از طرف طبری ضبط شده است.<sup>1</sup>

#### 5 - سوریان و شهبانیان غور:

استاد حبیبی می نویسد: منهاج سراج بحواله نسب نامه ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه که با اسم سلطان علاءالدین جهان سوز غوری آغاز و بنام غیاث الدین محمد سام حدود (580 هـ / 1184 م) ختم کرده، حکمران دودمان سوری را در اوایل عصر اسلامی ملک شنسب بن خرنک می شمارد... از اسلاف این دودمان در تواریخ دیگر چیزی ندیده ام، ولی منهاج سراج که بدربار غور محشور بود، اخلاف ملک شنسب را برمی شمارد و میگوید که وی در عهد خلافت حضرت علی (رض) بردست او ایمان آورد و از حضرت خلافت عهدی ولوئی بستد.

این اولین حکمدار سوری است که در دوره اسلامی و حدود (36 هـ / 656 م) در غور از او خبری داریم و طوری که گذشت معاصر او در مرو ماهوی سوری حکمرانندی و شاید هردو حکمران سوری مرو و غور بحضرت خلافت رسیده باشند... بعد از ملک شنسب تا زمان خروج ابو مسلم خراسانی (120 هـ / 747 م) در

<sup>1</sup> - امیر کرور و دودمان او تالیف عبدالحی حبیبی، کابل 1361 ص 1-6.

مدت یکصد سال خبری از حکمرانان سوری نداریم تا که باز منهاج سراج از امیر پولاد یکی از اخلاف غیرمستقیم ملک شنسب یادی میکند که لااقل باید این امیر پولاد کواسه ملک شنسب باشد و بقول منهاج سراج اطراف جبال غور در تصرف او بودند و نام پدران خود احیاء کرد، چون صاحب دعوت عباسیه ابومسلم مروزی خراسانی خروج کرد و امرای بنی امیه را از خراسان اخراج نمود. امیر پولاد لشکر غور را بمدد ابومسلم برد و در تائید آل عباس (رض) آثار بسیار نمود و مدت ها عمارت مندیش و فرماندهی بلاد جبال غور مضاف بدو بود.

استاد عبدالحی حیبی، حکمران دیگر این خاندان را بنام امیر کرور میداند. وی میگوید: امیر کرور ولد امیر پولاد بود که در سنه (139 هـ) در مندیش غور امیر شد و او را جهان پهلوان گفتندی. امیر کرور را در دعوت عباسی و در انتقال خلافت از خلفای بنی امیه به خلفای بنی عباس سهم عمده و اساسی بود. او را در این راه پیروزی های بزرگ دست داد. بعد از امیر کرور که در جنگ های پوشنگ (زنده جان حالیه) غرب هرات کشته شد، فرزندش امیر ناصر بر غور، بست وزمیند اور حکم راند. حدود (60 هـ).<sup>1</sup> ناگفته نباید گذاشت که در سلسله شاهان غوری، شاهزاده ئی بنام امیر کرور در کتابهای تاریخی و جغرافیایی عربی و فارسی و در هیچ یک از منابع معتبر وجود ندارد. آقای حیبی به حواله کتاب (پته خزانه) امیر کرور را اولین شاعر پنبتو معرفی کرده است. در حالیکه راجع به اصالت و اعتبار (پته خزانه) دانشمندان معاصر شک و تردید های زیادی دارند. و برخی هم (پته خزانه) را یک کتاب جعلی میدانند که خود حیبی نیز در مقدمه آن از این مطلب یاد آوری کرده است: «از وقتیکه این کتاب (پته خزانه) نشر شد در داخل و خارج در باره آن در این مدت سی

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور، تالیف پوهاند عزیز احمد پنجشیری چاپ پوهنتون کابل 1361 ص 31 و امیر کرور و دودمان او تالیف عبد الحی حیبی کابل 1361 ص 26 بعد.

سال گفتگوها به عمل آمد و سخن‌ها گفته شد و بر اصالت آن شکوک و ظنون اظهار گردید. و برخی آنرا مجعول این حقیر، و جمعی ساخته و پرداخته مولف آن محمد هوتک در حدود (1141 هـ ق 1729 م) دانستند که برای خوش ساختن حکمدار آن عصر شاه حسین هوتک بن حاجی میرویس خان جعل شده باشد. و هکذا سخنان شنیدنی و ناشنیدنی گفتند... (مقدمه طبع سوم کتاب پته خزانه بقلم عبدالحی حبیبی صفحه اول).

#### 6- تابی نورا اسلام در غور:

چنانچه قبلاً بحواله طبقات ناصری و تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی متذکر شدیم که ماهوی سوری و ملک شنسب بن خرنک هر دو به سال (36 هـ) بحضرت خلافت مشرف و به پیشگاه حضرت علی خلیفه چهارم (رض) اسلام سر اطاعت فرود آوردند و عهد و لویای مبارک را گرفتند. چنانکه آن عهد و لویای حضرت علی (رض) بعد از ملک شنسب در خاندان غوری بحیث یک تحفه متبرک تا به آخر حفظ و نگهداری میشد و از حکمرانی به حکمران دیگر به میراث میرسید، بطور واضح معلوم است که آفتاب جهان آرای دین مبین اسلام در همان زمان، بر سرزمین غور طلوع و ظلمت کفر را در نور دیده است، یعنی حدود (36 هـ ق) و این امر نیز از روایات مؤرخین که قبلاً ایراد گردید، واضح شده غوریان با ایمان و حاکمان وقت آن در تحول مهمی که امپراطوری بنی امیه را سرنگون و خلافت عباسی را اساس گذاشت، سهم مهم و تأثیر بسزا داشتند. و این مسئله خود گواه آن است که اسلام در دوره آغاز خلافت عباسی در غور به کمال طلوع خود رسیده بود، تا حدیکه این ابومسلم خراسانی خود از مرور و غرچستان بود.

محمد ابراهیم ثابت در کتاب خود (سلطان شهاب الدین غوری) می نویسد: طبقات ناصری نگاشته است که پادشاهان غوری در محبت، عشق و علاقه خود به آل محمد (ص) و امامان دین قوی و راسخ بودند. یعنی وقتیکه پادشاهان غوری



بدست حضرت علی (رض) خلیفه چهارم باسلام در آمدند و آن حضرت منشور مملکت غور و لوای مبارک اسلام و استقلال را بدیشان سپرد، محبت اولاد علی (رض) در دل‌های آنان رسوخ یافت که در نتیجه این پادشاهان با بنی امیه که دشمنان اهل بیت بودند، شدیداً به مخالفت برخاستند و در این منازعه همیشه جانب اهل بیت را می گرفتند. بدین ترتیب عداوت بنی امیه بحدی رسید که در تمام بلاد اسلام بر سر منبرها بر اهل بیت ناسزا می گفتند، بجز مملکت غور. آقای ثابت بحواله روضت الصفا می افزاید که: فخرالدین مبارکشاه که ملک الکلام دربار سلطان غیاث الدین محمد سام بود این مطلب را در نسب نامه خود متذکر شده و ظاهراً از نسب نامه و تاریخ مبارکشاه فقط همین چند بیت بیش بجای نمانده است و آن ابیات این است:

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| باسلام در هیچ منبر نماند    | که بروی خطیبی همی خطبه خواند |
| که بر آل یسین بلفظ فصیح     | نکردند لعنت بوجه صریح        |
| دیار میندیش از آن شد مصون   | که از دست هرفتنه آمد برون    |
| نرفت اندرو لعنت خاندان      | بدین بر همه عالمش فخردان     |
| ازین جنس هر گز دران کس نگفت | نه در آشکارا و نه در نهفت    |
| مهین پادشاهان بادین و داد   | بدین فخر دارند بر هر نژاد    |

این بدگویی آل بیت بر منبرها تا خلافت عمر بن عبدالعزیز (رض) (99-101 هـ) دوام داشت و حضرت عمر بن عبدالعزیز (رض) از این عمل جداً ممانعت کرد و بجای آن فرمان داد تا این آیه را قرائت کنند: «ان الله يأمر بالعدل والاحسان وابتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذكرون»<sup>1</sup>. که با این اقدام حضرت عمر بن عبدالعزیز (رض) تمام مسلمانان جهان خرسند گردیدند و شاعری قصیده در مدح او

<sup>1</sup> - (نحل/90).

سرود و آن حضرت فرمود: اینک از آن گناه رستگار شدیم.<sup>۱</sup> پوهاند پنجشیری می نویسد: در مورد اینکه غوری ها اکثراً و یا تماماً چه وقت بدین اسلام مشرف شدند و حصص مرکزی آن تا کدام زمان پیرو دین قدیمی خود بودند، به استناد مآخذ تاریخی و منابع جغرافیایی معلومات مفیدی را میتوانیم حاصل نمائیم. بار تولد در جغرافیای تاریخی خود در این باره می نویسد که: جغرافیا نویسان قرن دهم غور را یگانه ولایتی می نامند که از هر طرف به ممالک اسلامی محاط و با این حال سکنه آن کافر بودند. به قول اصطخری در زمان سامانیان از اهالی غور فقط کسانی پیرو اسلام بودند که در جوار ممالک اسلامی سکونت داشتند. صاحب حدود العالم، پادشاه غور را غورشاه خوانده او را تابع گوزگانان (امیران جوزجان) دانسته و نوشته است که اندر قدیم این ناحیت غور همه کافران بودند و اکنون بیشتر مسلمانند. ابن حوقل مانند اصطخری در مورد اینکه نواحی مرکزی غور کافر و حواشی آن نسبت تماس با مناطق اسلامی مسلمان اند هم نظر مییابد.

مینورسکی در تعلیقات خود بر حدود العالم در حالیکه بر گفته مؤلف کتاب (حدود العالم) در این مورد تبصره نموده می نویسد که: این گفته صاحب حدود العالم که مردم غور اکثراً مسلمان بودند، سخنی است مبالغه آمیز، چه اگر اکثراً مسلمان می بودند، هرگز در مقابل حملات محمود کبیر چنان مقاومت از خود نشان نمی دادند و مشارالیه به استقامت و پافشاری از حد گذشته اهالی غور علیه فاتح کبیر استناد ورزیده بر این قول صاحب حدود العالم هم انتقاد میکند که غورشاهان را مطیع آل فریغون (امرای محلی جوزجان) می دانست. چنانچه به وضاحت می نویسد: استقامت لجوجانه اهالی غور علیه محمود، این مسئله را که تقریباً چهل سال قبل غورشاه بدون

<sup>۲</sup> - سلطان شهاب الدین غوری (پشتو) تالیف محمد ابراهیم ثابت چاپ کابل 1344 ص 23-25.

مقاومت حاکمیت و نفوذ حکمران محلی گوزگان را پذیرفت هم چنان مشکوک به نظر جلوه میکند.

پنجشیری اضافه میکند: انتقاد مینورسکی بر گفتهٔ حدود العالم که مردم غور اکثر مسلمان بودند، سخنی است مبالغه آمیز، قابل تأمل است! چه دفاع غوریان در برابر حملات سلطان محمود و مقاومت های سخت ایشان معنی این را نمی دهد که ایشان همه کافر بودند، بلکه معنی آن را میدهد که غوریان با همان حس سلحشوری و آزادمنشی در برابر قوای محمود کبیر مقاومت کردند. دیگر اینکه زمام دار آن وقت غور، محمد سوری است که در برابر سلطان محمود کبیر (در دارالملک و قلعهٔ آهنگران) مقاومت زیاد از خود نشان داد و او طوری که از نامش پیداست، یک نفر مسلمان بود. در نتیجه با قطعیت می توان حکم کرد که اسلام در اوایل قرن اول هجری بدون جبر و اکراه بنابه رغبت، رضاء، طوع و خوشی زعمای اولیهٔ غور و اهالی آن، در سرزمین غور از خلوص قلب پذیرفته شده و ریشه های این شجره مبارکه در اعماق دل های غوریان با ایمان بیش از چهارده قرن است که جای گرفته و مستقر گردیده است.

#### 7- زبان باستانی غوریان:

در مورد زبان قدیم باشندگان غور، یک عده از نویسندگان کشور بناحق و عمداً خلط مبحث کرده، حقایق تاریخی را نادیده گرفته اند و بادلایل مشکوک اصرار دارند که زبان غوریان گویا پشتو بوده است. آقای حبیبی سابقهٔ زبان پشتو را آن هم بشکل منظوم و مکتوب آن تازمان امیر کرومیرساند و او را نخستین شاعر زبان پشتو می شمارد. و باز وجود اسعد سوری شاعر دیگر پشتو را مطرح میکند که قصیدهٔ بمرثیهٔ امیرمحمد سوری انشاد کرده است. و مدحیهٔ شکارندوی در ستایش سلطان شهاب الدین

را پیشکش می نماید این ادعاهای خود را بدلیل کشف کتاب (پته خزانه) بار بار تکرار کرده است.<sup>1</sup>

و فیما بین کلمات غور و غرچستان (غره و غر) پشتو وحدتی را فرض میکند و تاکید دارد که زبان اولیه غوریان و هم چنین نژاد ایشان پشتو بوده است، در حالیکه کلمات پشتو و پشتون که افغان ها بر زبان و قوم خود اطلاق میکنند تا سده هفدهم میلادی تنها در محاوره زبانی بین مردم معمول بوده و در آثار کتبی بنظر نرسیده است.

دولت های لودی ها (1524م) و شیرشاه سوری (1543-1545م) در هندوستان هر چند از نگاه خصوصیت نژادی زمام داران شان پشتون بودند، لیکن از نظر محتوی بیشتر هندی شمرده می شدند، زیرا بخش بزرگ افراد اردو و کارکنان اداری آنان از مردم آن کشور تشکیل شده اصول و قواعد هندی را بکار می بردند. معلوم نیست زمام داران ایشان زبان پشتو می دانستند یا آنرا فراموش کرده بودند اما در هر حال کتاب و یارساله فرمان یا سندی از ایشان بجانمانده که مثال و نمونه زبان مکتوب پشتو در آن عصر باشد. (خیرالبیان) تألیف بایزید روشن که چنانچه دیده شد قسماً بزبان پشتو نگاشته شده بگمان غالب نخستین کتاب در زبان مذکور میباشد.

نسخه تاکنون منحصر بفرد این کتاب در سال (1995م) توسط مولانا عبدالقادر دایرکتور اکادمی پشتو یونیورسیتی پشاور در توینگن، از بلاد آلمان بدست آمده وبهت حافظ محمد عبدالقدوس قاسمی در سال (1967م) در پشاور بچاپ رسیده است. کاشف و مهتم کتاب... هر دو به این نتیجه رسیده اند که (خیرالبیان) نخستین کتاب بزبان پشتو است... در نیم قرن اخیر بعضی از دانشمندان از جمله آقای عبدالحی حبیبی بوجود کتابهای دیگری در زبان پشتو اشاره کرده اند که تاریخ تألیف آن چندین قرن بر تاریخ تألیف (خیرالبیان) مقدم میباشد، اما چون

<sup>1</sup> - امیر کرور و دودمان او تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی کابل (1361 ص 9 و 21 و 34).

تاکنون هیچ نسخه‌ از هیچ یک از کتب مذکور بدست نیامده و مأخذی که ارائه شده از نظر قدامت نسخه مورد بررسی علمی قرار نگرفته پشتو شناسان و یک عده از دانشمندان پشتو زبان از جمله دانشمندان پاکستان در آن باره اظهار شک و شبهه کرده اند. بنا براین تا وقتیکه این شبهات رفع نشده است، کتاب (خیر البیان) بتأیید از کاشف آن اولین اثر مکتوب در زبان پشتو شناخته میشود.

آخوند در ویژه، مرید سید علی ترمذی مقتدای روحانی عصر، کتابی با عنوان: (مخزن الاسلام) در رد گفته های بایزید در (خیرالبیان) بزبان پشتو پرداخت. ناشر مخزن الاسلام سید تقویم الحق کاکاخیل در تائید این ادعای نویسد که: پیش از خیرالبیان اگر در زبان پشتو کتاب دینی موجود نبود کتاب بیدنی هم وجود نداشت، و این خطر احساس نمی شد که افغانان از طریق نوشت و خوان گمراه ساخته شوند، لهذا کتاب خیرالبیان که به پشتو نگاشته شده بود، درین افغانان تاثیر زیادی بجا گذاشت. همان بود که پس از تألیف خیرالبیان از جانب بایزید حریف او آخوند در ویژه هم بتالیف کتاب دینی به پشتو آغاز نمود.<sup>1</sup>

آقای عزیز احمد پنجشیری نیز با پیروی از آقای حبیبی و با ارائه دلایلی حکم کرده است که زبان قدیم غوریان غیر از پشتو چیز دیگری نبوده است. خلاصه بحث آقای پنجشیری و پاسخ موجز ما ازین قرار است: اومی گوید اولاً در تاریخ بیهقی آمده است: «امیر حرکت کرد بر آن جانب، دانشمندی را به رسولی آنجا فرستاد بادو مردغوری از آن ابوالحسن خلف و شیروان تاترجمانی کنند و پیغام های قوی داد و بیم و امید چنانچه رسم است... به پاسخ میگوئیم که: کلمه ترجمان عربی است بمعنی گزارنده، و گزارنده یعنی انجام دهنده پردازنده، تادیه کننده آمده است رجوع شود به فرهنگ فارسی معین

<sup>1</sup> - افغانستان در پنج قرن اخیر تألیف میرمحمد صدیق فرهنگ ج قسمت ۱ ص (35-51 باختصار چاپ ایران (1371).

بهمین ماده - پس با احتمال قوی امیرآن دومرد غوری را تحت ریاست آن دانشمند برای ابلاغ پیغام های خود فرستاده است نه اینکه زبان غوری ها را آن دانشمند نمیدانسته و مردان غوری را برده باشد تا برایش ترجمه کنند بلکه در حقیقت مردان غوری عضو هیئات بوده اند - اگر اصطخری گفته است که «زبان غوریان چون زبان خراسان است» هم درست گفته است، زیرا اگر زبان خراسان پشتو بوده است پس زبان غور نیز پشتو بوده در حالیکه می دانیم که در آن زمان فارسی دری در خراسان به اوج ترقی خود رسیده بود ثانیاً آقای پنجشیری می گوید: در طبقات ناصری، آمده است: «مردم غور به غرض دفاع در هر قلعه و شهر یک تن از شخصیت های معروف ملوک ترکی و غوری و تاجیک را مؤظف ساختند». باز جواب عرض می کنیم که خوب کردند آن بیچارگان چه باید میکردند؟ کدام سردار و ملک پشتون که نبود تا مؤظف می ساختند لزومی ندارد اگر غوری ترک و تاجیک نباشد فوراً حکم کنیم که او پشتون است، خود آقای پنجشیری نقل قول کرده است که غوری جزء چهار ایماق است و ایماق تاکنون از لحاظ قومیت در نقطه مقابل پشتون و یا افغان استعمال می شود نه مرادف آن. و باز بطبقات ناصری استناد کرده گوید: ساغر سرخ غربوده است. چرا ساغر سرخ غربوده؟ مگر ساغر بمعنی جام چه ایرادی دارد تا مجبور شده دو تکه اش کنیم بخاطر ایجاد یک کلمه (غر) پشتو دیگر اینکه کلمات برکوشک، برونند و خول مانی بدلیل اینکه در زبان پشتو تاکنون لغت نامه مستند و مؤثق وجود ندارد و به ترتیبی که قبلاً متذکر شدیم خود زبان پشتو زبان مکتوب نبوده است و از سده هفدهم میلادی به بعد این زبان در قید کتابت آمده است نمیتوان باور کرد که این اسامی پشتو و یایک جزء آنها پشتو بوده باشد. آقای پنجشیری می افزاید: اهالی مرکز غور یکسر بلسان دری صحبت می نمایند ولی در حواشی غربی و جنوب غربی آن پشتو زبانانی زیادی زندگی دارند.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 129.

متأسفانه این مطلب بکلی صحت ندارد چون غور یگانه ولایتی است که تمام اهالی آن بدون استثناء بزبان دری تکلم می کنند و در سرتاسر غورهیچکس بزبان پشتو حرف نمیزند - تعجب است که آقای پنجشیری بحیث یک جغرافیا دان و استاد پوهنتون و دارای رتبه ای علمی پوهاند تاکنون این حقیقت واضح و روشن را نمیدانسته است. مهم تر این است که وقتی هزارسال نثر فارسی را ورق میزنیم و نظم آنرا میخوانیم این امر بخوبی قابل درک است که زبان فارسی در عصر غوریان باوج پختگی و تکامل خود قرار داشته است، و شاه زادگان غوری اکثراً مردمان عالم و دانش پرور و سخن شناس و سخنور بوده اند. باکمال تأسف در اثر وحشی گری های سپاه مغول از آن آثار جاودانی بجز مقدار معدودی بجای نمانده است. که از جمله می توان از کتاب نفیس و پراج طبقات ناصری تألیف قاضی منهاج سراج جوزجانی نام برد که حتی آقای حبیبی نثر آن را از نثر بیهقی هم شیواتر و سلیس تر شمرده است. چهارمقاله نظامی عروضی نیز از امهات کتب نثر فارسی است منسوب است بزبان قدیم غوریان کتاب دیگری که درین سلسله ازان زمان باقی مانده است، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر است، این کتاب بنام سلطان غیاث الدین غوری اهداء شده است و شبیه به دو کتاب فوق از آثار عمده نثر فارسی محسوب می گردد هم چنان اشعار سلطان علاءالدین جهان سوز، اشعار اندکی که از ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه غوری در دست است همه و همه گواه راستین این مدعاست. درین قسمت در فصل علماء و شعرای غور، انشاءالله بیشتر توضیح می دهیم و حالا میرویم بسراغ میرمحمد صدیق فرهنگ و در پایان این مبحث نظر اورا باردیگر در زمینه جوایا می شویم او مینویسد: از جمله مؤلفان خارجی اشخاص مانند بوزورت دردایرت المعارف اسلامی اولاف کیرودر کتاب پتان ها وراورتنی در یاد داشت ها راجع به افغانستان آنرا (آنکه غور محل سکونت پشتون ها و گهواره زبان پشتو بوده باشد) رد کرده اند. از جمله راورتنی توضیح میکند که پشتون ها کوه های سلیمان را بنام (کاسه غر) یاد میکردند، نزدیکی کلمات (غر) و (غور) در آواز بعدا موجب شد

که بعضی ها (غور) و غرجستان را محل سکونت پشتون ها و امرای غوری را پشتون بشمارند.

اما دلیل قوی تر این است که چون تاریخ سلاطین غوری و جانشینان شان در افغانستان و هندوستان مکرر و به تفصیل نگارش یافته هر گاه ایشان پشتون یا افغان میبودند و به پشتو تکلم میکردند خواه خواه شرح و تفصیل یادستگاه علامت و اشارتی در آثار مذکور در این باره پیدا می شد یگانه دلیلی که بعضی ها با این مناسبت ذکر کرده اند این است که به موجب روایتی سلطان غزنی در یک نقطه با مردم محلی غور توسط ترجمان صحبت کرد، اما این امر دلیل آن نمی شود که زبان مذکور پشتو بوده باشد، زیرا که در مناطق کوهستانی افغانستان هنوز زبان ها و لهجه های محلی متعددی موجود است که اگر زمام داری از مرکز به آنجا برود با مردم محلی توسط ترجمان باید صحبت بکند از دیگر سو، یکی از مهم ترین آثار ادبی سلاطین غوری در هنگام رهایش شان در غور کتاب چهارمقاله نظامی عروضی است که در آن حکایات متعددی در شاعری و شعر دوستی و شعر شناسی افراد خانواده مذکور از جمله شخص علاءالدین حسین جهان سوز ثبت است. اما در یکجا هم به موجود بودن زبان وادیات پشتو در محیط و دربار ایشان اشاره نه شده است.<sup>1</sup>

گرچه در حملات ویرانگر و تباه کن چنگیز، سردار سفاک مغولان وحشی بنابه نوشته منهای سراج در طبقات ناصری: «اهل غور، از درمی، چهار دانگ شهادت یافتند»<sup>2</sup> دانگ یک ششم درهم است. به این حساب، دوسوم از مردم غور به شهادت رسیده و یک سوم آن باقی مانده بود. آنان هم در شعب جبال و در پناه حصار های تسخیر ناپذیر تا آخرین رمق مقاومت می کردند. با آن هم زبان فارسی دری تا کنون در میان

<sup>1</sup> - افغانستان در پنج قرن اخیر تألیف میرمحمد صدیق فرهنگ چاپ ایران (1371 ج 2 ص 337).

<sup>2</sup> - طبقات ناصری جلد دوم (ص 135-140).



غوریان محفوظ مانده است و امروز همه اهالی غور بدین زبان تکلم می کنند و در بین ولایات افغانستان، غور تنها ولایتی است که همه نفوس آن به زبان دری صحبت می نمایند و زبان دری، زبان مادری همه مردم این مرزبوم است. و در غور موجوده زبان دری با لهجه های ذیل تکلم می شود: لهجه فیروز کوهی، لهجه تایمنی، لهجه ساغری، و لهجه هزارگی که لهجه هزارگی مربوط است به هزاره های ساکن ولسوالی لعل و سرجنگل. این لهجه ها برای همه فارسی زبانان قابل درک و فهم است و اختلاف چندانی در آنها به نظر نمی رسد و هنوز واژه های دری در هر یک از آنها محفوظ مانده است. واژه های که ناصر خسرو بلخی در سفر نامه نوشته و بیهقی و منهاج سراج و نظامی عروضی و صاحب اسرار التوحید به کار برده اند، به وفرت در این لهجه ها یافت می شود. اگر زبان قدیم غور غیر از فارسی دری زبان دیگری می بود، امروز هم باید از آن زبان اثر و علامتی در غور باقی می ماند و نباید بدین گونه محو و نابود می شد. پس بخوبی ثابت شد که زبان قدیم غور، فارسی دری بوده است نه چیز دیگر. یک نکته را در پایان قابل ذکر میدانم که این مبحث تنها تحقیق تاریخ است و گرنه نزد دین مبین اسلام اختلاف زبان ها از جمله آثار قدرت کامل خداوند بزرگ (ج) شمرده می شود: «ومن ایته خلق السموات والارض و اختلاف الستکم والوانکم»<sup>1</sup> ترجمه: و از دلایل قدرت خداست خلقت آسمانها و زمین و اختلاف لغاتی که شما بدان تکلم می کنید و اختلاف رنگهای تان.

بنا به این آیه کریمه اختلاف زبانها و نژادها از عظیم ترین آثار قدرت الهی نمایندگی می کند که در ردیف خلقت آسمانها و زمین قرار دارد. الله تعالی زبانها را مختلف آفریده و آنرا نشانه قدرت و جلال خود ساخته است. دیگر هیچ لزومی ندارد

<sup>1</sup> - (سوره روم / 22).

که یک طایفه زبان وهم چنین نژاد خود را بردیگران ترجیح بدهد و برتر بشمارد. زیرا در اسلام صرف تقوی شان برتری است. الحمدلله ما مسلمانییم و این است عقیده ما.

#### 8- موقعیت تاریخی و حدود جغرافیایی غور قدیم:

غور که همیشه بحیث سد مستحکم در برابر مهاجمین بوده، از قدیم تا به امروز با اندک تفاوت، دارای یک نوع موقعیت جغرافیای عجیب است. کوه های بلند و پربرف، کوتل ها و راه های صعب العبور، دره های کم عرض و بالاخره سلحشوری و رزم جویی ساکنان آن که تاپای جان از سرزمین خویش دفاع کرده اند، باعث شگفتی میباشد.

به روایت نیمه افسانوی نیمه تاریخی فردوسی در شاهنامه موجودیت غور به زمان مهاجرت آریین ها از بلخ و بالاخره ساکن شدن آنان در این کوهسار تعلق میگیرد و اسم موجوده غور را نیز آنان بر آن نهاده اند. حدود غور تا قرن چهارم هجری روشن نیست، زیرا اغلب آثار جغرافیائی در حملات چنگیز نابود گردید. از خلال مطالعه حدود العالم متعلق به (372 هـ ق) به موقعیت غور پی می بریم «غور ناحیتی است اندر میان کوه ها و شکستگی ها و او را پادشاهی است که غور شاه خوانند...» و جای دیگر در ذکر حدود گوزگانان (جوزجان موجوده) می گوید: «...و این ناحیتی است که مشرق او حدود بلخ است و تخارستان تا بحدود بامیان و جنوب وی آخر حدود غور است و حد بست و مغرب وی حدود غرچستان است...»

حدود مکمل غور در صورت الارض ابن حوقل بغدادی در سال 367 هجری این طور بیان شده است: «بلادی که غور را احاطه کرده اند، عبارت اند از هرات تافره و از آنجا تا بلدی داور و از آنجا تا رباط کروان که تحت حکومت محمد بن افرغون (فریغون) صاحب جوزجان است و از رباط کروان تا غرچستان و از آنجا تا هرات...».

کتاب مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری (قرن 5-6 هجری) مینویسد: «حدود غور از هری در گیرد تا فره و تازمین داور و تا رباط کروان از اعمال ابن فریغون و تا حدود غرجستان و هم چنین تا به هری باز گردد.»

یاقوت حموی در معجم البلدان خود اوایل قرن هفتم هجری می نگارد: «...غور عبارت از مجموع جبالی است واقع بین ولایت هرات و غزنی و شهرهای بارد و موحش است و شهر بزرگی که در آن ملوک غور حکمرانی می کردند بنام فیروزکوه یاد میشود.»

ابوالفداء در تقویم البلدان (721 هـ) گفته است: «...غور را عمل (ولایت) هرات و رباط کروان و غرچستان و خلاصه خراسان از سه جهت فرا گرفته است و از این روان را جزء خراسان آورده اند، اما حد چهارم آن نواحی سیستان است.»

حمدالله مستوفی در نزهت القلوب خود (740 هـ) تذکر داده است: «ولایتی است و شهرستان آن را آهنگران خوانند از اقلیم چهارم است...»

امین احمد رازی در هفت اقلیم (1010 هـ) مینویسد: «...وغور مابین غزنی و خراسان واقع شده و آب و هوای نیک دارد و اکثر فواکیش خوب میشود و بیشتر ولایت وی کوهستانی است.»

لی. استرینج انگلیسی در جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی که در سال (1905م) تالیف شده در مورد حدود غور تاریخی نظرش را چنین ارائه کرده است: «ناحیه بزرگ کوهستانی در سمت خاور و جنوب غرچستان معروف بود به غور و غورستان و از هرات تا بامیان و حدود کابل و غزنه امتداد داشت که عبارت از منطقه جنوب رودخانه هرات باشد...» بارتولد دانشمنداروپائی نیز غور را بین قلمرو سلسله ابوداود و گوزگان و غرچستان و ولایت هرات تا فره یا فراه میخواند، باین ترتیب غور تاریخی شمالاً برباط کروان و دیگر سرحدات ولایت گوزگانان... شرقاً به ولایت بامیان و غزنه و جنوباً به زمین داور و فراه، غرباً به غرچستان تاریخی و هرات محاط بود و این حدود

جغرافیایی مسلماً در عهد اسلامی میباشد، نه قبل از اسلام چه پیش از اسلام غور و غرجستان یک واحد جغرافیایی محسوب می گردید. و بعد از اسلام ولایت غور بدو حصه سیاسی غور و غرجستان منقسم گردید و در مقابل پادشاهان محلی غور (خانواده سور) حکمرانان محلی غرجستان ملقب به (شارها) عرض وجود کردند.<sup>1</sup>

### 9- غرجستان:

معنی لغوی، حدود جغرافیایی و پیشینه تاریخی آن: غرچ و غرش به معنی کوه است، منسوب به کوه را به معنای کوهی (غرچه) و بشکل معرب آن غرجه و غرشه میگویند، چنانکه ابوطیب مصعبی گوید:

صد و اند ساله یکی مرد غرچه چراشست و سه زیست آن مرد تازی

که در این بیت غرچه به معنی کوهی بکار رفته است. اسدی طوسی در (لغت فرس) بیتی از (بدیعی) را در باره (غرچه) شاهد می آرد:

بفریید دلت بهر سخنی روستائی و غرچه را مانی

که غرچه در اینجا به مفهوم کوهی و ساده دل بکار رفته است. غرچ و غرچه و غرشه برای جای و کشور و منطقه نیز به کار رفته است. بحرری شاعر عربی طائی (820 - 897 م) چنین می گوید: بالغرش او بالغور من رهطه...

در برهان قاطع آمده است: غرچه... ولایت غرچستان و مردم آنجا را نیز گویند. ابن حوقل بغدادی (وفات 355 هـ ق) در صورت الارض می گوید: غرچ الشار در گذشته ناحیه از کشور بزرگی موسوم به مملکت (غرجه) بود. بعقیده بعضی از لغویون، غرچ و یا غرش خود بمعنی جمع است، یعنی کوه ها، چنانکه (غرچ الشار) به

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور باتصرف و اختصارها ص 38 - 43.

مفهوم جبال الملک یا کوه های پادشاه. ولی غرچگان به معنای کوهیان و اهالی غرچستان هردو آمده است چنانکه فرخی سیستانی گوید:

درین دیاربه هنگام شارچندین بار      پلنگ وار نمودند غرچگان عصیان  
فردوسی گوید:

از ایران بکوه اندرایم نخست      درغرچگان تا در بوم بست

ذکر غرچستان در بسیاری از آثار تاریخی و جغرافیایی موجود است. از جمله المسالك والممالک، احسن التقاسیم، تقویم البلدان، معجم البلدان، زین الاخبار، حدود العالم، صورت الارض، تاریخ بیهقی، طبقات ناصری، برهان قاطب، جامع التواریخ، جهان گشای، البلدان ابن فقیه همدانی، آثار البلاد و اخبار العباد، احسن التواریخ و عنصری بلخی ملک الشعراء سلطان محمود غزنوی گوید:

کنون عجب تراز آن فتح، فتح غرجستان  
که شد به دولت او مر سپاه او را رام<sup>1</sup>

فرخی سیستانی در مدح سلطان محمود غزنوی گوید:

ترا آنجا غلامانند چون خوارزمشاه ای شه

دگر چون میر طوس و زوگذشتی میر غرجستان

در مدح سلطان مسعود غزنوی فرزند محمود گوید:

از این نکوتر و مردانه تر فراوان کرد

پسای قلعه غور و بکوه غرجستان

<sup>1</sup> - غرچ و غرچستان نوشته شاه علی اکبر شهرستانی مجله عرفان شماره دوم 1361 ص 887 به بعد.

و در مدح ابومنصور قراتگین دواتی امیر غرجستان گوید:

سپهبد سپه شاه شرق ابومنصور

قراتگین دواتی امیر غرجستان<sup>۱</sup>

عتبی منشی سلطان محمود که در فتح غرجستان حضور داشته است، در تاریخ یمنی آن واقعه را بصورت مفصل ذکر میکند. شاهنشاه بابر در تزک خویش در طی واقعات سال 908 گوید: «در 7 شعبان در راه بازگشت از هرات، از چغچران و مواضع کنار غرجستان...» (ظاهراً این یگانه اثری است که نام چغچران مرکز فعلی ولایت غور در آن ذکر گردیده است). دیگر از کتبی که بذکر غرجستان پرداخته اند: تاریخنامه هرات، روضات الجنات، تاریخ الرسل والملوک، طبری، جام جم فرهاد میرزا، شاهنشاهی ساسانیان از کریستانسین دنمارکی است.

اصطخری در المسالک والممالک آورده است: «از فره تابلدی داور از بلدی داور تارباط کروان از عمل ابن فریغون و از رباط کروان تا غرج الشار و از آنجا تا هرات همه به غور واقع اند و مسلمان اند.»

حدود العالم در باره رود مرو گوید: «از حد میان گوزگانان و غور از حد غرجستان بگشاید.» این رود که به قرار تصریح حدود العالم از حد غرجستان سر چشمه میگیرد و برشین می گذرد، (بشین قصبه غرجستان بوده است و در حد غربی گوزگانان).<sup>۲</sup>

در جغرافیای حافظ ابرو چنین می خوانیم: «و آب مرغاب از میان غرجستان میگذرد و مبداء آن از کوهستان بامیان است... سپس فروتر شده مشخصات واقعی غرجستان را بر می شمارد با احتمال قوی ممکن است حافظ ابرو که در رکاب امیر تیمور گورگان مدت های زیادی را سپری کرده است، غرجستان را هنگام

<sup>۲</sup> - دیوان فرخی سیستانی بکوش محمد دبیر سیاقی، تهران 1335 ص 258 و 303 و 327.

<sup>۱</sup> - غرچ و غرجستان، ص 92-94.

لشکرکشی های تیمور بدانجا خود مشاهده کرده باشد و از چشم دید های خود حکایت کند. بهر حال او میگوید. در غرجستان در غاله هاست از بالای کوه که سر در غاله است تا پایان کوه که رود مرغاب میرسد، چشمه سارهاست و هر جا که همواری است، مردم آن ولایت بدان همواری ها درخت ها نشانیده اند و غله آنها اکثر دیمه باشد بر بالای کوه و با اکثر زمین هموار باشد. اما آنجا آب روان نیست، درخت های خود رواز امرودولانه و غیره باشد و در درغاله ها درخت جوز بسیار بود و در ته مرغاب درخت انجیر بسیار بود... کوهستانی سخت دارد، چنانچه اشتر بدان ولایت در نتواند رفتن و کسانیکه از طفولیت از آن ولایت بیرون نیامده اند، اشتر ندیده اند و حاکم آن را شار می گفته اند و حالا خود مدت مدید است که از نسل آن شاران کسی نمانده است و حکام آنجا را از دیوان دارالسلطنه هرات مقرر میکنند. در غرجستان کان زر بوده است...<sup>1</sup> (این حکایت را از روی همین روایت این مستمند به نظم آورده بودم که عیناً آن را از مثنوی گلگشت خاطره های خود می آورم:

### سنجر سلجوقی و کان زر غرجستان

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| چون به غرجستان ماکان طلا    | بود در ایام ماضی بر ملا     |
| در زمان سنجر آن شاه کیبر    | کار میکردند در آن ناگزیر    |
| عامل آن کار پیش شاه شد      | راه را پیمود و بر در گاه شد |
| گفت با دا عمرت افزون ای ملک | گشته ام در بهت و حیرت منسلک |
| میکنم من خرج دیناری هزار    | جمله در کان طلا از بهر کار  |
| حاصل آن نیست از آن بیشتر    | هیچ توفیری نمی بینم ز زر    |

<sup>1</sup> - جغرافیای حافظ ابرو قسمت ربع خراسان بکوشش مایل هروی چاپ ایران 1349 ص 35 به بعد.

|                             |  |
|-----------------------------|--|
| شاه گفتش ترک کار خود مگیر   | ترک کار از اعتبار خود مگیر               |
| چون طلا از سنگ می آری برون  | چیست زین توفیر نزد توفرون                |
| وانکه درویشان آن شهر و دیار | مزد می یابند از این کار و بار            |
| این دگر توفیر باشد نزد من   | زود تر شو سوی کار خویشان                 |
| زرزنگ حاصل نمودن همت است    | این عمل نزدیک مادی قیمت است              |
| بر رعیت کار پیدا میشود      | قلب شان زین مزد شیدا میشود               |
| میرسند از کار بر رزق حلال   | میرهند از مشکلات ماه و سال               |
| این مروت بس بود توفیر ما    | در دو عالم هست زین توفیر ما <sup>۱</sup> |

مایل هروی در تعلیقات خود بر جغرافیائی حافظ ابرو ذیل غرjestان به نقل از صورت الارض ابن حوقل می نویسد: غرچ الشار دو شهر دارد یکی بشین و دیگری شورمین و وسعت آنها به یک اندازه است و سلطان آن دو شهر در هیچ یک از آنها مقام نمیکند و شار که این سرزمین بوی منسوب است به قریه جبل موسوم به بلیکان مقیم است، این سرزمین در گذشته ناحیه از کشور بزرگی موسوم به مملکت غرجه بود، دو شهر مذکور دارای باغها و آب است، از بشین برنج بسیار بدست می آید که آنرا بر بلاد مجاور بلخ و جز آن می برند، فاصله بشین تا دره مرو الرود یک منزل و از آنجا تا رود مرو الرود از سوی مشرق یک تیر پرتاب است و از بشین تا شورمین از سوی جنوب راه کوهستانی به مسافت یک منزل است.<sup>۲</sup>

بشاری گوید: غرjestان ناحیه ای است دارای قریه های بسیار و ده منبر دارد که کهنترین آن در ابشین است که باشگاه شاران میباشد، آبادی هایش زیبا است و جامع قشنگ دارد و کاروان سرای ها. شهر دیگرش شورمین است و بلیکان شهر

<sup>۱</sup> - مثنوی گلگشت خاطره ها اثر مستمند نسخه خطی ص 112.

<sup>۲</sup> - تعلیقات مایل هروی بر جغرافیای حافظ ابرو چاپ ایران 1349 ص 111.



دیگر آن است که میان کوه هاست، غرجستان قلعه های بسیار داشته است که در زمان حمله چنگیز خان در آن دژها متحصن شده بودند، علاوه بر شهرهای متذکره بندر یا بندار شهر دیگر آن بوده است که اکنون هم به همین نام موجود است. تمران و تخران اگر چه جدا ذکر شده است، اما از مناطق غرجستان بوده اند و ریوشاران نیز از غرجستان بوده است.

بشاری می گوید: در آنجا داد و عدالت بصورت واقعی آن برجای است و گویا دنباله داد گستری حضرت عمر (رض) خلیفه دوم و عمر ابن عبدالعزیز است، رسوم آن چشمگیر است و فرمان روایان ستمگارد در آنجا نیست، آنچه از دارایان میگیرند به ناداران می دهند. اگر کسی بکار ناروادست یازد مورد بخشایش می آید یا جزای شرعی درباره تطبیق می شود. اهل آن مردمان نیکو کار و خوب کردار اند. مؤلف حدود العالم گوید: مردمان این ناحیت مردمانی اند مسلم و بی بد و درباره مردم ریوشاران گوید: مردمان جنگی و از غرجستان گوزگان است. احسن التقاسیم مثلی درباره غرجستان می آرد: (وطوبی لاهل العرج بعدل الشار) و نیز گوید: (قومی برتر از مردم غرجستان نیست). شاران غرجستان مردان دانشمند و دانش پرور بوده اند، خصوصاً شار ابونصر محمد بن اسد، چنان که عتبی درباره اش گوید: (به مطالعه کتب و مجالست اهل ادب پرداخت و بلذت علم از لذات ملک و شهوات دنیا قناعت نمود). ابن اثیر در الکامل گوید: عده از کتابهای تهذیب از هری را درباره لغت بخط خودش دیدم و در آن نسخه بود که محمد بن احمد بن الازهری در آن نوشته بود. این جزء را از سرتاپا برای شار خواندم، کسی را که با ازهری هم نشین بوده و کتاب تهذیب او را خوانده باشد او مرد فاضلی بوده است.

نگاه کن که امیر جلیل تا بنشست بجای شار بفرمان خسرو ایران

(فرخی سیستانی)

لقب شار سالیان دراز بر امیران غرچستان ثابت بوده است، بشاری معنای شار را (ملک) نوشته است. ابن خلدون معنای شار را (ملک الجبل) گفته است.<sup>۱</sup>  
ناصر خسرو بلخی گوید:

استاده به فربامیان شـیری      بنشسته به عز دربشین شاری

چنین به نظر میرسد که شاران غرچستان در ازمنه قبل از اسلام نیز در همین سرزمین حکمرانی داشتند و تصویر یکی از اسلاف ایشان که بدست آمده عیناً با چهره شاهان هپتالی (هیاطله = هون) شبیه است. در عصر اسلامی ذکر شاران غرچستان با فتوحات سلطان محمود و تمرکز اداری کشور در تحت اداره سلطنت غزنه می آید که یکی از شاران غرچستان مسمی به شار رشید در سنه (389 هـ) به سیادت سیاسی سلطان محمود و توحید اداری کشور خاضع شده بود، دیگرش شارابونصر محمد بن اسد است که در سنه (405 هـ) سلطان محمود او را اسیر ساخت و در سنه (406 هـ) در هرات از جهان رفت. سوم شار شاه ابو محمد بن محمد در زندگانی پدر بجایش نشت وبا سلطان محمود و ابوعلی سیمجور جنگید، قبل از سنه (406 هـ) در گذشت.

چهارم شار شاه بن ابراهیم که دخترش حورملک در حبالت (نکاح) سلطان علاءالدین جهان سوزغوری بود. شارانی که بعد از عهد سلطان محمود گذشته اند، در تحت سلطه غزنه و غور میزیسته اند، ولی اشخاص عالم و دانش دوست و علم پروری بودند.<sup>۲</sup>  
عبدالواسع جبلی شاعر معروف نیز از غرچستان بوده است که در عهد سلطان سنجر میزیست و وفاتش در (555 هـ) است، دیوان او در تهران به طبع رسیده است. عالم دیگر امام صدرالدین علی نیشاپوری در آنجا مدرس بوده است... و صاحب تاریخ روضات الجنات فی اوصاف مدینت هرات گوید: مردم آنجا به غایت سخت جان

<sup>۱</sup> - غرچ و غرچستان صفحات 93 و 94 و 95 با تصرف و اختصار.

<sup>۲</sup> - تاریخ مختصر افغانستان تألیف عبدالحی حبیبی چاپ کابل 1346 جلد اول ص 133.

و کوه روو درشت خوی باشند، ونخچیر بسیار صید کنند.

مؤلف حدود العالم گوید: جای بسیار غله و کشت و بزر و آبادان است و همه کوه است، شبانانند و برزیگر و درباره ریوشاران گوید: ناحیتی است بزرگ و بسیار نعمت. زمچی اسفزاری گوید: حصون و ثغور استوار دارد و میوه های خوب اوسیب و امرود و انجیر و انار و جوز بسیار از آنجا حاصل می شود.

از آنجا کشمش و برنج نیز بدست می آمده است. مالیات سالانه آن در زمان عبدالله بن طاهر وفات (30 هـ) بین (212 و 213 هـ) یکصد هزار درهم و هزار گوسفند است و اگر مالیه سالانه ریوشاران را که ده هزار درهم بوده است با آن جمع کنیم مجموعاً یکصد و ده هزار درهم و هزار گوسفند می شود.<sup>1</sup>

محمد اعظم سیستانی محقق معاصر در بحث پیرامون محصولات و پیداوار مهم خراسان می نویسد: از غور برده وزره و جوشن و سلاحهای نیکو (حدود العالم) و گوسپند اعلی چونکه دارای کشت های خوب و چراگاه های فراوان است (اصطخری). در کوه های غور که بر بامیان و پنجشیر گذشته از اول تا آخر معادن سیم و زر موجود بوده و هست (ابن حوقل)...

از غرج (غرجستان) نقره و نم و واسپ اعلی استر. (احسن التقاسیم) تنگ ستور (ابن فقیه) از ریوشاران: معدن زر (حدود العالم).<sup>2</sup>

اشیای فوق محصولات عمده این سرزمین ها در ادوار باستانی بوده است. این بود خلاصه تبعات ما در مورد معرفی غرچستان که بطور بسیار مختصر ایراد شد.

<sup>2</sup> - غرج و غرجستان ص 95-96.

<sup>1</sup> - نظام بهره برداری از زمین در افغانستان قرون وسطی تالیف محمد اعظم سیستانی کابل 1362 ص 49 و 50.

## 10- جایگاه شامخ غور در سرگذشت کشور ما و منطقه:

اهمیت تاریخی غور، تنها مربوط به دوره امپراطوری درخشان سلاطین این سرزمین نیست، بلکه قبل از آن هم از بسا نقاط موقف چشمگیری در صحنه تاریخ کشور داشته است، یکی از این ارزشهای تاریخی این سرزمین افسانوی همانا حس آزاد منشی و سلحشوری باشندگان قدیم آن در برابر متجاوزین میباشد، هیچ کشور گشائی تا قرن چهارم هجری نتوانست روح آزاد منشی و غرور ملی این خطه را بزور وحیله خفه سازد. اگرچه در غور قدیم اتحاد سیاسی وجود نداشت و گاه گاه جدال و نزاعی هم در بین ملوک رخ میداد، ولی تسلط بیگانه را هم روانی داشتند. در مبارزات استقلال طلبی خراسان به سرکردگی امیر پولاد سوری (130 هـ) بابومسلم خراسانی معاونت های زیادی کردند که خلافت عباسی را بجای سلطه اموی در بغداد رویکار آوردند، بقول فردوسی و دیگر منابع مؤثق ماهوی سوری که کنارنگ و یامرزبان مرو بود، یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی را از بین برد. باین موقف غور چه قبل از اسلام و چه در عصر اسلامی از نظر سیاسی حایز اهمیت خاصی میباشد.

بعد از تأسیس امپراطوری غوری به ویژه در عصر سلطان بزرگ غیاث الدین و برادرش سلطان شهاب الدین، افغانستان شاهد پیشرفت های در ساحت فرهنگی، هنری و غیره میباشد. و غور مرکز سیاسی و فرهنگی تمام خراسان، سیستان، بلوچستان، سند، پنجاب الی دهلی و از جانب شمال ولایات مرو، بلخ، طخارستان را الی کوه های پامیر و چترال دربر میگرفته است.

بقول هولدج انگلیسی: از شنیدن نام غور، سرزمینی بنظر انسان مجسم میشود که از اقصای هندوستان تا ایران واز آمو تا هرمز امتداد داشت، این امپراطوری پهناور در پهلوی فعالیت های سیاسی علم و دانش و هنر و ادبیات و غیره مظاهر تمدن را تشویق و حمایت می نمود.

شاهان غور که خود ادیب و دانشمند و شاعر بودند، مقام شعراء و هنرمندان را گرامی میداشتند. صنایع مختلفه غور در آسیای میانه شهرت زیاد داشت. مؤرخین، دانشمندان، شعراء و ادبای که در دربار غوری ها بوده اند، تعداد شان فوق العاده زیاد است (که ما در فصل علیحده درین مورد بحث خواهیم کرد) کاخ نجومی و یارصدخانه امیر عباس غوری یکی از شگفتی های باور نکردنی است که در جای آن تشریح خواهد شد. باکمال تأسف، حملات چنگیز عدّه زیادی از آثار کتبی و منابع معتبر تاریخی را نیز از میان برده است با آن هم از لابلای خرابه های عهد چنگیز به کمک باستان شناسی و عدّه معدود آثار تاریخی به عظمت فرهنگی و تمدن درخشان این دوره امپراطوری غوری می توان پی برد. تعمیر مسجد جامع هرات، قطب منار دهلی و منارجام در غور که هر یکی نظر به سبک معماری و هنر خطاطی در تاریخ تمدن آسیای وسطی کم نظیر می باشد.<sup>1</sup>

(که درین موارد نیز بعد از این در جای دیگری مفصل خواهیم نوشت) مربوط به عصر تابناک غوری می شود، و بدینجا فصل اول را کوتاه می کنیم، می پردازیم به فصل دوم و شرح سلطنت غوریان و معرفی سلاطین غوری.

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور تالیف پوهاند عزیز احمد پنجشیری چاپ پوهنتون کابل 1361 ص 29 باتلخیص و تعدیل.



مربوط صفحه ( ۳ ) تاریخ مختصر غور. نوت: حدود ولسوالی های نو تشکیل چهارصده، دولتیار و دولینه تخمینی تعیین شده است.

طرح و دیزاین: شهاب الدین «مستمند» غوری

## فصل دوم

### سلطنت غوریان

عرصه مملکت غور چه نامحدود است  
که در آن عرصه چنان لشکر نامعدود است  
« انوری »

سلطنت دودمان شاهی غوریان از ممتدترین دوره های حکمرانی در تاریخ مملکت ما و حتی در تاریخ سلاطین اسلام محسوب می‌گردد. بگواهی تاریخ، بعد از اسلام این خاندان منحصراً در حدود هفتصد سال در سرزمین غور و بخش های وسیعی از مشرق زمین فرمان روائی کرده و امپراطوری وسیع اسلامی را تشکیل داده اند که بقول منهاج سراج ربع شرقی دنیا در قبضه اقتدار آن قرار داشت. در فصل اول چند تن از امرای غوری را که مقارن ظهور و گسترش دین مبین اسلام در این سرزمین حکومت میکردند و در حوادث و رویدادهای آن زمان تأثیر بسزا داشتند، برشمردیم که عبارت بودند از:

1- **ملک شنسب بن خرنک حدود (36 هـ / 656 م):**

معاصر حضرت علی (رض) که همزمان با او در مرو ماهوی سوری حکم میراند، غالباً هردو حکمران مرو و غور بحضور حضرت علی (رض) مشرف شده اند که حکایت آن در فصل گذشته گذشت.

2- **امیر پولاد از احفاد ملک شنسب حدود (130 هـ / 747 م) و.**3- **جهان پهلوان امیر کرور ولد امیر پولاد (139-154 هـ / 756-770 م)**

هرچند در مورد وجود فزیکمی امیر کرور طوریکه قبلاً متذکر شدیم شک و تردیدهای جدی وجود دارد. رجوع شود به پایان بحث (سوریان و شنسبانیان) در فصل اول.

4- **امیر ناصر ولد امیر کرور حدود (160-776 میلادی).**

تا اینجا در فصل گذشته بطور مختصر امرای غوری را به معرفی گرفته بودیم، اکنون دنباله موضوع را با بیان شرح حال بقیه امراء و سلاطین غور پی میگیریم:

5- **امیر بنجی بن نهاران حدود (170 هـ / 786 م):**

منهاج سراج جوزجانی در کتاب خود (طبقات ناصری) امیر بنجی نهاران را امیربزرگ شنسی میدانند و میگویند که در غور ذکر او سایر است. و او را از کبار ملوک غور دانند و جمله سلاطین فرزندان او بودند. و امیر خو بروی گزیده اخلاق و به همه اوصاف ستوده موصوف بود. وی به اتفاق یکن امیر معاصر غوریش شیش بن بهرام به دربار هارون الرشید رفت و امیر بنجی به لقب قسیم امیر المؤمنین به امارت غور شناخته شد و از حضرت خلافت عهد ولوا آورد، چنانچه سلاطین غور به همین لقب تا خروج مغول در غور و هند ملقب بوده اند. اما امیر دیگر شیش به پهلوانی لشکر (سپه سالاری غور) منصوب گشت و هردو به تشریف دار الخلافت مشرف شدند.



چنانچه تاعهد منهاج سراج امارت غور در شنسبانیان و پهلوانی در شیشانیان برقرار بود.<sup>۱</sup>

#### 6- امیر سوری بن محمد حدود (253 هـ ق / 866 م):

در اینجا باز خلای سه قرن (سه نسل) در سلاله امرای غور موجود است و خود منهاج سراج هم میگوید که از عهد امیر بنجی تا بدین عهد امارت غور یافته نشد. چون اتساق این طبقات در دهلی بود، و ممالک اسلام بواسطه فتنه کفار مغل تفرقه ديار پیدا آمده بود، امکان نقل کردن از آن تاریخ که در بلاد غور در نظر آمده بود، نبود. این امیر سوری معاصر خروج یعقوب لیث صفاری در اواسط قرن سوم هجری بود، بیشتر اراضی غور را در تصرف خود داشت، چون یعقوب از بلاد نیمروز بریست و بلاد داور و تگین آباد و رخیج غالب آمده، طوایف غوریان به کوهسارهای خود تحصن جستند و سر جمله مندیشیان شنسبانی همین امیر سوری بود که قصر و دار الملک اودردامن کوه زار مرغ وقوع داشت. اما آنچه برخی از مؤرخان مانند جهان آراء و منتخب التواریخ، امیر سوری را فرزند زاده امیر بنجی شمرده اند، باموازین تاریخی سازگار نمی آید، زیرا به تصریح منهاج سراج، امیر بنجی باهارون الرشید معاصر بود حدود (170 هـ) و اگر ماسه نسل را در یک قرن بشماریم باید امیر سوری در حدود (233 هـ) زندگی داشته باشد و بعد از او که پسرش محمد بن سوری معاصر سلطان محمود حدود (400 هـ ق) است، بین پدر و پسر فاصله یک و نیم قرن واقع است و این هم بعید بنظر می آید که هریکی صد سال زندگی کرده باشند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - امیر کرور و دودمان او، تالیف پوهاند عبدالحی حبیبی، کابل 1361 ص 18.

<sup>۲</sup> - امیر کرور و دودمان او ص 18-19 و تاریخ مختصر افغانستان تالیف عبدالحی حبیبی طبع کابل 1346 جلد اول ص

## 7- امیر محمد بن سوری حدود (405 هـ ق/ 1014 میلادی):

طوریکه گفته شد، یعقوب لیث صفاری (254 - 265 هـ / 867 - 878 م) نشیب های جبال غور را از زمین داور وزاولستان ورخج و تگین آباد بدست آورد حدود (252 هـ ق 863 م) ولی سوریان و مردم غور براسیات جبال غور پناه بردند و به سلامت ماندند. چون سلطنت بامیر سبکتگین بن جوق... رسید و در 37 شعبان سنه 366 هـ/ 976 م در غزنه بر تخت نشست، لشکر باطراف برد و زمین داور و قصدار و بامیان و تخارستان در ضبط آورد، چند کرت از بست بطرف جبال غور لشکر کشید و قتال بسیار کرد، چون بعد از مرگ سبکتگین (387 هـ / 996 م) پسرش سلطان محمود بر تخت نشست، امارت غوریان به امیر محمد سوری رسیده بود و ممالک غور را ضبط کرده، گاهی سلطان محمود را اطاعت نمودی و گاه طریق عصیان سپردی و خراج مقرر را باز داشتی، اندر عاقبت سلطان محمود با لشکر گران به جانب غور آمد و محمد را در قلعه آهنگران که اکنون هم به همین نام موجود است، محاصره نمود.

محمد مقاومت کرد و بعد از مدتها بطریق صلح از قلعه فرود آمد و بخدمت سلطان محمود پیوست و سلطان او را با پسر کهترش شیش بجانب غزنه برد، چون محمد اسیر شد، از غایت حمیتی که داشت، طاقت مذلت نیاورد و خاتمی داشت در زیر نگین آن زهر تعبیه کرده بودند آنرا بکار برد و در گیلان (بین مقر و غزنه) درگذشت. و این پیکار و مقاومت و در آخر اسارت محمد بقول بیهقی در سنه (405 هـ ق 1014 م) خاتمه یافت.

داستان جنگهای سلطان محمود را با ملک محمد سوری غیر از طبقات ناصری، مؤرخان دیگر همچون ابن اثیر در الکامل (9 / 61) و حمد الله مستوفی (تاریخ گزیده) (406 - 467) و بیهقی و عتبی و فرشته و روضه الصفا و غیره هم نوشته اند و عنصری شاعر دربار سلطان محمود در قصیده فتوح سلطان بدین واقعه هم اشاره دارد:

گرفتن پسر سوری و گشادن غور هر آینه نتوان کرد در سخن مضمیر

8- امیر ابوعلی محمد بن سوری حدود (420 هـ / 1028 م):

ملک محمد سوری دو پسر داشت، یکی شیش که کهنتر و نزد پدر محبوب تر بود و سلطان محمود او را با پدرش به غزنه برد و بعد از مرگ محمد واپس به غور فرستاده شد، دیگر امیر ابوعلی بن محمد سوری که بقول منهاج سراج مرد نیکو سیرت بود و در عهد پدرش امارت جبال مندیش داشت و مردم هم او را دوست داشتند و مطیع سلطان محمود بود و بنا برین پس از مرگ محمد، امارتش در غور از دربار غزنه شناخته شد. این پادشاه نیکو کار برای خلق نیکوئی کرد و بناهای خیر فرمود و در بلاد غور مساجد جامع و مدارس برآورد و روزگار گذشتاند و برادرش شیش هم در ظل حمایت او بود، اندر عاقبت عباس پسر شیش کسب شوکت نمود و عم خود امیر ابوعلی را بگرفت و ممالک غور را در ضبط آورد و این در عهد سلطنت مسعود غزنه بعد از مرگ سلطان محمود (421 هـ / 1029 م) بود.<sup>1</sup>

9- امیر عباس بن شیش بن محمد حدود (450 هـ ق / 1057 م):

امیر عباس جوان شجاع و بیباک و در غایت رجولیت بر آمد و جمعی احداث را بدور خود فراهم آورد. عمش را بگرفت و ممالک غور را ضبط کرد، سایش و بیدادگر بود، باملاک و اموال مردم تعلق گرفت و مردم از او روی گردان شدند و از سلطان ابراهیم بن مسعود نواسه سلطان محمود (451 هـ ق) استمداد کردند، چون ابراهیم بر غور لشکر کشید عباس را بدستش دادند و اندر حبس به غزنه برده شد و ممالک غور را به پسرش امیر محمد سپردند. منهاج سراج از شومی عهد و خشونت اخلاق عباس و حتی سگ بازی های او داستان ها دارد، ولی با این همه ظلم و تعدی، او در علم نجوم نصیب

<sup>1</sup> - امیر کرور و دودمان او ص 19-20.

کامل داشت.<sup>۱</sup> و در مندیش غور در خطه سنگه قصر بلند و با عظمتی ساخت مشتمل بر دوازده برج و در هر برج بصورت برجی از فلک سی دریچه نهاد. شش برج شرقی و شمالی و شش برج غربی و جنوبی. و وضع آن چنان بود که هر روز آفتاب از یک روزنه به نسبت آن روزنه که مطلع آن بود می تافت. و معلوم میشد که آن روز آفتاب در کدام درجه و از کدام برجست. عباس در بنای کاخ های عالی در غوردستی داشت.<sup>۲</sup>

این حکایت راحقیر مستمند به نظم کشیده ام که اینک تقدیم میگردد:

### امیر عباس غوری و کاخ نجومی اش

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| بود اندر غور ما مردی امیر   | نوجوان و صاحب تاج و سریر   |
| یادگار سوریان غور بود       | باشکوه و شوکتش مشهور بود   |
| بود جد دود مان غوریان       | حاکم فیروز کوه و بامیان    |
| در نهایت ضابط و سیاس بود    | نام وی هر جا ملک عباس بود  |
| سخت کامل بود در علم نجوم    | داشت بهره نیز از دیگر علوم |
| مصلحت با عقل دورانیش کرد    | رو بسوی خطه مندیش کرد      |
| تا بسازد قلعه بس ارجمند     | بارۀ آن همسر چرخ بلند      |
| داد فرمان تا که معماران او  | جمله بنایان و گلکاران او   |
| از همه جا ها فراهم آمدند    | در حضورش جمله یکدم آمدند   |
| زار مرغ آن کوه چون چرخ برین | شاه را از بهر قلعه شد گزین |
| گرد بر گردش بدیوار مشید     | باره های بس بلندی بر کشید  |
| پس بپایش ساخت کاخ پر جلال   | بر فراز تپه در عین حال     |

<sup>۱</sup> - اثر مذکور ص 30 - 31.

<sup>۲</sup> - جغرافیای تاریخی غور، پوهاند عزیز احمد پنجشیری، چاپ پوهنتون کابل 1361 ص 29.

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| هریکه راسی دریچه استوار      | برجها بودش ده و دو در شمار    |
| جملگی دارای اوصاف کمال       | شش بروجش بود در شرق و شمال    |
| مایهٔ اعجاب و دل انگیز و خوب | شش دگرزان بود در غرب و جنوب   |
| صورت برج فلک بروی نگاشت      | هریکه زان برجها چون برگماشت   |
| از کمال اوستادی در عیان      | وضع آن را کرده بود او آن چنان |
| یک دریچه کاخ را دریافتی      | هرسحر خورشید چون درتافتی      |
| زان همی دانست تاریخ و زمان   | مطلعش بود آن دریچه بی گمان    |
| از کدامین درجه گشته باریاب   | اوهمی دانست تا این آفتاب      |
| پس کدامین برج باشد همدمش     | در کدامین نسبت است آن مقدمش   |
| بر کمال دانش و فکرش دلیل     | بود آن کاخ بزرگ بی بدیل       |

زین حکایت کن یقین ای نکته گیر

بود غور اندر تمدن بی نظیر<sup>۱</sup>

#### 10- امیر محمد بن عباس حدود (470 هـ / 1077 م):

وی بالتماس اشراف و اکابر غور، بعد از فتح سلطان ابراهیم غزنوی پادشاه غور شد. و بقول منهاج سراج مردی در نهایت حسن خلق، عادل و عالم نواز بود که جمله مردم ولایت غور او را منقاد شدند و بقدر امکان در احیای مراسم خیر و بذل و عدل جهد نمود و با دربار غزنه روابط نیکو و اطاعت داشت. مردم غور را مرفه و در آسایش و امن نگهداری نمود.<sup>۲</sup>

#### 11- ملک قطب الدین حسن بن محمد بن عباس: حدود (510 هـ / 1116 م)

<sup>۱</sup> - مثنوی گلگشت خاطره ها اثر مستمند نسخه خطی ص 110 - 111.

<sup>۲</sup> - امیر کرور و دودمان او ص 31.

اورا جد سلاطین بزرگ غور شمرده اند و امیر عادل و نیکو عهد و خوب روی بود، ولی در ایام شاهی او مردم تگاب از ولایت وجیرستان (اجرستان کنونی) عصیان آوردند و قطب الدین آنها را سرکوبی نمود و در جنگی تیری بر چشمش خورد و از آن زخم بمرد. درین وقت پسرش شهاب الدین بنام محمد خرنک غوری برین نواحی حکم راند.<sup>۱</sup>

#### 12- ابوالسلاطین ملک عزالدین حسین بن حسن: حدود (530 هـ ق / 1135 م)

وی نیز پادشاهی بود معروف، با اوصاف گزیده و اخلاق پسندیده که غور و بلاد جبال در عهدش معمور و مردم آن آسوده بودند. اورا ابوالملوک (پدر پادشاهان) هم گفته اند، زیرا هفت پسرش برین سرزمین ها حکم راندند:

- 1- ملک شهاب الدین محمد خرنک ملک مادین غور حدود (550 هـ ق / 1154 م).
- 2- ملک فخرالدین مسعود امیر بامیان و تخارستان (40-558 هـ ق / 1145-1162 م).
- 3- سلطان علاءالدین حسین جهانسوز پادشاه غور و غزین و بامیان (544-551 هـ ق / 1149-1155 م).
- 4- سلطان سیف الدین سوری پادشاه غور و غزنی (544 هـ ق / 1149 م).
- 5- سلطان بهاءالدین سام پادشاه غور (544 هـ ق / 1149 م).
- 6- ملک الجبال قطب الدین محمد امیر غور و فیروز کوه مقتول (541 هـ ق / 1146 م).
- 7- ملک شجاع الدین ابوعلی امیر جرماس خراسان و غور حدود (540 هـ ق / 1145 م).

روابط عزالدین حسین با دولت سلجوقی و سلطان سنجر (511-552 هـ ق / 1117-1156 م) نهایت دوستانه بود و تحفه ها بدربار سلجوقی میفرستاد و پسرانش اقتدار دولت غوری را در تمام خراسان وسعت بخشیدند.<sup>۲</sup> منهاج سراج

<sup>۱</sup> - امیر کرور و دومان او ص 31.

<sup>۲</sup> - امیر کرور و دودمان او ص 32.

جوزجانی مؤرخ نامور غور، سلسله سلطنت غوریان را بر چهار طبقه قرار داده است: 1- سلاطین فیروز کوه، 2- سلاطین تخارستان و بامیان، 3- سلاطین غزنه، 4- سلاطین معزیه درهند (که جانشینان سلطان شهاب الدین غوری در هندوستان بودند). و کار این عاجز درین مختصر به همان ترتیب در نظر گرفته شده است. و امرای غوری را که تا اینجا بر شمردم، همه از طبقه اول بوده اند و هنوز این طبقه بقیه دارد، ناگفته نماند که درین تاریخ تا حد ممکن از اختصار کار گرفته می شود، چون مهمترین منبع در تاریخ غور طبقات ناصری تالیف منہاج سراج جوزجانی است، خوش بختانه آقای حبیبی مطالب آن را در کتابهایش، امیر کرور... و تاریخ مختصر افغانستان جلد اول بحث غوریان، بسیار زیبا و استادانه برگزیده بود و من هم از نوشته های وی اقتباس کردم و زیادت های را که لازم بینم از منابع دیگر بر آن خواهم افزود.

### 13- سلطان علاءالدین حسین جهان سوز: (544-551 هـ ق / 1149-1155 م)

علاءالدین جهان سوز که در وجیرستان غور حکمران بود، بعد از وفات برادر خود، سلطان بهاءالدین بر تخت ممالک غور در فیروز کوه نشست، وی با لشکرهای غور و غرjestان روی به غزنه نهاد. سلطان بهرام شاه از غزنه با لشکرهای غزنه و هندوستان بر آمد و از راه گرمسیر و تگین آباد به زمین داور آمد، علاءالدین که این جنگ را بخونخواهی دوبرادر خود میکرد. در نزدیکی های تگین آباد بالشکر بهرامشاه مصاف داد و بعد از آن دوبار در حدود غزنه مقاومت غزنویان را شکسته بر پای تخت دولت غزنوی قابض شد، (545-546 هـ ق) وی آن شهر عظیم را بخاک برابر ساخت و سکنه آن را هشت روز کشتار عام نمود و از آنجا روی به بست و زمین داور آورد، شهر بست را که به عمارات و قصور محمودی در آفاق مثل آن نبود، نیز تخریب کرد و بنا بر آن به (جهان سوز) معروف شد.<sup>1</sup> استاد خلیلی در قصیده خطاب به غزنه می گوید:

<sup>1</sup> - تاریخ مختصر افغانستان ج 1 ص 157.

بحیرتم که چسان زدبه پیکرت آتش      شه جوان جهان سوز آتشین کردار  
 کسیکه بود به پیوندی تواش نسبت      کسیکه بود به فرزندى تواش اقرار  
 مصیبتى نشود زین زیاده تر که کسی      بدست خویش زند درمتاع خویش شرار<sup>1</sup>

تفصیل موضوع از این قرار بوده بنا بقول منهاج سراج و سایر مؤرخین ملک الجبال قطب الدین محمد که یکی از فرزندان هفتگانه ملک عزالدین حسین بود چنانکه قبلاً گذشت، از برادران خود آزرده شد و عمارت شهر فیروزکوه را نیمه تمام گذاشت و به غزنه رفت، بهرام شاه ظاهراً از او به گرمی استقبال کرد و بروایتی دختر خود را برایش به نکاح داد و کلید خزینه را بدو سپرد.

قطب الدین که پادشاه خوبروی و سخاوت مند بود، به مردم بخشش و مروت زیاد داشت، حاسدان بگوش بهرامشاه رسانیدند که قطب الدین اموال به مردم میدهد تا جانب او را بگیرند و شاه را خلع نمایند. بهرامشاه بدون تحقیق فرمود تا در خفیه به او شربت مهلک دادند و در گذشت. (541 هـ ق)

چون این خبر به فیروزکوه رسید، سلطان سیف الدین سوری (543 - 544 هـ ق) بالشکر زیاد به عزم انتقام خواهی برادر خود بر غزنه حمله برد و بهرام شاه را بجانب وادی کرم فراری ساخت و خود وی بر تخت غزنه نشست و غور را به برادر خود سلطان بهاءالدین گذاشت. در موسم زمستان که راه های غور از برف مسدود می گردد و سیف الدین هم لشکرهای غور را مراجعت داده و به لشکریان غزنی اعتماد کرده بود، غزنویان بطور مخفیانه بهرامشاه را خواستند و سلطان سیف الدین با وزیر خود سید مجدالدین موسوی و دیگر اراکین غور بطرف غور عقب رفتند، اما لشکریان بهرامشاه آنان را محاصره کردند و بالاخره بحیله دستگیر و در شهر غزنی بعد از توهین و تعدیب زیاد جملگی را در سرپل یکه طاق غزنین بدار آویختند.

<sup>1</sup> - مجموعه اشعار استاد خلیلی چاپ کابل، 1240 ص 364.



وقتی که این خبر به سلطان بهاء‌الدین سام رسید، سخت متأثر شد و بیخونخواهی آنان لشکرهای غوروغرجستان را فراهم آورده بعزم حمله برغزنین حرکت کرد. گویند وی در اثر غم و غصه زیاد نارسیده به غزنین در موضعی بنام گیلان بقول حبیبی بین مقروغزنه وفات یافت و سلطان علاء‌الدین جهان سوز آن سقیات را بلا معطل بطرف غزنین ادامه داد. بهرام شاه نیز از غزنی و لاهور و پنجاب لشکر زیاد گرد آورد و پیلان جنگی را آماده ساخت و سر راه را بر علاء‌الدین گرفت و پیغام داد که توطاقت جنگ مرا نداری که من فیل دارم بر گرد و به ملک اجدادی خود قناعت کن ورنه تمام خاندان غوری تباه خواهد شد.

علاء‌الدین در جواب نوشت که: تودوبرادران مرا بناحق بقتل رسانیده ای و من تابحال هیچ کس ترانکشته ام و خداوند میفرماید: (ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً).<sup>۱</sup> و باز نوشت که اگر توفیل داری من خرمیل دارم در آن وقت پهلوانان غور را خرمیل میگفتند. استاد خلیلی می نویسد: سلطان علاء‌الدین جهان سوز چون بیخونخواهی برادران خود به غزنین لشکر کشید، قبل الوقت این رباعی را خودش سروده و به قاضی القضاة غزنی فرستاد:

اعضای ممالک جهان را بدنم جوینده خصم خویش و لشکر شکم  
گرغزنی را ز بیخ و بن برنکنم پس من نه حسین ابن حسین حسنم<sup>۲</sup>

مرحوم استاد خلیلی که به غورو غزنین علاقه فراوان داشت، حتی او اولین محقق بود که شصت سال قبل در نخستین کتابش آثار هرات از غور و افتخارات آن نوشت داستان جهان سوز و غزنه را بر وزن شاهنامه فردوسی و سکندرنامه نظامی به نظم کشیده است که سزاوار میدانم در اینجا روایت شود:

<sup>۱</sup> - (آیه 33 سورة الاسراء)

<sup>۲</sup> - احوال و آثار حکیم سنائی از استاد خلیلی چاپ کابل 1356 ص 78.

## نامه جهانسوز به بهرامشاه

بنام خداوند گردان سپهر  
بارض مقدس به بیت الحرام  
به غور بلند و حصار بلند  
سپس بر توای پادشاه گزین  
نه ما و تو فرزند یک ملتیم  
دوسرویم از یک چمن خاسته  
دو آهو چمیده بیک مرغزار  
دریغ آیدم بر تو شاه جوان  
بیازی به پیکار شیر آمدی  
بدان شیر سوزد دل روزگار  
ترا تخت محمود مغرور، کرد  
نترسیدی از فرنیروی من  
که خون ریختی نوجوان مرا  
دریغت نیامد ز بالای او  
شاه پاکدل خسرو هوشمند  
پناهنده کشتن در آیین نبود  
جهان گرترا داد شاهنشهی  
سپهر برین داده یکسان شکوه  
تو گرمردی ای شاه، دشمن شکن  
زیگانگان ملک پیشین ستان

فروزنده مشعل ماه و مهر  
به مهد محمد علیه السلام  
که از چرخ گردان نیند گزند  
شهنشاه غزنه شه راستین  
همایون همایان یک دولتیم  
دو باغیم یکرنگ پیراسته  
چمن پرور فیض یک نوبهار  
که بر کین خود، خود بستی میان  
بخون دلیران دلیر آمدی  
که در مهر شیران نماید شکار  
ز آیین مردانگی دور کرد  
زمردان پولاد بازوی من  
مهین بازوی مهربان مرا  
از آن برزوبازوی زیبای او  
پناهندگان را نگبرد به بند  
در آیین شاهان پیشین نبود  
مرا نیز داده فروفرهی  
به فیروزه کاخ و به فیروزه کوه  
بشمشیر خود پشت دشمن شکن  
خراج از شه روم و از چین ستان

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| تراچرخ پیلان انبوه داد    | شکوه مرا تکیه برکوه داد   |
| ز کهسار من کمترین بازها   | ز گردون شود بر به پروازها |
| غزالان من کار شیری کنند   | بشیران جنگی دلیری کنند    |
| کنون ای شهنشاه آگاه باش   | سپاه مرا چشم بر راه باش   |
| چو آهنگ خون برادر کنم     | سراپای غزنه بخون ترکم     |
| بآتش کشم ملک محمود را     | بشویم بخون تخت مسعود را   |
| نه غزنه بمانم نه کاخ بلند | نه آن پرچم آسمانی پرند    |
| شبستان فیروزه گلگون کنم   | بناهای برجسته واژون کنم   |

### پاسخ سلطان بهرام شاه به سلطان جهانسوز

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| پس از نام دارای چرخ برین      | خدای جهان داور راستین        |
| به پیغمبر پاک و آئین او       | که گیتی است فرخنده از دین او |
| بنام بزرگان پیشین ما          | نیاکان با دانش و دین ما      |
| سپس بر تو ای کشور آرای غور    | شه نام جو مرزبان غیور        |
| نه بینی که گیتی به فرمان ماست | جهان فرخ از فرمان ماست       |
| درین مهد نام آوران تا ابد     | فلک سکه بر نام ما میزند      |
| کند زیور دفتر روزگار          | زعنوان ما کلک لیل و نهار     |
| سررایت ما به کیوان رسد        | علم ها به گردون گردان رسد    |
| شه دیلمان بنده کوی ماست       | همه گردنان رام بازوی ماست    |
| قدرخان زپابوس این بارگاه      | باوج برین می نهد تکیه گاه    |
| مهین نام مارا بمشکین علم      | خلیفه به بغداد سازد رقم      |
| غلامان ما کوس شاهی زدند       | نواهای فرمان روای زدند       |

کشد کنگر کاخ ما برسپهر  
 چه باشی توای مرزبان جوان  
 نترسی که باشیر مستی کنی  
 گوزن جوان گرچه باشد دلیر  
 مبرنام این مرز فرزندگان  
 نیای تو بودند پیمان درست  
 عنان بازکش زین تمنای خویش  
 مکن سرکشی اندکی رام شو  
 ترا گر جهان داده کوه بلند  
 بکوه گران تکیه نتوان نمود  
 دلیران ما را نماید بچنگ  
 جهان را منم چون بلند آفتاب  
 عنان بازکش تانگردم سوار  
 سراپرده از غزنه بیرون کشم  
 بخاک افگنم کاخ فیروزه کوه  
 سرآپرده در کشور ماه و مهر  
 که برکین ما باز بندی میان  
 به تند ازدها چیره دستی کنی  
 بیازی نیاید به پیکار شیر  
 باآئین گستاخ بیگانگان  
 بدین مهد مینوز روز نخست  
 زاندازه بیرون منه پای خویش  
 زمستی بخویش آی و آرام شو  
 عقابان ما را چه باشد گزند  
 که در هر فرازش بود صد فرود  
 چو ابریشم تافته کوه و سنگ  
 بخورشید تابان چه کوه و چه آب  
 نینگیزم از کوه و کاخت غبار  
 همه مرز و بوم تو در خون کشم  
 که فیروزه گون چرخ گردد ستوه

### جنگ جهانسوز و بهرام شاه

دوسیل خروشان بهم درشتاب  
 دوپرچم عیان چون دوسرو بلند  
 دوبرق جهنده بهم درستیز  
 برون جسته از دیدگان دوشاه  
 شه غزنه بهرامشاه دلیر  
 یکی سیل آتش یکی سیل آب  
 بدیبای گلگون به مشکین پرند  
 یکی آتش افشان یکی شعله ریز  
 دو دارای دولت دو دارای گاه  
 بر آراسته تن بکردار شیر  
 یکی سیل آتش یکی سیل آب  
 بدیبای گلگون به مشکین پرند  
 یکی آتش افشان یکی شعله ریز  
 دو دارای دولت دو دارای گاه  
 بر آراسته تن بکردار شیر

بسر برنهاده فروزنده تاج  
همان تاج محمود گیتی ستان  
جهان سوز سلطان جنگ آزما  
به گلگون قبا پیکر آراسته  
هیون سرخ بر سرخ و دیباج سرخ  
که گر خون روان گردد داز پیکرش  
شتابنده اسپان صحرا نورد  
ز گرد سواران شده ناپدید  
فضا چون یکی خیمه قیره گون  
نهیب جوانان چوغرنده رود  
یکی بانگ میزدهان ای سپاه  
شتابی که سیلاب خارا گذار  
دریغا که ایوان محمود را  
دلیران غوری بخون ترکند  
یکی می خروشید چون تند شیر  
بخون سپهدار برنای خویش  
به بنیاد دشمن شکست آورید  
زهر گوهرش کشوری را خراج  
شه شرق فرمان روای جهان  
چوتند ازدهای ستاده بجای  
به بیجاده گون جامه پیراسته  
سرنیزه و درت التاج سرخ  
نیفتد بر آن دیده لشکری  
بگردون گردان برافشانده گرد  
سپهر فروزان و روز سپید  
بدامان او بر شده نقش خون  
گاهی از فراز و گاهی از فرود  
نگهدار آئین تیغ و کلاه  
ز هم بشکند پایه این حصار  
سرا پرده و گاه مسعود را  
همان کاخ با خاک همسر کنند  
که هان ای سران ای سپاه دلیر  
بجنید یکباره از جای خویش  
سرچیره دستان بدست آورید<sup>1</sup>

بدین ترتیب بین سپاه غور و غزنه آتش جنگ زبانه کشید، دو پهلوان غوری با دشنه بزیر شکم فیلان جنگی در آمدند، یکی فیل راهلاک کرد و خود نیز در زیر شکم فیل جان سپرد و آن دگر فیل را از پای در آورد و خود زنده ماند و جان به سلامت برد. در نخستین جنگ، دولت شاه فرزند بهرام شاه بقتل رسید و لشکر غزنین روی

<sup>1</sup> - مجموعه اشعار استاد خلیلی چاپ کابل، 1340، ص 436 - 446.

به هزیمت نهاد. دوبار دیگر سپاه غزنه به جنگ ایستاد و عاقبت یکسره راه فرار را در پیش گرفت و غزنین بدست علاءالدین جهانسوز افتاد.

استادخلیلی می نویسد: «خواجه رشید وزیردر تاریخ جامع می آرد که بهرام شاه با علاءالدین در کنار آب باران مصاف داد باوجود که دوصد فیل جنگی داشت، از علاءالدین منهزم شد و شب از شدت سرما پناه به خرابه برد، دهقانی دید، گفت چه طعام داری؟ مرد دهقان فطیر و پودینه لب جوی پیش آورد، چون تناول کرد بااستراحت مشغول شد از دهقان پوشش خواست، گفت: ای جوان! خداوند میداند به غیر از جل گاوی هیچ پوششی ندارم، اگر اجازت فرمائی برتو پوشم. سلطان گفت: ای بدبخت، نامش چرا گفتی، هلا سبک باش و بیوش، دهقان فردای آن سلطان را شناخت و گفت: ای سلطان! چرا باین همه شجاعت و فیلان جنگی و مردان شجاع از یک غوری هزیمت فرمودی؟ دهقان را گفت: بیل بردار و تیر برداشت و چنان برییل دهقان تیر گشاد که بسهولت از بیل گذشت تاسوفار برخاک نشست، تبسمی کرد و گفت زخم این است! اما بخت روی گردان است.»<sup>1</sup>

چون جهانسوز باسپاه خود فاتحانه داخل غزنین شد، تا یک هفته از کشتار و تخریب و آتش سوزی هیچ دریغ نکرد، حتی بر قبور سلاطین غزنی هم تخریب روا داشت، غیر از آرامگاه امیر ناصرالدین سبکتگین، سلطان محمود، سلطان مسعود و سلطان ابراهیم که احترام آنان را بخاطر مجاهدات شان با کفار هندوستان محفوظ داشت. گویند که بعد ازیک هفته بقیه السیف از پیران و طفلان غزنین بزهار نزد جهان سوز آمدند و او شعری به افتخار سرود و آنان را عفو عمومی کرد. آن شعر این است:

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| جهان داند که سلطان جهانم | چراغ دوده عباسیانم       |
| علاءالدین حسین ابن حسینم | که باقی باد ملک جاویدانم |
| (فلک جولانگه گرد سپاهم)  | اجل بازیگر نوک سنانم     |

<sup>1</sup> - احوال و آثار حکیمی سنائی و تالیف استاد خلیل الله خلیلی چاپ کابل، 1356 ص 78.

چوپر گلگون دولت برنشینم      یکی باشد زمین و آسمانم  
 همه عالم بگیرم چون سکندر      بهر شهری شهی دیگر نشانم  
 بران بودم که از او باش غزنین      چورودی نیل جوی خون برانم  
 ولیکن گنده پیرانند و طفلان      شفاعت میکند بختی جوانم  
 به بخشیدم بدیشان جان ایشان      که باشد جان شان پیوند جانم

جهان سوز بعد از این انتقام گیری شدید، تعزیت برادران خود را گرفت  
 و به غور مراجعت کرد. وی که شاعر زبردست بود، دومین فخریه خود را به مناسبت  
 این فتح اینطور سرود:

آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را  
 آنم که هست جور ز بذلم خزانه را  
 انگشت دست خویش به دندان کند عدو  
 چون برزه کمان نهم انگشتوانه را  
 چون جست خانه خانه کمیتم میان صف  
 دشمن ز کوی باز ندانست خانه را  
 بهرام شه بکینه من چو کمان کشید  
 کندم به کینه از کمر او کنانه را  
 پشتی خصم گرچه همه رای و رانه بود  
 کردم بگرز خورد سررأی و رانه را  
 کین توختن به تیغ درآموختم کنون  
 شاهان روزگار و ملوک زمانه را  
 ای مطرب بدیع چو فارغ شدی ز جنگ  
 برگوی قول را و بزن این ترانه را

دولت چو برکشید نشاید فرو گذاشت  
قول مغنی ومی صاف مغانه را<sup>۱</sup>

یک مطلب را که قابل یادآوری میدانم این است که در برخی از کتب نوشته اند که علاءالدین کتابخانه های غنی و فیاض غزنین را آتش زده و نابود ساخته، در حالیکه این ناتوان در اواخر سال (1363) در اسلام آباد پاکستان به ملاقات استاد مرحوم خلیل الله خلیلی رفته بودم، در خلال صحبت، سخن و گفت شنود مابه جهانسوز کشید، استاد فرمود: نظریه کتاب سوزی جهانسوز صحت ندارد، زیرا در تفسیر کبیر امام فخرالدین رازی آمده که امام در زمان سلطان غیاث الدین در هرات با علمای مذهب جهمی و کرامیه مقابله داشت و کتاب های را که علاءالدین از کتابخانه های غزنین به فیروزکوه انتقال داده بود، آوردند و امام در مبارزه که داشت از آنها استفادت ها برد. تاکنون فرصت دست نداده است که این مطلب را در تفسیر کبیر تتبع نمایم، اما این فرموده، استاد به وسیله دانشمند دیگر که معاصر علاءالدین بوده است اعنی صاحب (چهار مقاله) نظامی عروضی سمرقندی تأیید شده است. او در چهارمقاله تصریح میکند که:

« و خداوند عالم علاءالدینا والدین ابوعلی الحسین بن الحسین اختیار امیر المؤمنین که زندگانش دراز باد و چتر دولتش منصور، بکین خواستن آن دو ملک شهریار شهید و ملک حمید به غزنین رفت، و سلطان بهرام شاه از پیش او برفت بردرد آن دوشهید که استخفافها کرده بودند و گزافها گفته، شهر غزنین را غارت فرمود و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی را خراب کرد، و مدایح ایشان بزرهمی خرید و در خزانه همی نهاد کس را زهره آن نبود که در آن لشکر یا در آن شهر ایشان را سلطان خواند و پادشاه خود از شاهنامه برمی خواند آنچه ابوالقاسم فردوسی گفته بود:

<sup>۱</sup> - سلطان شهاب الدین غوری به زبان پشتو، تالیف محمد ابراهیم ثابت، چاپ کابل 1344 ص 41.



چو کودک لب از شیر مادر بشست      ز گهواره محمود گوید نخست  
بتن زنده پیل و بجان جبرئیل      بکف ابر بهمن بدل رود نیل  
جهاندار محمود شاه بزرگ      بآبش خور آرد همی میش و گرگ

همه خداوندان خرد دانند که اینجا حشمت محمود نمانده بود و حرمت فردوسی بود و نظم او.<sup>۱</sup> سلطان جهانسوز بعد از این فتح، تخارستان را نیز به دولت غوریه مرکزی ملحق کرد و به برادر خود فخرالدین سپرد. علاءالدین بعد از این بادولت سلجوقی در آویخت، سلطان سنجر با وی در قصبه ناب هریوار رود مصاف داد و چون شش هزار سوار ترک او به سنجر تسلیم شدند، خود علاءالدین در دست سنجر دستگیر شد ولی سنجر به زودی او را نوازش و امداد داده به غور باز فرستاد و خود سنجر به دست غزان مضمحل گردید. وی متمردان ولایت کاسی غور را مطیع کرده به فیروز کوه آمد و چون مردم در غیاب وی ملک ناصرالدین حسین بن محمد را از مادین آورده و بر تخت فیروز کوه نشانیده بودند، وقتی که از عودت علاءالدین شنیدند، ناصرالدین را بکشتند و به علاءالدین تسلیم شدند. وی بامیان تخارستان و بلاد جروم (گرمسیر) داور و بست و تولک و جبال هرات و غرjestان و مرغاب را نیز تحت اطاعت سلطنت غور در آورد و رسل ملاحده الموت (فرستادگان فرقه اسماعیلیه) را نیز به کهسار غور راه داد و در حدود (51 هـ ق / 1156 م) در سنگه غور از جهان رفت.<sup>۲</sup> و از سوختاندن بیرحمانه شهر بزرگ غزنین در صفحات تاریخ لقب هراس انگیز (جهان سوز) را بخود گرفت.

آقای عتیق الله پژواک در کتاب خویش تاریخ غوریان نوشته است: «اما در باره قتل و قتال، مطلبی که از اشعار فخریه علاءالدین حسین برمیآید، حاکی است که در غزنه

<sup>۱</sup> - چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی باهتمام دکتر محمد معین تهران 1366 ص 46.

<sup>۲</sup> - تاریخ مختصر افغانستان جلد اول ص 158.

قتل عام صورت نگرفته است، چنانچه گوید: بر آن بودم که بر او باش غزنین... تا آخر ابیات» (غوریان، چاپ کابل 1345 ص 169).

در مورد سوختاندن کتابخانه غزنین می نویسد: «عده از مؤرخین را عقیده بر آنست که علاءالدین حسین غوری کتابخانه و کتب غزنی را نیز آتش زده چنانچه شاغل عباس اقبال با استناد این دسته مؤرخین در... (تاریخ ایران) در طی واقعات پادشاهی یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود (511 - 548) مینگارد که: ... بسیاری از ابنیه و عمارات و کتب را علاءالدین به باد فنا داده. درین باره شاغلی خلیلی در (سلطنت غزنویان) در طی عنوان سوختن غزنه به وضاحت می نگارد: «این که میگویند علاءالدین کتابخانه غزنی را آتش زد، بهتان است. زیرا در تفسیر کبیر خویش امام رازی می نگارد که آن کتب را علاءالدین در کتابخانه فیروز کوه برده بود و امام فخر رازی از آن استفاده کرده است.» درین مورد باید گفت قول ثانی بر علاوه آنکه قولی است مستند و معتبر، به پیمانۀ زیادی معقولیت نیز دارد، چه علاءالدین حسین غوری از ادب و علم بهره کافی داشت و تبعاً شخصی بود کتاب دوست و علم پرور... سوختن کتب و گنجینه ها ی علم را نمیتوان به او نسبت داد.<sup>1</sup>

پژواک می نگارد: علاءالدین سلطان غوری، صاحب دیوان مکملی نیز بوده است که عوفی به تصریح خود وی دیوان او را باری در کتابخانه سمرقند با دیوان آتسز (خوارزمشاه) ملاحظه و مطالعه کرده ولی اینک جز شعری چند از این سلطان صاحب قلم و شمشیر در دست نیست.<sup>2</sup>

14 - سلطان سیف الدین سوری (543 - 544 هـ / ق / 1148 - 1149 م)

<sup>1</sup> - غوریان ص 146-147.

<sup>2</sup> - ص 145 تاریخ غوریان، پژواک تالیف خودش.

اولین پادشاهی است از غوریان که لقب سلطان گرفت. مرکز شاهی او حصار استیه غور بود. چون برادرش ملک الجبال در غزنی کشته شد، سلطان سوری با بهرام شاه غزنوی جنگ کرده و او را به وادی کورم دوانید و خود وی بر تخت غزنه نشست و غور را به برادر خود سلطان بهاءالدین گذاشت، ولی در موسم زمستان... بهرام شاه از طرف شرق بر غزنه تاخت و سلطان سوری را با وزیرش سید مجدالدین موسوی بگرفت و به سرپل یکه طاق غزنی به دار آویخت.<sup>۱</sup>

#### 15- ناصرالدین حسین بن محمد مادینی مقتول فیروزکوه غور حدود (550 هـ/ق / 1154 م):

این همان شخصی است که در غیبت جهانسوز بر تخت غور قبضه کرده بود و در مراجعت جهانسوز به فیروزکوه توسط طرف داران وی به قتل رسید. این شخص برادرزاده علاءالدین جهانسوز و فرزند شهاب الدین محمد خرنک ملک مادین غور بوده است.<sup>۲</sup>

#### 16- سلطان سیف الدین محمد بن علاءالدین حسین جهانسوز مقتول در دزق مروالروود حدود (555 هـ/ق / 1159 م)

وی بعد از وفات پدرش، جهانسوز بر تخت فیروزکوه نشست و فرستادگان و مبلغین ملاحظه الموت را بقتل رسانید و سلطان غیاث الدین محمد و معزالدین محمد فرزندان سلطان بهاءالدین سام که به امر علاءالدین جهانسوز در حصار و جیرستان محبوس بودند، از حبس آزاد کرد. غیاث الدین در فیروزکوه نزد سیف الدین پسر کاکای خود اقامت گزید و معزالدین در بامیان پیش کاکای خود ملک فخرالدین مسعود بامیانی رفت. بالاخره سیف الدین به دفع فتنه غزان که به حدود هرات و قزاق

<sup>3</sup> - طبقات ناصری جلد اول ص 393 به بعد.

<sup>1</sup> - رجوع شود: امیر کرور دودمان او ص 82 و تاریخ مختصر افغانستان جلد 1 ص 158 و شجره 58 آن.

رسیده بودند، همت گماشت ولی در روز جنگ غزان به بدست سپه سالار ابوالعباس شیش غوری کشته شد. در حدود (558 هـ/ق / 1163 م).<sup>۱</sup>

17- سلطان اعظم غیاث الدین محمد بن بهاءالدین سام (قسیم امیر المؤمنین)  
(558 - 599 هـ/ق / 1162-1202 م)

چنانچه در احوال سلطان سیف الدین بن علاءالدین جهان سوز متذکر شدیم، سلطان غیاث الدین محمد با برادرش معزالدین به امر خود علاءالدین که از آنان احساس خطر کرده بود، در قلعه و جیرستان محبوس بودند. ولی سلطان سیف الدین آن دورا رها کرد و غیاث الدین در جنگ غزان (که طایفه غارتگری از ترکان بودند) باوی همراه بود، چون سیف الدین بدست سپه سالار خود کشته شد، همین سپه سالار ابوالعباس شیش لشکر غور و غرجستان را بیاورد و باغیاث الدین بیعت کردند و او را بر تخت فیروزکوه نشانند. (558 هـ/ق / 1162 م).<sup>۲</sup>

در مورد علت قتل سیف الدین و معرفی مختصر خاندان شیشانیان باید توضیح داد که شیشانیان در مقابل شنسبانیان ادعا داشتند که جدایشان اولتر از همه اسلام آورده و باید ایشان به پادشاهی غور سرافراز باشند. چنانکه برسر همین مسئله در زمان امیر بنجی نهاران، موضوع به جدال کشید. در آن هنگام طرفین فیصله کردند که از حضرت دارالخلافة بغداد هر کس منشور امارت را دریافت کرد، امیر او باشد، وقتی نزد خلیفه هارون الرشید عباسی رفتند، امیر بنجی پادشاه و شیش سپه سالار غور مقرر شد. این ابوالعباس را برادری بود بنام سپه سالار در میش بن شیش که در زمان غیبت سلطان جهان سوز از تخت فیروزکوه در آوردن ناصرالدین و تعلق نمودن به دارائی ها و خزاین سلطانی دست قوی داشت که بکروز سلطان سیف الدین در زمان سلطنت خود

<sup>2</sup> - تاریخ مختصر افغانستان جلد اول ص 158.

<sup>1</sup> - تاریخ مختصر افغانستان جلد اول صفحه 159.

زیورات مخصوص حرم سلطانی را نزد در میش مشاهده کرد و در ملاً عام به ضرب تیر کمان شخصی خود نامبرده را بقتل رسانید. از آن رو ابوالعباس شیش بانتقام برادر، در روز جنگ غزان بانیزه سیف الدین را ضربتی زد که از اسب فروافتاد، اما هنوز زنده بود که یکی از غزان بربالین او رسید، وقتی دید تاج و کمرشاهی دارد باخنجر تیز و با عجله مشغول بریدن وغارت آنها شد که خنجر غز برشکم شاه رفت و در گذشت. اکنون در آنجا آبدۀ تاریخی وجود دارد بنام (شاه مشهد) که مربوط به زمان سلطنت غیاث الدین غوری است و با احتمال قوی مشهد شاه یعنی مکان شهادت سلطان سیف الدین بوده است. این آبدۀ در کنار رود مرغاب پایان تر از مرکز ولسوالی جوند موقعیت دارد.

این ابوالعباس شیش در سلطنت غیاث الدین نیز بزور مداری و خودسری می پرداخت که در نتیجه موضوع از تحمل سلطان خارج شد و فرمان داد تا او را به انتقام سیف الدین بقتل رسانیدند و بدین وسیله به نظامی گری های شیشانیان خاتمه داد و سلطان معزالدین محمد معروف به شهاب الدین را سرجاندارای و سپه سالاری داد و در حصار استیه مقیم ساخت که در نزدیکی فیروزکوه بود. درین وقت عم غیاث الدین یعنی ملک فخرالدین مسعود حکمران بامیان که از فرزندان هفتگانه عزالدین حسین تنها وی بجا مانده بود و خود را وارث تخت و تاج غور می پنداشت. از ملک علاءالدین قماچ سنجری حکمران بلخ و تاج الدین ایلدوز حکمران هرات امداد طلبید و بالشکرهای بامیان و بلخ و هرات بر فیروزکوه حمله برد و در موضع (راغ زر) مصاف آراستند. ولی پهلوانان غور در مرحله اول ملک تاج الدین هرات را در بین لشکر خودش بکشتند و هراتیان را پراگندند بعد از آن لشکر بلخ را نیز بشکستند و سرقماچ را بریدند و نزد ملک فخرالدین فرستادند و خود وی را محاصره کردند و غیاث الدین و شهاب الدین عم خود را محترمانه بگرفتند و بطرف بامیان باز گردانیدند. سلطان غیاث الدین بعد از آن، گرم سیر و زمین داور را بدست آورد و قادس و کالیون و فیوار و سیفروود و غرجستان و طالقان

و گزریوان را نیز به مملکت غور ضمیمه گردانید. و برادر خود شهاب الدین را از گرمسیر و تگین آباد و سیستان بطرف غزنه و زابل و کابل فرستاد. وی لشکر غزان را که درین وقت بر غزنه دست یافته بودند، به سال (569 هـ ق / 1173 م) از غزنه پس راند و پای تخت غزنویان را نیز به غور ضم کرد و بفتح هرات نیز همت گماشت و بهاء الدین طغرل یکی از بندگان سنجر که بر هرات دست یافته بود، از پیش لشکر سلطان به خوارزم رفت و هرات در سال (571 هـ ق) و بعد از آن فوشنج در 573 هـ ق ضمیمه مرکز غور شد. درین وقت ملوک سیستان نیز اتقیاد نمودند و بلاد شمالی مانند طالقان، اندخوی میمنه، فاریاب، پنجده، مرو، دزق و خلم نیز فتح شدند.

چون جلال الدین محمود پسر ایل ارسلان خوارزمشاه به مدد خطائیان اطراف شمالی مملکت را مزاحمت داد، بنا بر آن غیاث الدین بسال (588 هـ ق) لشکر غزنه را تحت قیادت شهاب الدین و لشکر بامیان را بقیادت ملک شمس الدین و لشکر سیستان را برهنمای ملک تاج الدین حرب در رود بار مرو فراهم آورد و در سواحل مرغاب خوارزم شاهیان را شکست داد و در (596 هـ ق) خراسان را صاف کرده تا نیشاپور پیش رفت و آنرا به ملک ضیاء الدین ابوعلی شنسبانی سپرد و مرو شاه جهان را نیز گرفته و ملک ناصر الدین محمد خرنک را به حکمرانی آن گماشت و ایالت سرخس بتاج الدین زنگی پسر فخر الدین مسعود بامیانی سپرده شد.

چون غیاث الدین مملکت را باز مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را از هندوستان تا عراق و از چین و جیحون تا دریای هرمز زیر بیرق فیروز کوه غور در آورد و یگانه شهنشاه بزرگ خراسان شمرده شد. خلیفه بغداد الناصر الدین الله سی و چهارمین خلیفه عباسی (575 - 622 هـ ق) نیز سفرای خود ابن ربیع و قاضی مجد الدین قدوه، و ابن الخطیب (امام فخر الدین رازی) را بدربار فیروز کوه فرستاد و سلطنت غوری را برسمیت شناخت و از دربار غور نیز مولانا سراج الدین محمد جوزجانی (پدر مولانا

منهاج سراج مؤلف تاریخ طبقات ناصری) برسم سفارت به بغداد رفت و بدین طور روابط حسنه سیاسی دوشهنشاهی بزرگ فیروز کوه و بغداد قایم گردید.

سلطان غیاث الدین از بزرگترین سلاطین غوریه و شرق است که شخص علم دوست و مهربان و عادل بود، به دربار وی علماء و دانشمندان فراهم بودند. دکتر اصغر فروغی ابری، به حواله ابن اثیر می نویسد: و او (سلطان غیاث الدین غوری) از فضل و دانش و ادب بهره مند بود و خطی زیبا داشت و به فن بلاغت نیز آشنا بود. و به خط خود قرآن می نوشت و وقف مدارس و مساجد میکرد.<sup>1</sup> بدیع الزمان فروزانفر به استناد کتاب (الجامع المختصر طبع بغداد ص 105) نگاهشته است: که سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری متوفی (599 هـ) در علم فقه شافعی عالم بود.<sup>2</sup> وی به عمر 63 سالگی در شهر هرات روز 27 جمادی الاولی (599 هـ ق / 1202 م) بعد از چهل و یک سال سلطنت چشم از جهان فرو بست و در مسجد جامع بزرگ که خودش بنا ساخته و در ایوان شمالی آن گنبدی برای آرامگاه خود اختصاص داده بود، مدفون است. و این مسجد که در آن وقت به کعبه ثانی خراسان معروف بود، تاکنون در شهر هرات باقی است و قرن هاست که هر روز پنج نوبت گلبانگ اذان محمدی صلوات الله علیه و آله و صحبه و سلم گوش جان سلطان اسلام را می نوازد.

وی اولاً مانند اسلاف خود بر مذهب محمد بن کرام سیستانی (متوفی 255 هـ ق) که در غرjestان بسر می برد، قرار داشت، ولی بعد از آن مذهب شافعی را قبول کرد. از مشاهیر علمای دربار وی قاضی وحید الدین شافعی مرو رودی و صدرالدین کرامی نیشاپوری و قضات ممالک او قاضی القضاة معزالدین هروی و قاضی شهاب الدین هرما بادی و وزیران او شمس الملک عبدالجبار گیلانی و فخرالملک شرف الدین

<sup>1</sup> - تاریخ غوریان؛ تالیف دکتر اصغر فروغی ابری چاپ تهران 1385 ص 59.

<sup>2</sup> - مقدمه احادیث مشنوی با تالیف بدیع الزمان فروزانفر چاپ سوم تهران 1361 ص ج.

قزدار، مجدالملک ربوشاری و عین الملک سوریانی و ظهیر الملک سنجری و جلال الدین ربوشاری بودند. در تابستان دارالملک اوفیروز کوه و در زمستان زمین داور بود و در توفیع خود (حسبی الله وحده) نوشتی.<sup>۱</sup>

در مورد پیشرفت های علمی و هنری و تجمل و تمدن و آثار و ابنیه عصر غوری که بیشتر مربوط به زمان غیاث الدین است در فصل جداگانه بحث خواهد شد، مخصوصاً در باره بنای مسجد جامع هرات، منارجام و شهر فیروز کوه و قطب منار دهلی و غیره...

- 18 - علاءالدین محمد بن شجاع الدین ابوعلی پادشاه غور (599 - 612 هـ ق / 1202 - 1215 م)  
 19 - سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد (599 - 607 هـ ق / 1202 - 1210 م)  
 20 - سلطان بهاءالدین سام بن محمود (607 هـ ق / 1210 م)  
 21 - علاءالدین آنسز حسین پسر سلطان علاءالدین جهان سوز مقتول در غور (607 - 610 هـ ق / 1210 - 1213 م)  
 22 - سلطان علاءالدین محمد بن ابوعلی ختم الملوک غور (610 - 612 هـ ق / 1213 - 1215 م)

از عدد هژده تا بیست و دوم، سرنوشت این پنج تن از پادشاهان غوری در تخت گاه فیروز کوه باهم گره خورده است، لذا این دوره را همان طوری که استاد حبیبی از طبقات ناصری برگزیده است، در یک مبحث کوتاه ایراد می نمائیم.

بعد از مرگ سلطان غیاث الدین محمد، فرزندش غیاث الدین محمود از طرف عمش معزالدین به حکمرانی بست و فراه و اسفزار گماشته شد. وی لشکر فراه آورده و تا مرو شاه جهان پیش رفت و بعد از شهادت معزالدین بسال (602 هـ ق) از بست براه زمین داور برغور تاخت و فیروز کوه را از ملک علاءالدین ابوعلی گرفته سرزمین غور را با غرجستان و تالقان و گرزویان و قادس و گرمسیر در تحت تصرف گرفت و وارث پدر

<sup>3</sup> - تاریخ مختصر افغانستان جلد اول ص 159 به بعد. فرهنگ فارسی معین جلد ششم ص 1272 چاپ تهران 1358

وامیر کرور و دودمان او ص 83 و جغرافیای تاریخی غور ص 35 - 37.



وعم شد. وی تاج الدین یلدوز را که یکی از زیر دستان معزالدین محمد بود، چتر و مثال حکمرانی غزنین تامجاری دریای سند فرستاد و در سال (605 هـ ق / 1208 م) سلطان قطب الدین ایبک را مثال ممالک هندوستان داد و بدین طور سلطنت غور تا اقصای هند بالواسطه قایم ماند. در سال (607 هـ ق / 1210 م) ملک رکن الدین ایرانشاه محمود پسر ملک علاءالدین ابوعلی با پنجاه هزار لشکر غزنه و کاسی بر غور و فیروز کوه تاخت ولی غیاث الدین محمود سراورا ببرید و علاءالدین آتسز حسین که به مدد سلطان محمود خوارزم شاه با لشکر بلخ و مرو و سرخس ورود باراز راه طالقان بر غور تاخته بود غیاث الدین محمود بین میمنه و فاریاب در سالوره با او مصاف داد و لشکریان خوارزمشاهی و آتسز را بشکست و بعد از آن علی شاه پسر تکش خوارزم شاه از برادر خود بدربار غور گریخت، غیاث الدین محمود او را در قصر بر کوشک محبوس کرد. چاکران علی شاه او را به سال (607 هـ ق / 1210 م) بکشتند. وی پادشاه بخشاینده و عادل و حلیمی بود که خزاین پدر خود را بمردم نثار میکرد. گویند در آن هنگام (800) صندوق زر عین (طلای خالص) موازی چهارصد شتر بار در خزینة فیروز کوه موجود بود. بعد از مرگ غیاث الدین محمود فرزند چهارده ساله اش بهاءالدین سام از طرف امرای غور، بر تخت فیروز کوه نشاندند. بعد از سه ماه سلطان علاءالدین آتسز به مدد سلطان محمد خوارزمشاه و امین حاجب ملک خان هرات، بر فیروز کوه حمله برد و در جمادی الاولی (607 هـ ق) این شهر را بگرفتند و بهاءالدین را با مخدرات دودمان شاهی به خوارزم نفی کردند، بعد از آن علاءالدین آتسز بن علاءالدین حسین جهان سوز بر تخت فیروز کوه نشست و تا چهار سال حکم راند و در گیلان با ملک تاج الدین یلدوز و مؤید الملک محمد بن عبدالله سیستانی وزیر غزنه مصاف داد و منهزم شد.

و بعد از آن ملک نصیرالدین حسین امیر شکار از غزنی بر غور تاخت و در جرماس علاءالدین آتسز را بکشت و غور را در تحت سلطنت غزنی آورد، در حدود (611 هـ ق / 1214 م) بود که تاج الدین یلدوز از غزنی علاءالدین در غور را بر تخت

فیروز کوه بازفرستاد، ولی علاءالدین در (612 هـ ق) بدست سلطان محمد خوارزمشاه افتاد و بخوارزم بمرد و تمام غور در سلطه خوارزمشاهی در آمد.<sup>۱</sup>

### طبقه دوم سلاطین تخارستان و بامیان

دردارالملک باستانی وزیبای بامیان پنج تن از سلاطین غور به ترتیب حکومت کرده اند.

1- **ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین** (540-558 هـ ق / 1145-1162 م)

2- **ملک شمس الدین محمد بن مسعود** (558 هـ ق / 1162 م)

3- **سلطان بهاءالدین سام بن شمس الدین محمد حدود** (590 هـ ق)<sup>۲</sup>

شرح ماجرای سلطنت پادشاهان فوق از گفته منهاج سراج در طبقات ناصری طور خلص از این قرار است.

ملک فخرالدین مسعود از همه برادران مهتر بود و در کاسی غور امیر شد. چون سلطان علاءالدین جهان سوز بعد از فتح غزنه تخارستان را نیز منقاد نمود، ملک فخرالدین مسعود برادر مهتر خود را بر بامیان حکمران گردانید، وی جبال شغنان و تخارستان را تا درواز و بلور و و خش و بدخشان در ضبط آورد. و طوری که در احوال غیاث الدین محمد گفته آمدیم، در جنگ راغ زر، بدست برادرزادگان خود گرفتار آمد و واپس به بامیان فرستاده شد و در آنجا در حدود (550 هـ ق / 1155 م) در گذشت.

بعد از او پسر بزرگش شمس الدین محمد در بامیان امیر و از دربار فیروز کوه و حضرت سلطان غیاث الدین نیز برسمیت شناخته شد. وی بلخ و چغانیان و و خش و جروم (گرمسیر) و بدخشان و جبال شغنان را بدست آورد، و در جنگ رودبار مرو با لشکر غور بدفع سلطان شاه خوارزمشاهی مشارکت کرد و لقب سلطان یافت.

<sup>۱</sup> - تاریخ مختصر افغانستان جلد اول صفحه 161-162.

<sup>۱</sup> - امیر کرور و دومان او ص 83.

پس از وفات او، فرزندش بهاء‌الدین سام که پادشاه بزرگ و علم دوستی بود بر تخت بامیان نشست (587 هـ ق / 1189 م) دربار وی مجمع علماء بود، امام فخرالدین رازی و شیخ الاسلام جلال‌الدین ورساد وافصح العجم مولانا سراج‌الدین (پدر منہاج سراج مؤلف طبقات ناصری) بدربار او بودند، سلطنت وی از کشمیر تا کاشغر و ترمذ و بلخ و جنوباً تا اقصای غور و غرچستان میرسید و غور و غزنه و بامیان در تحت فرمان او بود.

چون سلطان معزالدین به شهادت رسید (602 هـ ق / 1205 م) امرای مملکت او را به غزنه طلب کردند، ولی در گیلان از جهان رفت، مدت شاهی او چهارده سال بود. چون او در گذشت فرزندش جلال‌الدین علی بجای پدر نشست (602 هـ ق / 1205 م). وعلاء‌الدین برادر خود را بر تخت غزنه بنشانند، چون لشکریان غوری و غزنه و تاج‌الدین یلدوز از دره کرمان حدود کورم، بر علاء‌الدین تاختند، بنا بر آن از بامیان به مدد برادر آمد، و در غیاب او عمش علاء‌الدین مسعود بن شمس‌الدین محمد بر تخت بامیان قبضه کرد و وزارت به (صاحب وزیر) داد. ولی جلال‌الدین بزودی بعد از تصفیة غزنه به بامیان آمده عم خود را با وزیر وی بکشت. چون تاج‌الدین یلدوز، دفعه دوم بر غزنی حمله کرد و لشکریان علاء‌الدین را تا رباط سنقران (شنقران) بشکست و او را در غزنی حصار داد. جلال‌الدین از بامیان به مدد برادر آمد، ولی هر دو برادر بدست یلدوز افتادند و واپس به بامیان فرستاده شدند و در آنجا در حدود (612 هـ / 1215 م) در گذشتند.<sup>1</sup> این بود مختصری از احوال سلاطین غوری که در بامیان حکومت کرده اند.

#### طبقه سوم سلاطین شنبانی غزنه

<sup>1</sup> - تاریخ مختصر افغانستان جلد اول صفحه 158-159.

1 - سلطان سیف الدین غوری مذکور در عدد چهارده که شرح حال او گذشت.  
 2 - معزالدین والدین سلطان شهاب الدین محمد بن بهاء الدین سام (قسیم امیر المؤمنین) فاتح هند، بعد از سلطان محمود غزنوی (569 - 602 هـ ق / 1173 - 1205 م):

سلطان شهاب الدین غوری یکی از بزرگترین پادشاهان غور و یکی از پیرومندترین سلاطین اسلام و مشرق زمین است که به تصریح اغلب مؤرخین هدف وی در فتوحات عظیمش در نیم قاره هند، صرف نشر و اشاعه دین مبین اسلام و رضای الهی و ثواب روز رستاخیز بود. و فتوحات وی از فتوحات محمود کبیر در راه اسلام مفیدتر و مؤثر تر واقع شده است.

محمد ابراهیم ثابت در کتابش بنام سلطان شهاب الدین غوری که بزبان پشتو است، به نقل از تاریخ هند می نویسد: سلطان محمود غزنوی در فتوحات خود در سرزمین پهناور هند، تنها به شکستن بت ها و بت خانه و جمع آوری غنایم و ثروت های سرشار آن سرزمین افسانوی اکتفاء میکرد، مگر سلطان شهاب الدین غوری طی فتوحاتش در هند، از خود تأثیر به سزای بجای گذاشت و یک حکومت اسلامی قوی و پایدار را در هندوستان اساس گذاری نمود.

سلطان شهاب الدین غوری شخصیتی بود دارای افکار عالی و صاحب همت بزرگ و ایمان قوی و با وجود این اوصاف، از شجاعت کامل و دلاوری بی نظیری برخوردار بود و از تدبیر جهاننداری و جهان گشائی نصیب کامل داشت. آقای ثابت از کتاب تاریخ زینت الزمان فی تاریخ هندوستان نقل قول می کند که: سلطان شهاب الدین غوری پادشاهی بود بسیار شجاع، دلاور و باتدبیر.

در طبقات ناصری می خوانیم که: "سلطان معزالین (شهاب الدین غوری) پادشاهی بسیار عادل شجاع و مجاهد بزرگ بود. وی زندگی خود را در راه اسلام وقف کرده بود، به همین خاطر تمام عمر عزیزش را تا آخرین رمق حیات به خدمت اسلام

مشغول بود و همه اوقات زندگانش را در راه پخش و نشر اسلام صرف کرد، تا آنکه عاقبت همدرین راه به شهادت رسید."

سلطان شهاب الدین و سلطان غیاث الدین هر دو فرزندان سلطان بهاء الدین سام، ونواسه گان ملک عزالدین حسین بودند، مادر آنان دختر ملک بدرالدین کیدانی ویا گیلانی منسوب به خاندان شاهی غور بود. چنانچه در گذشته گذشت، پدر ایشان در لشکرکشی خود به سوی غزنین، در عرض راه پدرود حیات گفت، در حدود (544 هـ ق / 1149 م) و پسران خود را به برادرش علاء الدین سپرد، زیرا علاء الدین شخصیت بسیار عجیب و غریب و دارای احساسات عالی و بزیور دانش و هنر آراسته بود. وی در ابتداء برادرزادگانیش را تربیت نیکو می نمود و حکومت ولایت سنجه ویا سنگه را به ایشان حواله کرده بود. اما بعد از فتح غزنین وی غیاث الدین و شهاب الدین را در قلعه و جیرستان (اجرستان کنونی) در حبس انداخت. علت آن این بود که جاسوسان به علاء الدین گفته بودند که این دو برادر از راه احسان و سخاوت و مهر و کرم که بامردم مبدول میدارند، در دلهای آنان جای گرفته اند و از این راه هوای رسیدن به سلطنت و سرنگونی شاه را دارند. بدین ترتیب تمام مدت حکمرانی علاء الدین را در حبس سپری کردند و بعد از فوت نامبرده پسرش سیف الدین آنان را رها کرد و آزاد گذاشت. غیاث الدین در حضرت فیروز کوه نزد سیف الدین ماند و شهاب الدین بخدمت کاکای خود ملک فخرالدین در بامیان رفت. وقتی سیف الدین در جنگ غزان بقتل رسید و غیاث الدین بر جایش بنشست و بر تخت فیروز کوه قرار گرفت، شهاب الدین نیز از بامیان به فیروز کوه آمد و به وظیفه سرجاندار ویا محافظ گارد شاهی مقرر و حصار استیه بدو مفوض گردید و سپس به ولایت کجوران حاکم شد (558 هـ ق) وی در انتقام گیری از ابوالعباس شیش و پایان بخشی به قدرت نظامی خاندان پهلوان پرور شیشانیان غور نقش اساسی داشت. و در جنگ با لشکرهای هرات و بلخ و بامیان و وظیفه قوماندان عمومی را اجراء میکرد. و بلاد گرمسیر را تا تگین آباد بدست آورد و سلطه دوازده ساله

طایفه وحشی غز را در غزنین خاتمه داد و بامر سلطان غیاث الدین محمد بر تخت غزنی جلوس کرد. (569 هـ ق / 1173 م) و در سال (570 هـ ق) گردیز را فتح کرد و ملتان را از قرامطه بگرفت و بسال (573 هـ ق / 1177 م) عصات سنقران را گوشمالی داد. در (574 هـ) از جنگ (بهیم دیو نهرواله) بی مراد برگشت و در (575 هـ) پشاور و در (577 هـ) لاهور را بگرفت و بعد از آن تا آخر عمر تمام هندوستان را فتح کرد و بنور اسلام روشن گردانید، از وقایع مهم عصر وی جنگ او با کفار خطا و ملوک ترکستان بود در اندخوی، که سالار حسین خرملیل ملک گزویوان در مقدمه لشکر او بود، ولی چون لشکر غوریان کاری را از پیش نبردند، ملک عثمان سمرقندی از ملوک آل افراسیاب ترکستان دربین آمده و صلح کرد و سلطان به غزنین برگشت، چون جماعت کوکهران و قبایل کوه جود در پنجاب عصیان نمودند، لهذا سلطان محمد به غزو آنها بر آمده و بعد از سرکوبی شان در راه غزنه بدست فدائی ملاحده در منزل دمیک (واقع ضلع جهلم کنونی پنجاب) به سال (602 هـ ق / 1205 م) روز سوم شعبان شهادت یافت و یکی از شاعران تاریخ شهادتش را این طور گفت:

شهادت ملک بحروب شهاب الدین  
کز ابتدای جهان شه چو او نیاید یک  
سوم ز غره شعبان بسال ششصد و دو  
فتاد در ره غزنین به منزل دمیک

جنازه سلطان را به غزنین آوردند و در قبرستانی که قبلاً یگانه دخترش را در آنجا بخاک سپرده بودند، دفن کردند. دربین غزنی و گردیز علاقه داری بنام دهک واقع است که قبر سلطان شهاب الدین را در آنجا از نو تعمیر کرده اند.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - تاریخ مختصر افغانستان، جلد اول ص 163 و سلطان شهاب الدین غوری ص 90-91.

سلطان شهاب الدین غوری مملکت وسیعی را در قلب آسیا مانند برادر خود سلطان غیاث الدین غوری حفظ کرد و حدود شاهنشاهی غوری را در هندوستان تا ساحل دریای گنگارسانید و همه را بنور اسلام روشن گردانید، شرقاً مملکت وی تا ساحل گنگا و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نسا و باورد. امتداد داشت و جنوباً تا به بحیره عرب می پیوست.

حکمداران او در ممالک زیر دست این ها بودند: ملک ضیاء الدین در غور، ملک تاج الدین زنگی در بامیان، ملک حسام الدین علی کرماخ در ملتان، ملک قطب الدین ایبک در لاهور، ملک تاج الدین یلدوز در غزنه و کرمان، ملک ناصر الدین قباچه در سند و اچه، سلطان بهاء الدین سام در بامیان، سلطان غیاث الدین محمود در فیروز کوه، ملک تاج الدین حرب در سیستان، ملک تاج الدین در مکران، ملک شاه در و خش. وزرای معروف او: ضیاء الملک در مشی، و موید الملک محمد بن عبدالله سنجری و شمس الملک عبدالجبار گیلانی اند.

پایتخت سلطان تابستان حضرت غزنه و خراسان و زمستان لاهور هند بود. قاضی ممالک او: صدر شهید نظام الدین ابوبکر وسید شرف الدین ابوبکر بن صدر شهید، و قاضی لشکر او قاضی شمس الدین بلخی بود. اعلام سلطنتش: بردست راست سرخ و بردست چپ سیاه بودند. و توفیق او (نصر من الله) و مدت سلطنتش سی و سه سال بود و به مذهب امام ابوحنیفه (رح) بود.

منهاج سراج از وفور ثروت در خزانه شاهی سلطان ذکری می نماید که بقول خواجه اسمعیل خزانه دار در خزانه غزنی تنها از جنس الماس یکهزار و پانصد من موجود بود.<sup>1</sup> در یکی از جنگهای هندوستان در (587 هـ ق) که راجه اجمیر با تمام لشکر هند به مقابله سلطان شهاب الدین غوری آمده بود در حوالی اجمیر، سلطان به شدت مجروح شد و سپه سالاران او فرار کردند اما یکی از سپاهیان او سلطان را از معرکه بیرون آورد.

<sup>1</sup> - تاریخ مختصر افغانستان جلد اول ص 163 و سلطان شهاب الدین غوری ص 92.

در مراجعت به غزنین، سلطان سپه سالاران را سیاست معنی داری کرد تا دوباره لشکر برد واجمیر را فتح و راجه آن را بقتل رسانید. این عاجز با الهام از این واقعه در دوره جهاد چکامه سروده بودم که در مجموعه اشعارم ارمغان سنگر به نشر رسیده است. اما استاد خلیلی عین واقعه را در مثنوی (شب های آوارگی) خود، بسیار استادانه به نظم سپرده اند که در اینجا آوردن آن را ضرور میدانم.

### سلطان شهاب الدین غوری و سالارانش

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| دوش کرد از حافظه فصلی عبور     | از شهنشاه وطن سلطان غور         |
| از شهاب الدین شه گیتی ستان     | ثانی محمود در هندوستان          |
| در یکی از جنگها در رزم گاه     | غفلت سرهنگ و سالار و سپاه       |
| رخنه در نیروی سلطانی فگند      | در سپاه شه پریشانی فگند         |
| هر سرو سرهنگ در سوی گریخت      | رشته جمعیت لکشر گسیخت           |
| شاه را زان عرصه مرگ و حیات     | داد تائید خداوندش نجات          |
| دید آنجا چون شکست خویش را      | وان سپهداران غفلت کیش را        |
| تاج سلطانی ز تارک بر کشید      | وز کمر آن بند پر گوهر کشید      |
| گفت بر من بعد از این باشد حرام | بر شدن بر تخت شاهان کرام        |
| تانگیرم انتقام خویش را         | بعد از این سلطان نخوانم خویش را |
| بر نخسپم بعد از این روی حریر   | جز به پشت اسپ یا روی حصیر       |
| بر سر من کس نیفرزد علم         | شاه نامم کس نیارد در قلم        |
| ارگ فیروزه دگر ناید بکار       | آن در و دیوار و کاح زرنگار      |
| شاعران دیگر حدیث غم کنند       | بر شکست لشکر ماتم کنند          |
| داد فرمان تا سپه سالار را      | آنکه مانده عرصه پیکار را        |
| با سپه داران و سرهنگان وی      | افسران و پیش آهنگان وی          |
| بر سر هر یک سحر پیش سپاه       | چادر اندازند بر جای کلاه        |
| همچو خر بر پشت شان پالان زنند  | پا ردم چون یابوی سلطان زنند     |
| بسته برپاهای شان باشد طناب     | زین سپس بر جای زرینه رکاب       |



|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| حکم سلطان گشت نافذ همچو تیغ | یا چو آن برقی که می تابد زمیغ  |
| تانشد پیروز در جنگ دگر      | تاج را نهاد از غیرت بسر        |
| تانشد در رزم دیگر کامران    | کس ندیدش بند زرین بر میان      |
| تاسپاه غیر را یکسر نراند    | خویش را شاه و سرو سلطان نخواند |

### جانشینان سلطان:

در آن زمان بازار برده داری گرم بود و در هر جا رواج عام داشت، و آدمی زادگان در هر دیار مانند حیوانات لایعقل و مال و مواشی خرید و فروش می شدند. اما سلطان شهاب الدین غوری غلامان را تربیت شایسته میکرد و در ممالک مفتوحه خویش سپه سالاری و نایب الحکومتی می بخشید و آنها را فرزندان حقیقی خود میخواند. گویند سلطان بدون از یک دختر که آن هم در خوردی وفات کرد و در غزنین دفن شد، اولاد دیگری نداشت. از سلطان پرسیدند که بعد از او وارثی نیست سرنوشت مملکت چگونه خواهد شد؟ پاسخ داد، این غلامان فرزندان من هستند که بعد از من بسیار سالها نام مرا در خطبه جاری نگه میدارند. این داستان را بنده به نظم آورده ام که اینک تقدیم میگردد:

### فرزندان سلطان شهاب الدین غوری

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| شاه رزمنده شهاب الدین غور     | پادشاه کوهسار پر غرور       |
| بعد محمود بزرگ بت شکن         | اوست بیشک افتخار این وطن    |
| در دیار هند باشد نام دار      | آن شه فرخنده خوی کامگار     |
| سلطنت را کرد اندر کار دین     | تا بر اندازد رسوم کفر و کین |
| ای خوش آن سلطان که سلطانی کند | دین حق را زان نگهبانی کند   |
| بود دایم روز و شب اندر جهاد   | در ره نابودی ظلم و فساد     |

قدرت آن بت پرستان گشت پست  
 جلوۀ توحید را کردش عیان  
 امر حق را سجده تسلیم کرد  
 برسر خلق خدا میری نبود  
 زان شهنشاه بزرگ خوبرو  
 در شبستان هیچ دلبندی نداشت  
 درزمین غزنه در خاکش سپرد  
 نخل امیدش نیورد هیچ بار  
 بر فراز تخت با تاج و کلاه  
 آن وزیـران و سـپه داران او  
 پیش آمد شاه را خدمت نمود  
 در حضور شاه در آن انجمن  
 تا بینم چیست آن گفتار تو  
 باد با تائید ذات کردگار  
 اندرین اندوه وحسرت اندرم  
 بود بر ملک تو وارث بی گمان  
 نخل امید ترا پیوند نیست  
 ملک تو این مسند والای تو  
 خسروانه در جوابش لب گشود  
 چند فرزند برومند جوان  
 من همی دارم بدیشان افتخار  
 هریکی بر جای دلبندان من  
 لایق بالین دیباج من اند

هر کجا بت خانه دید وبت شکست  
 هند را او داد راه حق نشان  
 دعوت اسلام را تعمیم کرد  
 مقصدش هرگز جهان گیری نبود  
 این روایت هست در تاریخ ازو  
 کوبه عمر خویش فرزندان نداشت  
 جز یکی دختر که در خوردی بمرد  
 بعد از آن دربوستان کردگار  
 بودروزی شاه اندر بارگاه  
 نزد وی حاضر همه یاران او  
 زان همه یکتن بسی جرأت نمود  
 خواست دستوری که گویدیک سخن  
 شاه فرمودش که حرف خود بگو  
 گفت شاهها عمرت افزون از شمار  
 روزها شد تا بفکرت اندرم  
 گرترا می بود فرزند جوان  
 چون ترا از بعد تو فرزند نیست  
 کیست تا بعد از تو گیرد جای تو  
 شاه تا این گونه گفتارش شنود  
 گفت اگر ماند زشاهان جهان  
 مرا فرزند ماند بی شمار  
 این غلامان اند فرزندان من  
 وارث تخت من و تاج من اند

نیست هرگز عزت از روی نسب  
 هر که گیرد بعد من شمشیر را  
 بی گمان او نیک فرزند من است  
 هم چنان شد بعد از آن شاه عزیز  
 بود نامش از غلامانش بجا  
 میر قطب الدین ایبک را به بین  
 بر رکابش بوسه زد فتح و ظفر  
 مسجد دهلی است معماری او  
 غزنه شد موروث مریلدوزرا  
 خلجیان یکسر غلامان شهند  
 شمسیان هم بندگانش بوده اند  
 ای خوش آن شه بنده سرداری دهد  
 از حسیض خاک ذل برداردش  
 مستمندی را برومندی رسد  
 این عمل جزوی نکرده هیچ شاه  
 برتری باشد به تقوا و حسب  
 بر فرازد رأیت تکبیر را  
 یاد گارم هست ودل بند من است  
 در دیار غزنه ودر هند، نیز  
 سالها بس سالها بس سالها  
 شد بدهلی شاه مارا جانشین  
 شد ز تیغش بس فتوحات دگر  
 آن منار قطب شه کاری او  
 آن غلام خواجگی آموز را  
 اهل دانش زین سخنها آگهند  
 زین جهت سرها بگردون سوده اند  
 مسند و تاج و جهانداری دهد  
 بر فراز تخت عز بگذارش  
 بنده ای باعز فرزندی رسد  
 بر روانش باد الطاف اله<sup>۱</sup>

سلاطین دهلی در هندوستان و بقول طبقات ناصری سلاطین معزیه مربوط  
 طبقه چهارم حاکمیت کردند غوریان از (602 تا 962 مطابق 1206-1554م)  
 حکومت کردند، بدین تفصیل که: سلطان (شهاب الدین) محمد غوری بعد از آنکه  
 هندوستان شمالی را بدست خود ویا بدست سرداران خویش تانزدیکی دهانه شط گنگ  
 تسخیر کرد، قطب الدین ایبک یکی از غلامان خود را به نیابت در دهلی گذاشت و چون  
 شهاب الدین محمد غوری در (602 هـ ق / 1206م) بشهادت رسید. قطب الدین

<sup>۱</sup> - مثنوی گلگشت خاطره ها اثر مستمند صفحه 100 نسخه خطی.

خویشتن را پادشاه هندوستان اعلان نمود، و اولین سلسله مسلمانان را که منحصرأ در هندوستان فرماندهی داشته اند تشکیل داد، چه قبلاً قسمت مسلمان نشین هند حکم یکی از مستعمره خارجی غزنویان را داشت، این سلسله را که اولین سلاله از پنج سلسله است که قبل از دوره سلطنت مغول بر هندوستان حکومت کرده اند، سلاطین مملوک می گویند و بزرگترین سلطان التتمش است. التتمش با کمال قدرت ناحیه واقعه در شمال جبال وینضیا را تحت فرمان خود نگاه داشت و خلیفه عباسی بغداد فرمان رسمی سلطنت را بنام التتمش که اولین دولت مستقل مسلمان رادر هند تشکیل داده بود، صادر نمود.

رضیه دختر التتمش تنها زنی است که بر کرسی سلطنت دهلی جلوس کرده و بعدها ملکه ویکتوریا بسال (1858م) من غیر مستقیم همین مقام را یافته است.

ترکان خلجی دومین سلسله مسلمان را در هندوستان تشکیل داده اند و ایشان حوزه اقتدار مسلمین را بماورای جبل وینضیا کشانده و بر ولایت دکن نیز دست یافته اند. علاءالدین محمد در سال (679 هـ ق / 1297م) کجرات را مجدداً مسخر کرده تا دکن را یکی از ولایات تابع دهلی نموده است.

فهرست سلاطین مملوک و یاسلاطین معزیه از این قرار است:

#### الف:

- 1 - قطب الدین ایبک ( 602 هـ ق / 1206 م )
- 2 - آرام شاه ( 607 هـ ق / 1210 م )
- 3 - التتمش شمس الدین ( 607 هـ ق / 1210 م )
- 4 - فیروز شاه اول ، رکن الدین ( 633 هـ ق / 1235 م )
- 5 - رضیه ( سلطان ) ( 634 هـ ق / 1236 م )
- 6 - بهرامشاه ، معزالدین ( 637 هـ / 1239 م ) این سه تن فرزندان التتمش اند.
- 7 - مسعود شاه علاءالدین ( 639 هـ ق / 1241 م ) ولد فیروز اول .
- 8 - محمود شاه اول ناصرالدین ( 644 هـ ق / 1246 م ) پسر التتمش

- 9- بلبن ، غیاث الدین ( 664 هـ ق / 1265 م )  
 10- کیقباد ، معزالدین ( 686 هـ ق / 1287 م ) نواسه غیاث الدین بلبن .

## ب:

- 1- فیروز شاه ثانی ، جلال الدین ( 689 هـ ق / 1290 م )  
 2- ابراهیم شاه اول ، رکن الدین ( 695 هـ ق / 1295 م ) فرزند فیروز ثانی .  
 3- محمد شاه اول ، علاءالدین ( 695 هـ ق / 1295 م ) مجهول .  
 4- عمر شاه ، شهاب الدین ( 695 هـ ق / 1215 م ) ولد مبارکشاه اول .  
 5- مبارکشاه اول ، قطب الدین ( 716 هـ ق / 1316 م ) ولد محمد شاه اول .  
 6- خسرو شاه ، ناصرالدین ( 720 هـ ق / 1320 م ) ولد مبارکشاه اول .

که بعد از این دو سلسله تغلقیه ولودیان و شیرشاه سوری و اخلاف او تا ( 962 هـ ق / 1554 م ) در دهلی حکومت کرده اند.<sup>1</sup>

بقول منهاج سراج، این پادشاهان خطبه را بنام سلطان شهاب الدین میخواندند و سکه را بنام او ضرب میکردند.

پادشاهان مالوه غوری از ( 804 تا 937 هـ ق مطابق ( 1401-1530 م ) مالوه یکی از قدیمترین دولت های طایف رجپوت است که مدتها در مقابل مسلمین از خود مقاومت بخرج داده اند، مالوه مدت سه قرن مقاومت نمود تا در عهد سلطان بلبن پسر التتمش شمس الدین حدود ( 664 هـ ق / 1265 م ) از سلاطین دهلی مطیع شد، سرحد طبیعی آن عبارت بود از طرف جنوب نهر بریدا، از شمال چمیل، از مغرب گجرات و از مشرق بند لخند. ولی در عهد سلاطین خلجی هوسنگ آباد و اجمیر ورنتمبور و الیچ پور را شامل بود و چیتور نیز گاهی به سلاطین آن خراج میداد.

<sup>1</sup> - طبقات سلاطین اسلام استانی لیبول ترجمه عباسی اقبال میزان 1363 ص 265-271.

پایتخت اسلامی مالوه در شهر مندو قرار داشت که آنرا هوشنگ غوری در جلگه وسیعی در میان دره های عمیق ساخته بود و مساجد آن اشتهار بسیار داشت از ملوک مسلمان دوسلسله یکی بعد از دیگری در مالوه سلطنت کرده اند :  
اول سلسله که آن رادلور خان غوری از حکام سلاطین دهلی تشکیل داد و شامل او ودوپسر ونواده اش بیش نیست.

دوم، سلسله که محمود خلجی وزیر نواده دلور خان پیا کرده و آن در (937 هـ ق/1530 م) از میان رفته.

1- غوریان مالوه :

2- دلورخان غوری (804 هـ ق/1401)

3- هوشنگ البخان بن دلور (808 هـ ق/1405 م)

4- محمد غزنی خان بن هوشنگ (838 هـ ق/1434 م)

2- خلیجیان :

1- محمود شاه اول خلجی (839 هـ ق/1435 م)

2- غیاث شاه بن محمود (880 هـ ق/1475 م)

3- ناصرشاه بن غیاث شاه (906 هـ ق/1500 م)

4- محمود ثانی ابن ناصر شاه (913-937 هـ ق/1510-1530 م)<sup>1</sup>

سلاطین آل کرت طبقه از ملوک که از (643 تا 791 هـ ق) در هرات حکومت رانده اند، نیز از نژاد غوریان اند، این سلسله توسط تیمورلنگ منقرض گردید.

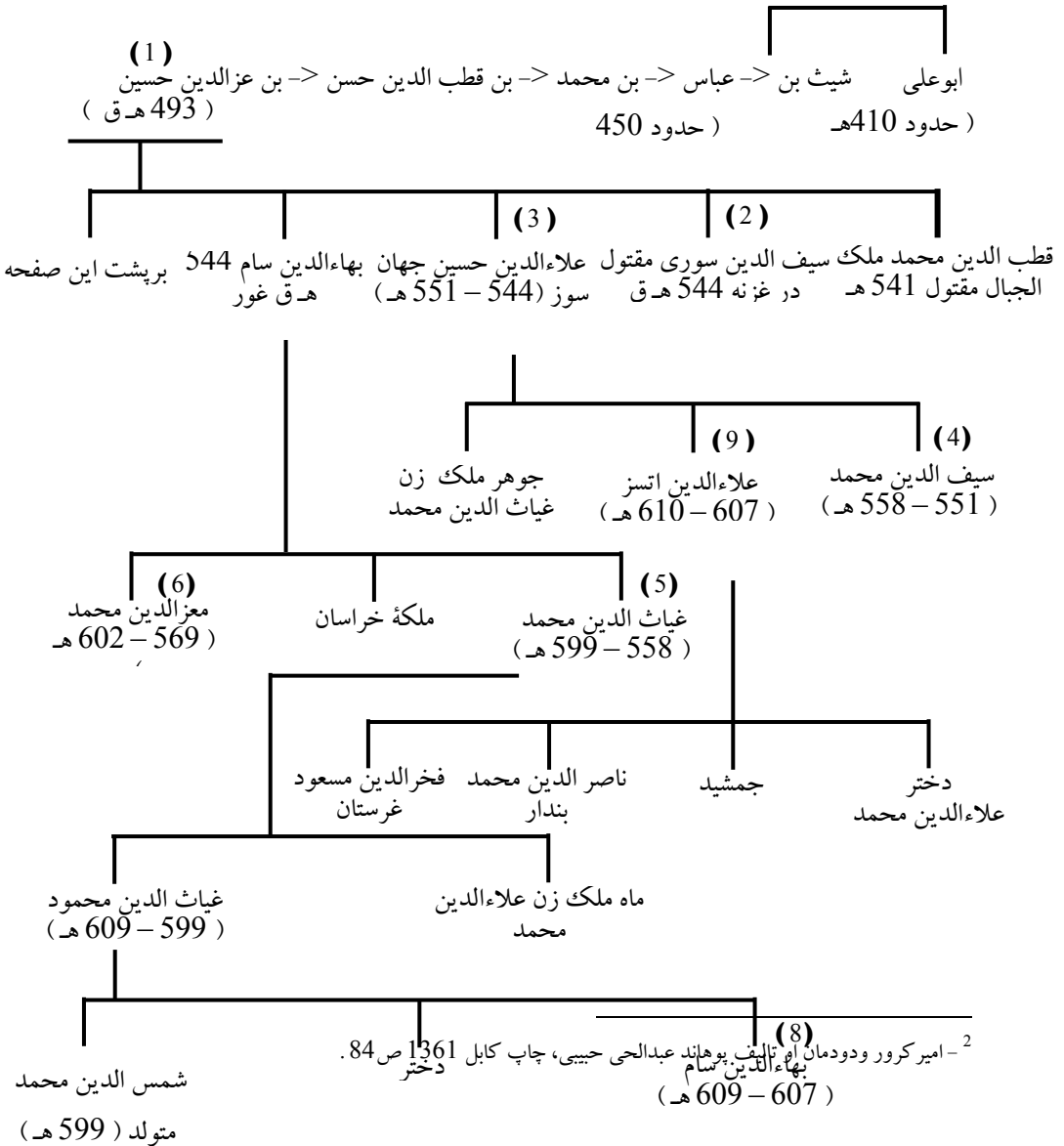
این بود داستان سلطنت خاندان غوریان که از (قرن هفتم تا قرن پانزدهم) از خراسان تا اقصای هندوستان، رجال فاتح و پرورندگان فرهنگ و هنرودانش داشته اند و فرهنگ درخشان و عظیم سلاطین اسلامی که امروز در سر تاسر نیم قاره هند و آسیای

<sup>1</sup> - طبقات سلاطین اسلام، همان چاپ ص 279.

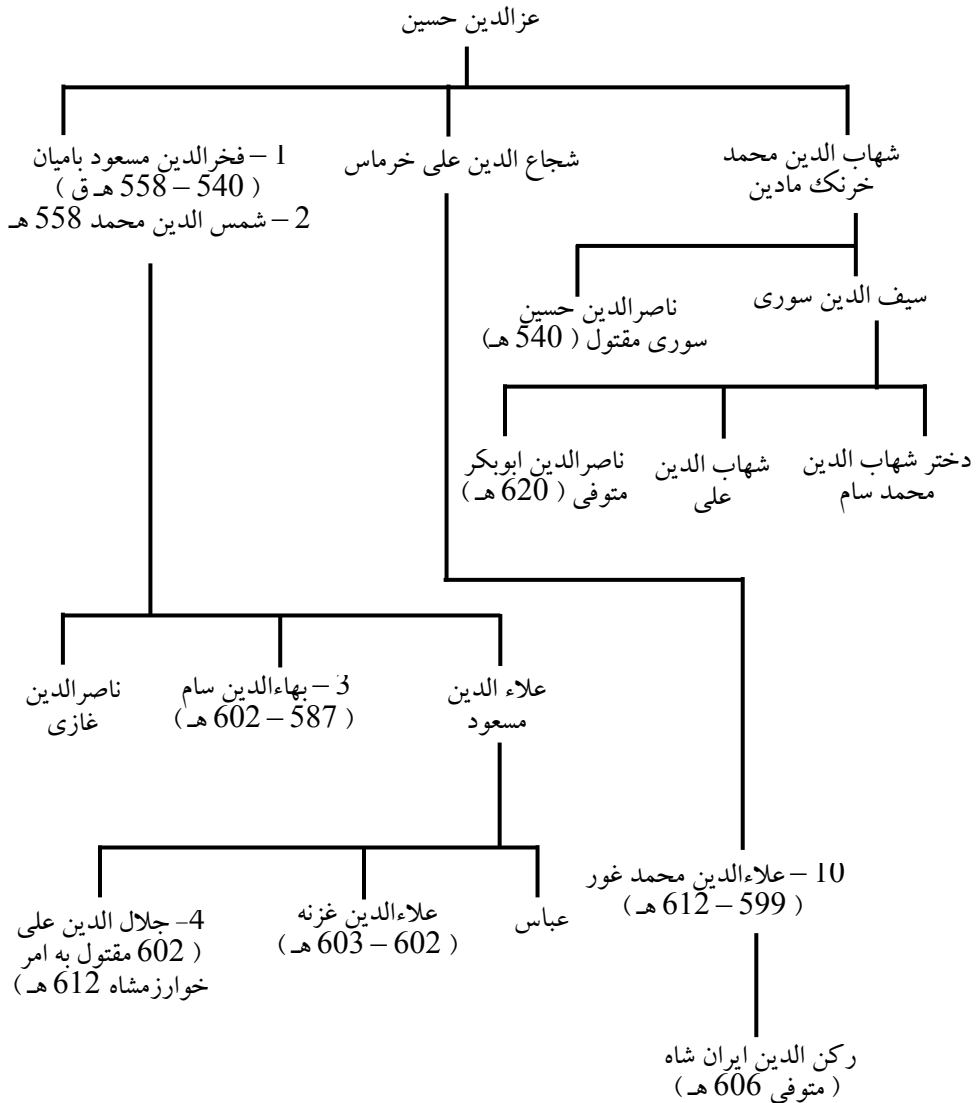
میانه موجود است ، قسماً پرورده دست دانش پرور این دودمان است. درود جاویدان بر روان ایشان باد.<sup>1</sup> و این فصل را در همین جا به پایان می رسانیم.

### حصه اول شجره غوریان 493-612 هـ ق

امیر محمد ( حدود 400 هـ ) امیر سوری ( حدود 260 هـ ) بنجی نهاران ( حدود 170 هـ )



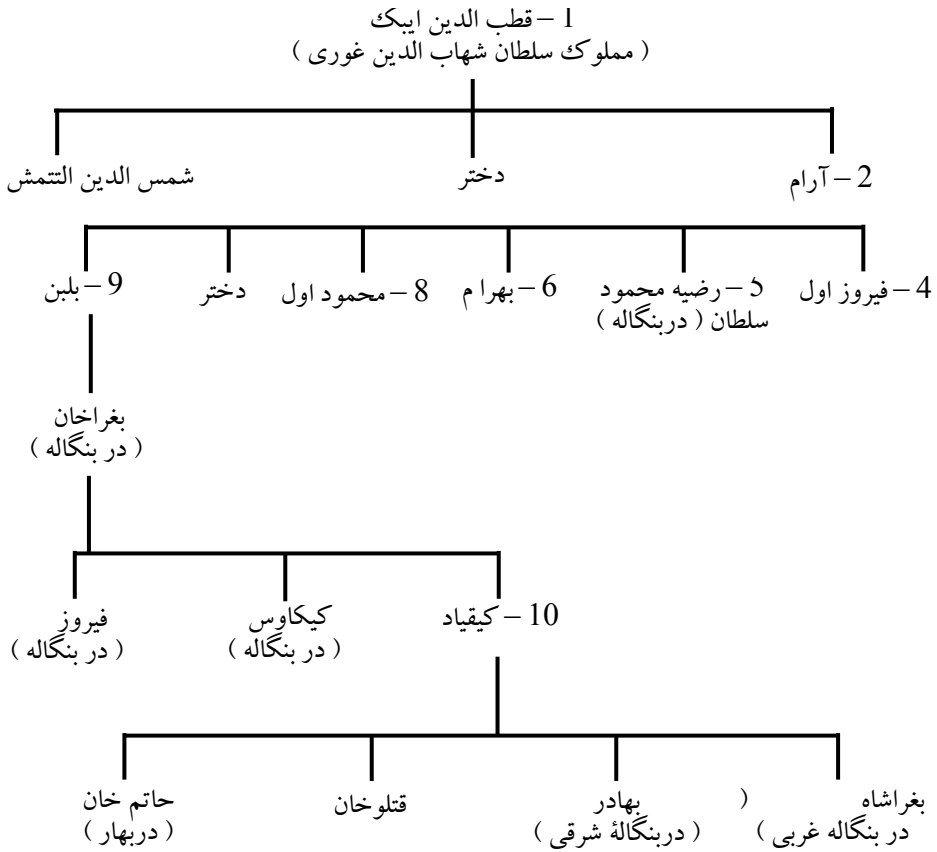
## حصه دوم شجره غوریان



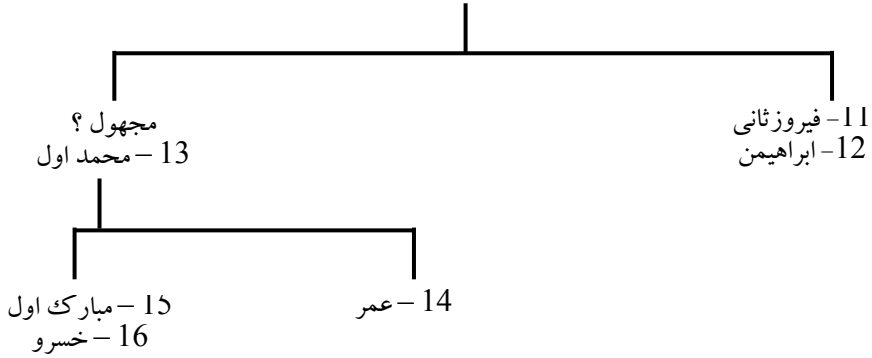
**مأخذ:** پادشاهان افغان در دهلی از توماس، طبع لندن 1871 م. طبقات ناصری، دایرت المعارف اسلام، نام های ایران 455، دول اسلامیه 458، معجم زامباور 2 / 460. (اقتباس از تاریخ مختصر افغانستان، تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی)



## شجرهٔ سلاطین مملوک در دهلی هندوستان



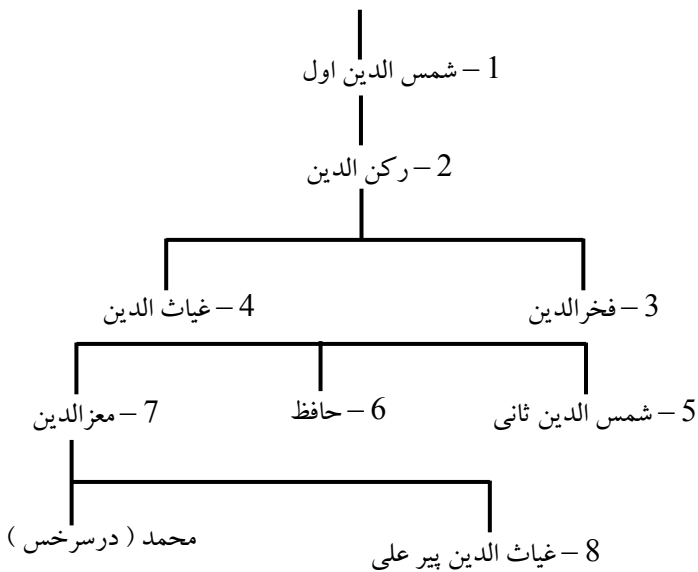
## شجره سلاطین خلجی



( اقتباس از طبقات سلاطین اسلام )

## شجره امرای کرت ( در ہرات ) از ( 643 - 791 ہ - 1245 - 1389 م )

رکن الدین ابوبکر بن عثمان



( اقتباس از طبقات سلاطین اسلام )

## فصل سوم

### برخی از علماء و شعرای که به غور منسوب بوده اند

مشکل عمده درین قسمت فقدان مراجع و نبودن مأخذ است، چنانکه قبلاً متذکر شدیم طوفان فتنه مغول و حملات چنگیز خون آشام، تمام آثار کتبی، تاریخی و جغرافیائی و دیوان های شعراء و نویسندگان عصر طلائی امپراطوری غوریان مسلمان را نابود کرد.

اکنون به ناچار باید درین موارد به اشارات مجمل اکتفاء و به عنوان مشتم نمونه خروار تذکر گذرا نمود و گذشت که دراین بخش تحقیقات بیشتری انجام داده ام که در تاریخ (غورستان) نوشته این حقیر موجود است، اما اکنون آن تاریخ خیلی ازمن دورافتاده و حتی هنگام نوشتن این سطور، طبقات ناصری نیز در دسترس نیست.

بهر حال، از علماء و شعرای معروف دوره غوریان اند: امام فخرالدین رازی، نظامی عروضی سمرقندی، احمد میدانی نیشاپوری، علی باخرزی، قاضی منهاج سراج جوزجانی، محمد بن منور میهنی، قاضی وحیدالدین مروودی، امام صدرالدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروی، شیخ الاسلام جلال الدین ورشاد، مولانا سراج الدین

جوزجانی، ابونصر فراهی، محمد عوفی، ملکیار غرشین، قطب الدین بختیار و ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه، این تعداد کسانی بوده اند که آقای حبیبی از منابع مختلف در تاریخ مختصر افغانستان (جزیکی دوتا) فهرست وار آنان را نام برده است.<sup>۱</sup> نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله خود از یک تعداد شاعران دیگری که منسوب به دربار غور بوده اند، نام می برد، بدین قرار: «واسامی ملوک غور آل شنسب خلدالله ملکهم! باقی ماند به: ابوالقاسم رفیعی، ابوبکر جوهری، و کمترین بندگان نظامی عروضی و علی صوفی و دوواین این جماعت ناطق است به کمال و جمال و آلت و عدت (سازوبرگ) و عدل و بذل، واصل و فضل، و رأی و تدبیر، و تائید و تأثیر این پادشاهان.»<sup>۲</sup>

دریغ از آن شاعرانی که نظامی عروضی آنان را دارای دیوان های معتبر معرفی کرده است، بجز از خود وی که از روی چهارمقاله اش او را کم و بیش می شناسیم از دیگران و دوواین ایشان هیچ اثری پیدا نیست و هیچ خبری هم در جای نداریم. بعد از این اجمال، تاجای که برای ما میسر است در مورد معرفی مختصر علماء و شعرای دوره غوریان بقرار ذیل صحبت بعمل می آوریم:

### 1- امام فخرالدین رازی رحمت الله علیه و غفرانه:

|                      |                          |
|----------------------|--------------------------|
| ای قبله افتخار افغان | وی کعبه ثانی خراسان      |
| در مدرسه تو فخر رازی | سرگرم قیاس و رأی و برهان |
| بردست خرد کلید داده  | تاباز کند رموز فرقان     |

این سه بیت از چکامه بلیغ و شیوای مرحوم استاد خلیلی خطاب به مسجد جامع هرات اقتباس شد. ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی طبرستانی

<sup>۱</sup> - رجوع شود به تاریخ مختصر افغانستان جلد اول، ص 164، چاپ کابل 1346.

<sup>۲</sup> - چهارمقاله تالیف عروضی سمرقندی ص 45 باهتمام دکتر محمد معین، تهران 1366.

رازی مشهور به امام فخر، فقیه شافعی و دانشمند علوم معقول و منقول، معروف به ابن الخطیب و فخرالرازی متولد (543 یا 544 هـ ق) در شهر ری متوفی (606 هـ ق) در هرات.<sup>۱</sup>

کتبی که تصنیف کرده است تا به دو صد عنوان میرسد، اما اندکی از آثار مطبوع وی در دسترس است. مفاتیح الغیب مسمی به تفسیر کبیر در 12 جلد بخط دقیق خود وی بوده است. زندگی امام فخرالدین رازی سراسر مبارزه با دشمنان اسلام از گروه های گمراه گرفته تا یهود و نصاری بود، وی بر ملت اسلامی توجه زیاد داشت. این امام بزرگ به اتفاق مؤرخین مدت های زیادی را در بامیان سپری کرده و مورد احترام و ارادت خاص سلطان بهاءالدین بن سلطان شمس الدین نواسه ملک فخرالدین مسعود بامیانی بوده است و رساله بهائیه خود را بنام این سلطان مسمی و به وی اهداء کرده است.<sup>۲</sup>

در مورد علاقه امام و شهاب الدین غوری و فیات الاعیان ضمن ترجمه فخررازی نوشته است: و در جمله از مال با شهاب الدین غوری صاحب غزنه معامله کرد و سپس اراده کرد که حقش را بصورت کامل از آن بگیرد و سلطان در اکرام وی و انعام بروی توجه زیاد نمود. از این درک مال هنگفتی حاصل کرد. و در آن چیزی نمی بینم که بر فخررازی ننگین باشد، زیرا این شهاب الدین غوری که این الاثیر در الکامل گفته است: مردی بود، شجاع و دلیر، حملات زیادی به سرزمین هند نموده در حصه رعیتش عادل و با ایشان رویه نیکو داشت و در بین شان مطابق شرع شریف حکم میکرد و علماء دربار او کنفرانسها دایر کرده و درباره مسایل فقهی و غیره سخن رانی میکردند و فخررازی در منزل او وعظ میگفت. روزی به آنجا آمده موعظه ایراد کرد و در پایان کلامش گفت: ای سلطان! نه قدرت تو می ماند و نه تلبیس رازی، ما همه بسوی خدا باز میگردیم،

<sup>۳</sup> - فرهنگ فارسی تالیف دکتر محمد معین جلد 6 ص 1310، تهران 1358.

<sup>۱</sup> - رجوع شود بتاریخ مختصر افغانستان جلد اول ص 159 و سایر کتب تاریخی.

پس سلطان شهاب الدین آن قدر گریست که از کثرت گریه مردم را بروی رحمت آمد. زیرا او مرد رقیق القلب بود، سپس ابن الاثیر بعد از آوردن قصه میگوید که: او بیان عدالت میکرد و مطابق شرع برایشان و یا علیه ایشان حکم می نمود. وی گفته است که امور بر بهترین سیستم جاری بود... درباره شاهان غوری ابن اثیر می گوید: دولت ایشان از حیث روش عدالت و جهاد بهتر از همه دول بود و از جمله سلاطین غوری که در موعظه های رازی حاضر می شدند، یکی غیاث الدین محمود بود و درباره او ابن اثیر گفته است: و این محمود عادل حلیم و کریم بود و از حیث اخلاق کریمترین شاهان غوری بود خداوند رحتمش کناد! ابن اثیر مؤرخ معاصر وی است در سال (630 هـ ق) وفات یافته است. بناءً شهادت وی ارزش و اهمیت بسزای دارد، شهاب الدین غوری در نخستین شب ماه شعبان سنه (602 هـ ق) وفات یافته است (شهید شده است). باری به سلطان گفت:

مادر سایه شمشیر تو ایم! و سلطان به وی گفت: و مادر پرتو آفتاب علم تو ایم!

امام با سلطان غیاث الدین غوری نیز محبت زیاد داشت و رساله غیاثیه خود را برایش اهداء کرد. در مرآت الجنان یافعی آمده است: وقتیکه امام به هرات آمد خیلی زیاد از طرف دولت احترام شد و آن بر گروه کرامیه گران آمد... و غیاث الدین برای امام رازی در هرات در نزدیکی مسجد جامع مدرسه بناء کرد و فقها از اطراف در آن جمع شدند و آن برای کرامیه که در هرات زیاد بودند گران آمد و غوری ها همه از گروه کرامیه بودند که نسبت به رازی بدبین بودند و شدید ترین مردمان در مخالفت بر ضد وی ملک ضیاء الدین پسر عم سلطان و دامادش بود.

سلطان غیاث الدین غوری در فیروز کوه مجلسی به اشتراک علمای کرامیه و حنفی و شافعی برای مناظره امام ترتیب داد، بعد از مناظره کرامیان دست به فتنه

وشورش زدند و سلطان جانب امام را گرفت و شورش را بذریعۀ عساکر دولتی فرونشاند.<sup>۱</sup> استاد خلیلی می نویسد: «تاریخ نگاران متفقند که سلطان غیاث الدین غوری مدرسه بزرگ برای وعظ و تدریس حکیم اسلام امام امت فخرالدین رازی در جوار مسجد جامع اساس نهاده بود و چنانکه از اقوال دیگران و نگاشته خود امام بر می آید، مسلم است که وی در نزد سلطان شهاب الدین و غیاث الدین و نزد بعضی از ملوک الجبال یعنی امیران بامیان مقام و منزلتی رفیع داشته...»<sup>۲</sup> اغلب آثار امام فخرالدین به عربی است اما از خلال حرف های تاریخ نگاران بر می آید که به زبان فارسی دری نیز تالیفاتی داشته است که کتاب جامع العلوم از آن جمله می باشد. امام ذولسانین هم به عربی و هم به فارسی اشعاری را می سرود. کتاب مطلع العلوم این شعر را منسوب به امام میدانند:

|                             |   |
|-----------------------------|---|
| اگر دشمن نسازد با توای دوست | تو میباید که با دشمن بسازی              |
| گرت رنجی رسد مخروش و مخراش  | تو کل کن به لطف بی نیازی                |
| وگر نه چند روزی صبر فرما    | نه او ماند نه تو نه فخرازی <sup>۳</sup> |

### چند رباعی از امام:

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ای دل ز غبار جهل اگر پاک شوی   | تو روح مجردی بر افلاک شوی      |
| عرش است نشیمن تو شرمت ناید     | کایی و مقیم توده خاک شوی       |
| ترسم بروم عالم جان نادیده      | بیرون شوم از جان و جهان نادیده |
| در عالم جان چون روم از عالم تن | در عالم تن عالم جان نادیده     |

<sup>۱</sup> - شرح حال و آثار امام فخرالدین رازی تالیف علی محمد حسن العماری ترجمه پوهنمئل غلام علی امین کابلی 1367، ص 24-25 و 101 و 144.

<sup>۲</sup> - رساله مسجد جامع هرات نگاشته، استاد خلیلی ص 5 چاپ پاکستان 1363.

<sup>۳</sup> - مطلع العلوم ص 93 چاپ هند.

درویشی جوی و روی درراه مکن  
 اندردهن مارشوو مال مجوی  
 آن مردنیم کز عدمم بیم آید  
 جانی است بعاریت مرا داده خدای  
 دل گرچه درین وادیه بسیار شتافت  
 گرچه زدلم هزار خورشید بتافت  
 گرکنه خودم درخور اثبات تونیست  
 من ذات ترابه واجبی کی دانم  
 هر جا که زمهرت اثری افتاده است  
 درو صل تو کی توان رسیدن کان جا  
 وز دامن فقر دست کوتاه مکن  
 در چاه بزی و طلب جاه مکن  
 آن نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید  
 تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید  
 مویی بندان است وبسی موی شکافت  
 لکن به کمال ذره راه نیافت  
 و ارامش جان جز به مناجات تونیست  
 داننده ذات تو به جز ذات تونیست  
 سودازده بر گذری افتاده است  
 هر جا که نهی پای سری افتاده است<sup>1</sup>

مزار این امام بزرگ در شهر هرات واقع است، بیست سال قبل گنبد زیبایی بر آن  
 ساخته بودند و مسجد و مدرسه در جوار آن به کمال زیبای آباد و معمور بود، این حقیر  
 ایامی را در آن مدرسه بسر برده ام و ایات فوق (اگر دشمن نسازد با توای دوست...)   
 بر گنبد آرامگاه امام بخت نستعلیق زیبای استادان هرات به کاشی نوشته شده بود.  
 اما در سال 1371 وقتی به مزار امام رفتم، از آن مسجد و مدرسه بجز پشته های از  
 خاک و خشت چیز دیگری باقی نمانده بود و گنبد آرامگاه فروغلطیده و سنگهای لوح  
 مرمرین آن قطعه قطعه شده بودند، بخاطری که منطقه جنگی بوده است، روسها آن  
 حوالی را مین کاری کرده بودند، در همان وقت مقاله نوشتم و قصیده گریه بر مزار امام  
 رازی را سرودم که در یکی از شماره های روزنامه اتفاق اسلام به نشر رسید.

<sup>1</sup> - مناظرات امام فخر رازی ترجمه و تحقیق دکتر یوسف فضایی چاپ تهران 1361 ص 11.



## 2- نظامی عروضی سمرقندی صاحب (چهارمقاله):

ابوالحسن نظام الدین یا (نجم الدین) احمد بن عمر بن علی سمرقندی مشهور به نظامی عروضی نویسنده و شاعر قرن ششم هجری است، وی بدربار ملوک غوریة بامیان مختص و معاصر خیام و معزی است. از اشعار او جز چند قطعه شعر متوسط، چیزی بجای نمانده است، ولی در مقاله دوم کتاب چهارمقاله خود از قول امیر عمید صفی الدین اشعار خود را واجد متانت و جزالت و عذوبت، مقرون بالفاظ عذب و مشحون به معانی بکر و خویشتن را در شعر بی نظیر معرفی میکند.

## چهار مقاله:

اثر مشهور او چهارمقاله بنام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری ابن فخرالدوله مسعود بن عزالدین حسین تالیف شده است. نام اصلی این کتاب ظاهراً (مجمع النوادر) بوده، ولی چون دارای چهارمقاله است، بنام چهارمقاله شهرت یافته است. این کتاب بین سالهای (551 و 552 هـ ق) تالیف شده است و شامل یک مقدمه و چهار مقاله است. اول: در ماهیت دبیری، دوم: در ماهیت علم شعر، سوم: در علم نجوم، چهارم: در علم طب. مؤلف در هر مقاله، نخست دیباچه در تعریف موضوع آورده و سپس قریب ده حکایت به مناسبت آن ذکر کرده است.<sup>1</sup>

در این کتاب شرح حالات و اشعار بعضی از شعراء که به زمان مؤلف نزدیک بوده اند، آمده و خود کتاب از نظر سلامت انشاء و طرزسخن و اسلوب عبارت، در ردیف اول آثار منثور فارسی محسوب است.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> - دیباچه چهارمقاله بقلم دکتر محمد معین، ص 1-2 چاپ تهران 1366.

<sup>2</sup> - فرهنگ فارسی معین، جلد پنجم ص 445، تهران 1345.

## 3- احمد میدانی نیشاپوری صاحب (مجمع الامثال):

ابوالفضل احمد بن محمد میدانی نیشاپوری در 518 هجری قمری در نیشاپور وفات یافته است. و کتاب مجمع الامثال وی شامل امثال مشهور عرب میباشد.<sup>1</sup>

## 4- علی باخرزی صاحب (دمیه القصر):

دمیت القصر [ع. پیکر کاخ] کتابی است به عربی، تالیف باخرزی مشتمل بر هفت فصل درباب شعرای عربی زبان، دو نسخه خطی آن در موزه بریتانیا موجود است.<sup>2</sup> از احوال باخرزی معلومات زیاد تر در دست نیست.

## 5- منہاج سراج جوزجانی صاحب (طبقات ناصری):

ابو عمر منہاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی مشهور به (منہاج سراج) (وفات 660 هـ ق) وی مرد فاضل و در علوم دین، حدیث، ادب متبحر بوده و در خدمت ملوک غور و غرjestان میزیسته. در سال 624 هـ ق به سغد و مولتان رفت و به دربار ناصرالدین قباچه راه یافت. بعد از شکست ناصرالدین قباچه از التتمش بدربار التتمش پیوست و مدت‌ها در خدمت او و پسرش ناصرالدین محمود شاه میزیست. مهم ترین اثر او کتاب طبقات ناصری است، در تاریخ عمومی که در 23 بخش بنام (طبقه) تدوین یافته و از اینرو به طبقات معروف است. این کتاب در (657-658 هـ ق) نوشته شده است. طبقات بفارسی است و مخصوصاً شرح سلسله‌های سلاطین را دربر دارد، ولی در ضمن وقایع مهمی از تاریخ مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسماعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بود، در این کتاب

<sup>3</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد ششم ص 1905.

<sup>4</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد پنجم صفحه 539.

با سبک متین و روان بیان شده است.<sup>۱</sup> مهمتر اینکه در این کتاب تاریخ سلطنت غوریان بشکل کامل آن با شرح و تفصیل و بادقت و صحت آورده شده است. مؤلف شاهد تمام حوادث بوده از چشم دید خود و از روایات مؤثق، رویدادهای آن عصر را معلومات میدهد، اگر این کتاب نمی بود، تاریخ هم در باره غور مبهم و تاریک بود، خوشبختانه این اثر ارزنده بارها در کشور خود ما در کابل و مملکت ایران با تصحیح و تعلیقات پوهاند عبدالحی حبیبی چاپ گردیده و در دسترس همگان قرار دارد.

آقای حبیبی می نویسد: واما نثر منهای سراج... از نثر بیهقی نیز تفوق جسته و سبقت یافته است، اگر طبقات را سراپا بخوانید، اغلاق و ابهام را در آن نخواهید یافت، نثری است سهل و ممتنع و حاوی تمام صفات ادبی زبان پارسی، جملات آن از هم مجزا و خبرهای جمل واضح و روشن است، صراحت دلالت و روشنی ادای مقاصد در آن آشکار است. بهر حال، مولانا نثر نویسی است، جادونگار و طبقات وی از شهکارهای نثر زبان پارسی است.<sup>۲</sup> نمونه نثر منهای سراج:

#### فتح اجمیر بدست سلطان شهاب الدین غوری

«سلطان غازی دیگر سال لشکر اسلام جمع کرد، بانتمقام سال گذشته روی به هندوستان نهاد و این داعی از ثقة شنید که از معارف بلاد تولک و جبال بود، لقب او معین الدین. او می گفت که: من در آن لشکر با سلطان غازی بودم، عدد سوار لشکر اسلام در آن وقت، صد و بیست هزار بر گستوان بود. (بر گستوان: سواران زره پوش).

چون سلطان غازی (طاب ثراه) با چنین استعداد نزدیک رای کوله رسید و او قلعه تیرهنده را بصلح گشاده بود، و در حدود تر این لشکر گاه کرده، سلطان تعبیه لشکر بساخت و قلب و بونه و رایات و علامات و چتر و پیلان در عقب بقدر چند گروه

<sup>۱</sup> - فرهنگ فارسی معین، جلد پنجم ص 1084 و جلد ششم ص 2038.

<sup>۲</sup> - تعلیقات عبدالحی حبیبی بر طبقات ناصری ص 295.

(یک سوم فرسنگ، دو کیلومتر) بگذاشت وصف راست کرده، آهسته می آمد و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود و از هر چهار طرف کفار نامزد کرد و فرمان داد: می باید که از چهار طرف میمنه و میسره و خلف و قدام لشکر کفار، بهر طرف ده هزار سوار تیر انداز، دست بر لشکر کفار میدارند. و چون پیلان و سواران ملاعین حمله میکنند شما پشت میدهد، و به تک اسپ از پیش ایشان دور می شوید.

لشکر اسلامیان هم برین منوال کفار را عاجز کردند، حقتعالی اسلام را نصرت داد و لشکر کفار منهزم گشت و (پتهورارای) بر پشت پیل بود فرود آمد، و بر اسپ نشست و تا حد سرستی گرفتار آمد، و او را بدوزخ فرستادند.

(ویند رای دهلی) در مصاف کشته شد. و سر او را سلطان بشناخت، بدان رو دندان شکسته (که سال گذشته خود سلطان آنها را بتوسط نیزه شکستاده بود) و دارالملک اجمیر و تمام سوالک چون هانسی و سرستی و دیگر دیار فتح شد، و این حال نصرت در شهور سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه (588 هـ) بود.<sup>1</sup>

منهاج سراج در عربی و دری شعر نیکو می سرود، اشعاری از او در طبقات ناصری در مدح التتمش و در مسایل عرفانی به یادگار مانده است. نمونه شعر منهاج سراج:

#### نعت شریف

|                                |                                  |
|--------------------------------|----------------------------------|
| ای مردهان تنگ ترا تنگها شکر    | شاخ نبات تست بر آونگها شکر       |
| تابوی برد شکر از آن چشمه حیات  | آورده از خجالت آن رنگها شکر      |
| هرگز کجا رسد بلب با حلاوت      | گر قطع کرد خواهد فرسنگها شکر     |
| بالعل ارمزه کند از بهر هر جلاب | ازراه طعنه بین که خورد سنگها شکر |

<sup>1</sup> - طبقات ناصری جلد اول ص 400 - 401 با تصحیح عبدالحی حبیبی، طبع کابل.

دعوی ذوق کرد مگر چون لب بدید      باخود ز شرم کرد بسی جنگها شکر  
 چون گشت لذت لب نوشینت منتشر      از نام خود کشیده بسی ننگها شکر  
 منهاج راست عرصه ملک سخن فراخ  
 کز نعت تست دردهنش تنگها شکر

#### 6- محمد بن منور میهنی صاحب (اسرار التوحید):

محمد بن المنور بن شیخ الاسلام ابن سعد بن ابی طاهر سعید بن ابی سعید فضل الله بن ابی الخیر المیهنی، که کتاب خود (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید) را در باره احوال و اخبار و اقوال و کرامات جد خویش از مجموعه روایات و اطلاعاتی که درین باره داشتند گرد آورده و به ابوالفتح غیاث الدین محمد بن سام پادشاه غوری متوفی (599 هـ ق) تقدیم داشته است. تألیف (اسرار التوحید) در حدود (570 هـ). صورت گرفته است.

این کتاب از امهات کتب ادب فارسی و از جمله آثار استادانه زبان ماست، روانی انشاء و انسجام عبارات و رعایت تام و تمام موازین فصاحت و بلاغت در این کتاب بحد اعلائی خود رسیده است. کوتاهی جمله ها و تمامی آنها و بکار رفتن کلمات و ترکیبات اصیل پارسی در همه جای این کتاب بچشم می آید و سرگذشت ها و وقایع با چنان مهارت حکایت شده است که گیرندگی خاص آنها خواننده را همواره مجذوب نگه می دارد.

اسرار التوحید، بر سه باب تقسیم شده است: باب اول در ابتدای حالت شیخ ابوسعید، باب دوم: در وسط حالت و باب سوم: در انتهای حالت او. اهمیت این کتاب در آن است که نمونه های خوبی از فارسی دری و نظم و نثر آن را در قرن 5 - 6 هـ ق بما می دهد، تا از لحاظ تحقیق در تاریخ تحول زبان و شعر و نثر پارسی مورد مطالعه قرار دهیم و چون در سراسر کتاب از زندگانی خصوصی مردمی از طبقات گوناگون در

پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هـ ق سخن رفته است، از یاب مطالعه در تاریخ اجتماعی این دیار، در آن روزگار وهم چنین از حیث تحقیق در تاریخ تصوف، نیز اثر سودمند و ارزنده ای است.<sup>۱</sup>

### التقای از مراسم اهدای کتاب به سلطان غیاث الدین غوری:

«پس این دعا گوی بخیر (محمد بن منور) خواست که حضرت پادشاه اسلام، سلطان معظم، شاهنشاه اعظم، مالک رقاب الامم، مولی ملوک العرب والعجم، مغیث العباد، ناصر اولیاء الله، قاهر اعداء الله، معین خلیفه الله، غیاث الدینا والدین، معز الاسلام والمسلمین، عضدالدوله القاهره، تاج المله الزاهره، جلال الامه الباهره، نظام العالم، ابو الفتح محمد بن سام، قسیم امیر المؤمنین... را خدمتی کند و تحفه فرستد تا چنانکه در هیچ حالت این دعا گوی بخیر، از اقامت رسم دعای دولت و ادای شکر نعمت آن پادشاه عالم عادل فارغ و خالی نیست... داعی مخلص گرد خدمتی و تحفه که در دنیا عدیم المثل باشد، گشتن اولی تر و بادب نزدیکتر دید چه محقق رأی اعلاست که هر چه تحفه دنیاوی است همچون دنیا فانی است... و چون جوامع همت سلطان اعظم... بر احراز فواید دینی مقصود بوده است، اعتقاد مخلص آن است که این تحفه بموقع در محل قبول افتد... خواست که این تحفه که کامل ترین و بزرگترین تحف است، بحضرت آن پادشاه فرستد که بهترین و بزرگوارترین حضرت‌های ملوک دنیا است، چه امید بفضل و کرم حق سبحانه و تعالی واثق است، بل یقین صادق، که این سلطان عادل چنانکه در دنیا بزرگترین ملکی است از ملوک دهر و خوب ترین پادشاهی است از پادشاهان عصر، هم بعدل وهم باعتقاد وهم بمذهب وهم به سیرت... و چون حضرت مصطفی (ص) فرموده است: الدنیا مزرعه الاخره و این پادشاه در دنیا جز تخم عدل و انصاف با رعایا و احسان با ضعفاء

<sup>۱</sup> - از مقدمه دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه تهران بر اسرار التوحید که در تهران 1348 با هتمام و تصحیح خودش بطبع رسیده است.

وزیردستان و سخات و مروت با اهل دین و خیر نمی کارد و هر آئینه فردا ریع (حاصل و ثمره) این تخم جز چنین ثمره می نتواند بود که: فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر... آفریدگار تعالی و تقدس... پادشاهی این سرای فانی آن سایه حق را به سلطنت و مملکت آن سرای باقی مقرون گرداناد و هر چه صلاح دین و دنیای این سلطان عادل در آن است، بفضل و کرم خویش میسر و محصل گرداناد! والحمدلله...»<sup>۱</sup>

القاب و اوصافی که در اول مراسم اهدای کتاب آمده، از طرف خلیفه بغداد به شاهنشاه غوری اعطاء شده بود که تقریباً در تمام کتیبه های عصر غیاث الدین غوری بآن القاب بر میخوریم. از این گونه او صاف پسندیده که یکنفر روحانی معاصر سلطان بیان میدارد، می توانیم مقام و عظمت آن پادشاه را بخوبی درک نمائیم و از ارادت و محبت علماء و اهل دین در آن زمانه نسبت به وی داشته اند، واقف شویم.

#### نمونه از نثر اسرار التوحید یا نثر پارسی دری عصر غوریان:

از شیخ ماسوال کردند که از خلق بحق چند راهست؟ بیک روایت گفت هزار راه بیش است. و بروایت دیگر گفت: بعدد هر ذراتی از موجودات، راهی است بحق، اما هیچ راه نزدیکتر و بهتر و سبکتر از آن نیست که راحتی بکسی رسد یا (راحتی بدل مسلمان رسانی) و ما بدین راه رفتیم و همه را بدین وصیت می کنیم.<sup>۲</sup>

#### شیخ ابوسعید ابوالخیر وابن سینا:

حکایت یک روز شیخ ابوسعید قدس الله روحه العزیز، در نیشاپور مجلس میگفت که خواجه ابو علی سینا از در خانقاه شیخ در آمد و ایشان هر دو پیش از این یکدیگر را ندیده بودند، اگر چه میان ایشان مکاتبه رفته بود. چون بوعلی از در در آمد، شیخ روی

<sup>۱</sup> - مقدمه اسرار التوحید همان چاپ ص 10-12.

<sup>۱</sup> - اسرار التوحید چاپ مذکور ص 302.

بوی کرد و گفت: حکمت دانی آمد، خواجه بوعلی در آمد و بنشست، شیخ با سر سخن رفت و مجلس تمام کرد، و در خانه در رفت، بوعلی باشیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و با یکدیگر سه شبانه روز به خلوت سخن گفتند که کس ندانست و هیچکس نیز بنزدیک ایشان در نیامد، مگر کسیکه اجازت دادند و جز به نماز جماعت بیرون نیامدند، بعد سه شبانه روز، خواجه ابوعلی سینا برفت، شاگردان او سوال کردند که شیخ را چگونه یافتی؟ گفت: هر چه من میدانم، اومی بیند، و مریدان از شیخ سوال کردند که ای شیخ! ابوعلی را چگونه یافتی؟ گفت: هر چه ما می بینیم، اومی داند.<sup>۱</sup>

### دوزخی بر بهشتیان

حکایت: شیخ ابوسعید بمر و رود می شد، چون به بغشور رسید، جای ناخوش دید و مردمانی نیکو بزرگ، و بیشتر ائمه و اهل تقوی بودند، و چنین گویند که سیصد مرد مفتی و متدین در بغشور بوده است، و جمله عوام شهر مصلح بودند.

حکایت کنند که وقتی یکی از عمال سلطان خواست که در آن شهر فساد کند. عام و خاص آن شهر از صغار و کبار جمع آمدند و گفتند: البته ما تن در آن ندهیم که کسی در شهر ما قاعده فساد نهد یا ارتکاب معصیتی کند، یا فرزندان ما بدانند که فساد میتوان کرد و آن خصومت بجای دور برسید و عاقبت تن در ندادند و نگذاشتند.

چون شیخ آنجا رسید، گفت: این شهر دوزخی است بر بهشتیان و از آنجا به مروالرود شد.<sup>۲</sup> و با این حکایت که مربوط به غرجستان ما بود، صحبت از اسرار التوحید را پایان می دهیم.

<sup>۲</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد ششم ص 2122.

<sup>۱</sup> - اسرار التوحید، همان چاپ ص 250.



## 7- ابو نصر فراهی صاحب (نصاب الصبیان):

ابونصر احمد فراهی شاعر قرن ششم و هفتم هجری وفاتش 618 هـ ق معاصر ومداح ملک غازی یمین الدوله بهرامشاه بن حرب از ملوک سیستان ونیمروز که مطیع سلطان غیاث الدین غوری بودند، ابو نصر نصاب الصبیان را به نظم در آورده است.<sup>1</sup> ونیز کتاب فقه الشیبانی موسوم به جامع الصغیر را نیز به نظم آورده است.<sup>2</sup>

## 8- ملک الکلام امام شرف الدین احمد فراهی:

وی معاصر ابونصر فراهی است که اهل یک شهر بوده اند، یک قطعه شعر وی را منهای سراج در طبقه 14 در شرح حال بهرام شاه حرب از ملوک نیمروز نقل میکند:

شه نیمروزی ودر روز ملکوت      خجسته هنوز اول با مداد است  
مقطع آن:

نماند فراموش بریاد خسرو      ثنای فراهی اگر هیچ یاد است

حبیبی می نویسد که: عوفی این شاعر را بنام الامام شرف الدین محمد بن محمد الفراهی دارای فضایل ومنبع زلال وصاحب علم وعمل گفته است. ووقتی عوفی او را در فراه دیدار کرده واشعار او را نقل میکند، از جمله یک قصیده غرا در قافیت وفا به مطلع:

چو هست زیر نقاب عمل جمال وفا      صبای عهد معجوی ودم شمال وفا

از غزلیات اوست:

توئی ای جان زدولب در مانم      مرهمم گر نکنی در مانم

<sup>2</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد پنجم ص 95-96.

<sup>3</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد ششم ص 2122.

نکنی کار برای دل من      تو خود این راه ندانی دانم  
 آنچه زان بیش نباشد غم تست      و آنچه زان کم نبود من آنم  
 شگری از تو بجان خواهم داشت      گرچه از پسته دهی بستانم<sup>۱</sup>

### 9- محمد عوفی صاحب (لباب الالباب) :

عوفی (منسوب به عوف) سدید الدین محمد بن محمد بخاری نویسنده ودانشمند معروف در اواخر قرن 6 و اوایل قرن 7 بین (572-635 هـ.ق / 1176-1232م) وی از اعقاب عبدالرحمن بن عوف صحابی معروف است.

جد عوفی امام ابوطاهر یحیی بن طاهر بن عثمان از علمای حدیث و معرفت انساب عرب بود. وخال او شرف الزمان محمد الدین محمد بن ضیاء الدین عدنان سرخکتی دانشمند و مؤلف تاریخ ملوک ترکستان (خاقانیان) است. عوفی در نیمه دوم قرن ششم در بخارا بدنیآ آمد و تحصیلات خویش را در همان شهر بانجام رسانید. پس از آن مدتها در بلاد ماوراء النهر و سیستان و خراسان به سیروسیاحت و دیدار فضلاء پرداخت و تا سقوط خوارزمشاهیان در خراسان بسر می برد و گاه بوعظ و تذکیر اشتغال می ورزید. مدتی هم صاحب دیوان قلچ ارسلان خاقان نصرت الدین عثمان بن ابراهیم بود. مقارن حمله مغول عوفی به سند گریخت و به خدمت ملک ناصرالدین قباچه از ملوک غوری در آمد، و کتاب (لباب) بنام عین الملک وزیر این پادشاه تالیف کرد. و سپس تالیف (جوامع الحکایات) را بنام ناصرالدین قباچه آغاز نمود. ناصرالدین در سال (625 هـ.ق) از شمس الدین التتمش شکست خورد و خود را برود سند انداخت و غرق شد. جمیع خدم و حشم وی به التتمش پیوستند، از آن جمله عوفی بود که به خدمت وزیر التتمش ابوسعید جنیدی مخصوص گردید، و جوامع الحکایات را نخست میخواست بنام

<sup>۱</sup> - تعلیقات عبدالحی حیبی برطبقات ناصری ص 372-373.

ناصرالدین قباچه تالیف کند، بنام این وزیر، برشته‌تحریر در آورد. عوفی (فرج بعد از شدت) تالیف تنوخی را هم از عربی بفارسی ترجمه کرده است.<sup>۱</sup> لباب الالباب در شرح حال شعراء و ادباء از آغاز شعر فارسی تا زمان مؤلف و شامل دو جلد است که ترجمه‌ی حال 169 شاعر و ادیب و سخنور در آن آمده، و در حدود (618 هـ ق) تالیف شده است.<sup>۲</sup>

#### 10- فخرالدین مبارکشاه غوری (ملک الکلام): صاحب (نسب نامه منظوم غوریان)

ملک الکلام و امیر الشعراء فخرالدین مبارکشاه غوری معاصر سلطان علاءالدین جهان سوز و سلطان غیاث الدین محمد غوری بوده است. وی نسب نامه سلاطین غوری را بنظم آورده بود که منهاج سراج آن کتاب را در فیروزکوه دیده بوده و از آن در طبقات ناصری به کمک حافظه استفاده کرده است. فخرالدین شاعر زبردست و بدیهه سرا بود و سلطان غیاث الدین غوری علاقه خاصی به او داشت، متأسفانه از نسب نامه منظوم ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه جز ابیات چند باقی نمانده و مانند دیگر آثار و کتب غالباً در فتنه مغول نابود گردیده است. آن ابیات در فصل اول این کتاب، در مبحث (تابش نور اسلام در غور) آورده شد. و نیز یک رباعی وی در وصف باغ ارم زمینداور در فصل چهارم خواهد آمد. آقای حبیبی می نویسد که: قرار نوشته ابن اثیر، نام پدرش حسن بوده و در (602 هـ ق) وفات یافته در عربی و فارسی شعر خوبی میگفت و نزد غیاث الدین پادشاه غزنه و هرات منزلت عظیم داشت. محمد عوفی در لباب الالباب او را به تفصیل ستوده است و قصاید و رباعیات او را بسلامت و لطافت مشهور دانسته گوید: و این قصیده در مدح ملک سیف الدین خسرو جبال گفته است:

<sup>۱</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد پنجم ص 1221.

<sup>۲</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد ششم ص 1806.

دست صبا بر گشاد روی عروس بهار  
 بر سر او چشم ابر کرد زژاله نثار  
 برق بر آورد تیغ رعد فرو کوفت کوس  
 سرو علم بر فراخت لشکر گل شد سوار

مقطع:

انجم و مردم مقیم تابع فرمانت باد      بر غرض و کار تو چرخ فلک را مدار  
 از غزلیات اوست:

آنگه که خواب بود ترا دل بخواب دید  
 در تیره شب بدیده جان آفتاب دید  
 جان پر از نشاط ترا در کنار یافت  
 گوش پر از سماع بکف پر شراب دید  
 فریاد از آن مقام که بیدار گشت دل  
 آگاه گشت کاین همه دولت بخواب دید  
 زلفش ندید در کف واز دست روز گار  
 نزدیک شد که بگسلد از بسکه تاب دید

رباعی:

باز این دل دیوانه هوا خواهد کرد      هر لحظه بهر موی ندا خواهد کرد  
 روزی دوسه از عشق مگر آسود است      آنرا ببلا کنون قضا خواهد کرد

دل در سر زلفت آرمیدن خو کرد      هر لحظه بهر سوی دویدن خو کرد  
چون موم شدم نزدمنش باز فرست      اکنون بموی سر دویدن خو کرد<sup>1</sup>

آقای حبیبی جای دیگر در تعلیق (63) می نگارد که: این فخر الدین مبارکشاه غوری شاعر نسب نامه غوریان نباید با فخر مدبر مبارک بن منصور مشهور به مبارکشاه نویسنده (آداب الحرب والشجاعة) وشجره انساب مبارکشاهی خلط شود، در حالیکه مبارکشاه اول در شوال (602 هـ ق) فوت شده و مبارکشاه ثانی سالها بعد از این در هند زندگی داشته وشجره انساب وتاریخ خود را بعد از (602 هـ ق) به قطب الدین ایبک تقدیم داشته است. و آداب الحرب والشجاعة را بنام شمس الدین التتمش (607 - 633 هـ) نوشته است استاد حبیبی می افزاید که ابن اثیر، در باره شخص اول می نویسد: مهمان سرایی داشت که در آن کتابها وشطرنج گذاشته بود، تا مهمانان از هر طبقه که باشند، علماء به مطالعه کتابها پرداخته و جاهلان بیازی شطرنج مصروف گردند.

در هفت اقلیم امین احمد رازی، دو قصیده از فخرالدین مبارکشاه در مدح ملک سیف الدین غوری متوفی (558 هـ ق) موجود است. در حبیب السیر 2/ 155 کتابی در علم نجوم، المدخل المنظوم فی بحرالنجوم باو نسبت داده شده که در کشف الظنون حاجی خلیفه نامش بصورت مغلوط مباک اوذی (بجای مرو رودی) طبع کرده اند (5/ 472). قراریکه ذکی ولیدی توغان می نویسد در کتابخانه ایا صوفیه (مسجد معروف در استانبول) کتاب خطی نمبر 4792 بنام (رحیق التحقیق) من کلام فخرالدین مبارکشاه غوری در علم اخلاق موجود است (مؤلفان فارسی از ستوری طبع لندن 2/ 1167).

<sup>1</sup> - تعلیقات عبدالحی حبیبی برطبقات ناصری ص 283-285.

ظهیر الدین سگزی (سیستانی) هنگامی که از نیمروز بر سالت در بار غور در حضرت سلطان غیاث الدین غوری رفت، نسبت به وی الطاف ها شد، و صدر اجل فخرالدین مبارکشاه غوری، او را انعام وافر داد و او در شکرانه آن مبارکشاه را مدح ها گفت و چند بیت دو قصیده مدحیه او را هدایت نقل کند که در یکی از آن گوید:

میل یارانم بشکر بود و اینک بهر شان  
شعر فخرالدین بجای شهد و شکر می برم

برای تفصیل رجوع شود به مجمع الفصحاء 2/850.<sup>1</sup> و بدین ترتیب یکی دیگر از علماء و نویسندگان دوره غوری اعنی فخر مدبر مبارک بن منصور مشهور به مبارکشاه نویسنده (آداب الحرب والشجاعت) معاصر و ملازم قطب الدین ایبک و شمس الدین التتمش را نیز در ضمن معرفی مبارکشاه غوری بمعرفی گرفتیم. عوفی میگوید: که فخرالدین مبارکشاه به سمت وزیر دربار سلطان غیاث الدین غوری کار میکرد و ملک الشعرا آن سلطان بود. امیر نصر ظهیرالدین سجزی که از دربار ملوک سیستان به رسم سفارت به بارگاه سلطان غیاث الدین غوری رسیده بود مبارکشاه غوری مهماندار وی بود قطعه مطول در مدح مبارکشاه سرود. اینک بیتی چند از آن قطعه:

از ادای شکر انعامش چنان عاجز شدم  
کین زمان صد خجلت از طبع سخنور می برم  
اتفاق رجعت از فیروز کوه هم می فتد  
من بضاعت بار خوزستان و عسکر می برم  
در سخن دریای طبعش موج معنی میزند  
من به کشتی هاز مدحش در و گوهر می برم

<sup>1</sup> - تعلیقات عبدالحی حبیبی برطبقات ناصری ص 397 - 398.

او سلیمانست و من در جنب او مور حقیر  
 عذر مقبول است اگر هدیه محقر می برم  
 ذکر من در حضرت سلطان بخوبی باز راند  
 تا بدان گردن فرازی بر فلک سر می برم  
 می روم افسوس از این آتش که هجرش بر فروخت  
 صد هزاران داغ مهجوری به دل بر می برم  
 در سخن دریای طبعش موج معنی میزند  
 من به کشتی هاز مدحش در و گوهر می برم  
 او سلیمانست و من در جنب او مور حقیر  
 عذر مقبول است اگر هدیه محقر می برم  
 فخرالدین آن قطعه را جواب فرستاد که این ابیات ازان است:  
 ای سخا گستر سخن پرور ظهیر دین حق  
 چشمه حیوان ز لطف در عرق تر می رود...  
 آب کوثر می رود ز الفاظ تو اندر جهان  
 هم بنوعی دیگر آری آب کوثر می رود...  
 با جمال خط معانی لطیف شعر تو  
 چون شود دیده هم از دیده بجان در می رود...  
 تا حدیث رفتنت از گوش آمد در سرم  
 از سرم بگشاده ابی کان در آذر می رود...  
 ماند خدمتگار در حبس غم هجران تو  
 دل ازین غم، بی خبر باتو برابر می رود...

از بلندی سخن فارغ شدستم کین زمان  
 از سپهر چنبری چرخم چو چنبر می‌رود...  
 بادبان کشتی عمرم سری پر باد بود  
 کز خم پشتم سوی پستی چولنگر می‌رود...  
 در نکویی دلبران نظم ترا اندازه نیست  
 لیکن اندر کسوت خطت نکوتر می‌رود...

محمد قزوینی و سعید نفیسی در تعلیقات بر لباب الالباب عوفی در تعریف  
 و توصیف ملک الشعرا فخرالدین مبارکشاه غوری به تفصیل سخن رانده اند و نفیسی  
 بیست رباعی او را از کتاب نزهت المجالس نقل کرده است.<sup>1</sup>

#### 11 - محمد بن عمر فرقدی :

شاعر معروف خراسان است و در آنجا به کمال هنر وقوت فضل اشتهار داشته  
 و بدربار شاهنشاه معروف سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری منسوب بوده و بقول  
 عوفی اشعار او در آن بارگاه معقول افتاده و قصاید زیادی در مدح سلطان موصوف  
 داشته است. در مدح سلطان غور گوید:

ای تیغ توبی مجال تأخیر      چون تیغ سپیده دم جهانگیر  
 در عالم کهل یک جوان بخت      مثل تو ندیده گنبد پیر  
 ای بر دربار گاه جاهت      نه حلقه چرخ همچو زنجیر

و نیز از وی است:

<sup>1</sup> - لباب ج 1 ص 113 برای تفصیل رجوع شود به تعلیقات قزوینی بر لباب الالباب عوفی ج 2 ص 591 - و تکملة  
 سعید نفیسی بر تعلیقات لباب الالباب عوفی ج 2 ص 792.



کس از ملوک جهان یادگار تیغ و قلم  
 نبوده است مگر شهریار تیغ و قلم  
 ملک محمد سام جهان ستان که فزود  
 بفریمن یمینش یسار تیغ و قلم  
 گهی بنفشه دهد گاه لاله آرد بار  
 زبید و نرگس بی برگ و بار تیغ و قلم  
 بر حسود و رخ بدسگال او دارد  
 بزردی و به کبودی شعار تیغ و قلم  
 یکی بخندد بر دشمن یکی گرید  
 برزم و بزمش این است کار تیغ و قلم  
 فروغ لون رکاب و نگین او دارد  
 از آن شد است جهان خواستار تیغ و قلم  
 بسا کشید جهان انتظار دولت او  
 چنانکه دانش و داد انتظار تیغ و قلم  
 چوسیل و صاعقه کوشنده است و جوشنده  
 بغرق و حرق عدویت دوبار تیغ و قلم  
 بزهر و قهر بر آری همی هلاک و دمار  
 زد و دمان عدوزان دومان تیغ و قلم  
 میان تهی و دوروی است دشمن تو مگر  
 باصل هست ز خویش و تبار تیغ و قلم  
 برنگ مهر و سپهرند و ز نفاذ تو هست  
 فزون ز مهر و سپهر اقتدار تیغ و قلم  
 نبوده است و نباشد ز خسروان جهان

نظیر ومثل تو کس حق گزار تیغ و قلم

ز انتقام تو آن دید دشمن تو چو شد

انامل و کف تو جفت و یار تیغ و قلم

که دید ز آهن و آتش باول و آخر؟

رخ شخوده و فرق فگار تیغ و قلم

اگرچه هر چه از این شعر خوب خاطر زاد

یکی نباشد از صد هزار تیغ و قلم

ولیک هست زمانه گواه من کاین بار

مراین قصیده بود شهریار تیغ و قلم

بحکم تو قلم و تیغ تا شود گلگون

شگفته باد ز تو نوبهار تیغ و قلم

شکافته سروخایسک خورده باد عدوت

چو تیغ و چون قلم از کار زار تیغ و قلم<sup>1</sup>

## 12- احمد کافی:

فرید الزمان شرف الدین از شعرای بزرگ عصر غوریان است، مولد و وطن اصلی این شاعر معلوم نیست و باستناد تذکره نگاران، این شاعر در فیروز کوه به دربار سلطان غیاث الدین غوری بسر برده، قرار نگارش صاحب مجمع الغصحاء، اسم و کنیت او فریدالدین احمد بن محمد ایزدیار کافی است و در دربار غیاث الدین غوری بر تبه ریاست دارالتحریر سلطنتی سلطان موصوف رسیده حتی به مقام خلافت نیز ارتباطی

<sup>1</sup> - غوریان، تالیف عتیق الله پژواک کابل 1345، ص 262 - 263.

داشته، چنانچه خلیفه الناصر لدین الله در حق او التفات نموده از اشعار او معلوم میشود که در سخن مهارت بسزا داشته، قصیده در مدح سلطان غیاث الدین سروده که در تشبیب گل ومی ودر مدح آفتاب وسایه را در هر بیت التزام نموده وبقول صاحب مجمع الفصحاء بعضی از ابیات این قصیده با ابیات قاضی منصور اوزجندی توارد یافته:

ای گل ومی را بر خسار ولب تو افتخار  
 چون گل میگون بیار آمد می گلگون بیار  
 شکل گل چون شکل جام ورنگ می چون رنگ گل  
 هست گویی هردو را از هم صفت ها مستعار  
 باغ را بی گل کجا باشد درین هنگام قدر  
 جام را بی می کجا باشد درین موسم قرار  
 گل زمی گیرد شعاع ومی ز گل گیرد فروغ  
 با گل ومی عیش کن بی زحمت خار و خمار  
 خاصه چون سلطان اعظم گل به پیش ومی بدست  
 مطربان را خواند پیش وبنندگان را دادبار  
 سایه یزدان غیاث دین ودنیا کافتاب  
 زان بیاراید چمن کزرای او دارد شعاع  
 شهرداری کافتاب وسایه اقبال او  
 برسپاه سعد ونحس اختران شد کامگار  
 آفتاب سایه دار است او جهان را گاه عدل  
 سخت نادر باشد الحق آفتاب سایه دار  
 سایه پرورد است خصمش ز آفتاب تیغ او  
 همچو سایه ز آفتاب از بهر آن جوید قرار

از برای سایه او خاک را خدمت کنند  
 آفتاب اندر مسیر و آسمان اندر مدار  
 از پی فخر آسمان هر دم وصیت میکند  
 کافتابا سایه رایات او را سجده آر  
 ور مثل صد شهریارش باشد اندر روز کین  
 ز آفتاب او را بسایه کی گذارد شهریار  
 همچو سایه کز هما آمد همایون بر جهان  
 آفتاب دولتش ایمن بماندست از غبار  
 گرهمی خواهی قیاس شاه و خصم شاه کرد  
 سایه شب را بین با آفتاب روزگار  
 گربصورت آفتابی گردد آن کش دشمن است  
 سایه اعلام منصورش بر آرد زو دمار<sup>۱</sup>

این شاعر را محمد عوفی به اوصاف صدر اجل شرف الدین سید الکتاب فریدالزمان احمد بن ایزد یار کافی معروف به فرید کافی نگاشته است و میگوید که وی منشی دیوان سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری بود و مکاتباتیکه به امیر المؤمنین الناصرالدین الله خلیفه عباسی از دربار غور نوشته است حضرت خلافت او را مورد تحسین و تقدیر قرار داده اند. عوفی خط فرید کافی را در نیشاپور دیده بوده که آن را از خط ابن مقله وابن بواب بر تر شمرده است و می افزاید که هر چند فن اصلی او شعر نبود اما در آن وقت فیروزکوه پایتخت غور جایگاه علم و فضل و ادب بود و علماء و فضلاء و هنرمندان آنرا قبله حاجات خود دانسته و روی بدان جا می آوردند موصوف نیز گاهی

<sup>۱</sup> - غوریان، همان چاپ ص 264.

قصیده میگفت و در بارگاه سلطان بزرگ غور تقدیم میکرد. سپس قصیده گل و می را آورده که قبلاً تحریر شده است. یک رباعی از روایت عوفی می آوریم:

من آخته قد بودم و با قوت و چست      گم گشت جوانی و دوتا گشتم و سست  
جویان جوانی است قد من به درست      مرگم شده را بجزدوتا نتوان جست.<sup>1</sup>

### 13 - حکیم ضیاء الدین عبدالرافع هروی:

حکیم ضیاء الدین عبدالرافع بن ابوالفتح هروی از جمله دانشمندان دوران خود بوده است. در حکمت و فلسفه دسترس کامل داشته، وی اولاً بخدمت ملک خسرو آخرین شاه غزنه و بعد بدربار غوریان و از مداحان سلاطین غور قرار گرفت. به علاوه قصیده ناتمامی که از این شاعر دانشمند دربرخی از تذکره ها مذکورست رساله منظوم جلالیه در (تفسیر نودونه نام) از وی است سال وفاتش معلوم نشد. محمد عوفی چند قصیده از حکیم آورده است. که اینک چند بیت از قصیده که در مدح سلطان غیاث الدین محمد بن سام سروده است. نقل میشود:

ماه عالی رایتش هر جا که تابد مهروار شاد  
آسمان هادیش باشد مشتری گردد دلیل  
باش ای آفتابی کز کمال مرحمت  
ظل عدل و رأفت تو هست در عالم ظلیل  
بس عجب نبود که زیر سُم اسپت در چرا  
از زمین سربر زند شاخ زمرد چون قصیل  
فتنه را کوتاه بود دست از حریم ملک تو

<sup>1</sup> - باب ج 1 ص 109.

تا بود دستت همیشه باد چون رمحت طویل

کیش آذر محو شد از تیغ آتش بار تو

وز سنن آبدارت تازه شد دین خلیل<sup>۱</sup>

#### 14- ازهری هروی:

اسمش جلال الدین بود و ازهری تخلص میکرد، هدایت صاحب مجمع الفصحاء ویرا از فحول شعراء می شمارد و ابیات معدودی که در مدح تاج الدین محمد است از وی نقل کرده آنست و آن این است:

ای در غم تو گشته مرا چشمه سار چشم

ناخرده می چراست ترا پر خمار چشم

خونم هدر مکن بسیلابهای خون

خود می نه‌دسزای من اندر کنار چشم

جای رسیده کار که بی وصل روی تو

با هجر تو بکشتن من گشته یار چشم

دادی به وصل وعده و گفتی ز روی طنز

چیزی که کس نیافت تو از ما مدار چشم

گروعه‌ وصال تو جاننا روانشد

باری مرا سپید شد از انتظار چشم

گریره گشته چشمم دارم روا از انک

<sup>۱</sup> - لباب الالباب محمد عوفی، چاپ تهران 1335 ج 2 ص 475.

بی روی تو نیاید ما را بکار چشم  
 نی نی چراست تیره که هر روز می شود  
 روشن ز نور طلعت فخر کبار چشم  
 صدری که هست یوسف چاهش به خاصیت  
 روشن کند جهان را یعقوب وار چشم  
 در ملک شاه خواجه صاحبقران توئی  
 زان سانکه بر حواس بود شهریار چشم  
 پر می کشد ز دشمن جاهت بدست قهر  
 چرخ زمردی چو زمرد زمار چشم

#### 15- ظهیرالدین سگزی (سیستانی):

اسم او ظهیرالدین نصر و مولد او سیستان است به قول صاحب مجمع الفصحاء باری از بلاد نیمروز برسم رسالت بدربار سلطان غوری رسیده و از این سلطان ملک الشعرای او فخرالدین مبارکشاه غوری انعام وافر یافته، ملوک نیمروز مطیع دربار غور بودند. وی در مدح فخرالدین مبارکشاه گوید:

|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| ای بلفظ تو زنده جان سخن     | ای ز طبع تو زاده کان سخن |
| چون تو در هیچ دور پر نکشود  | شاهبازی ز آشیان، سخن     |
| چون تو در هیچ وقت رخ ننمود  | آفتابی ز آسمان سخن       |
| نیم کاران طبع و ذهن تواند   | نقشبندان پرنیان سخن      |
| آن سواری که رخ نگردانی      | هرگز از هیچ پهلوان سخن   |
| کذا! دشمن شایان نیست که هست | خاطرت گنج شایگان سخن     |

داد ملک سخن بده که توئی      مهدی آخر الزمان سخن  
 لمن الملک زن که شد سخنت      مالک الملک در جهان سخن  
 صد هزاران کرامت واعجاز      درج فرمود در میان سخن

ونیز او راست:

از ادای شکر انعامش چنان عاجز شدم  
 کاین زمان صد خجلت از طبع سخنور می برم  
 پیش تختش نامه اندر سر چو هد هد آمدم  
 طوق در گردن زشکرش چون کبوتر می برم  
 تا به تشریفم سرو تن کرد چون صبح و شفق  
 سر از آن صبح و شفق بر چرخ و اختر می برم  
 داد اسپیی باد رفتارم که با رفتار او  
 شرم می دارم که نام باد صر صر می برم  
 نی که بریک خلعت معهود مقصود است بس  
 ز اصطناعش صد هزار انعام دیگر می برم  
 میل یارانم بشکر بود اینک بهر شان  
 شعر فخرالدین بجای شهد و شکر می برم  
 اتفاق رجعت از فیروز کوهم وین عجب  
 من بضاعت بار خوزستان و عسکر می برم  
 تشنگان راه عشقش را که بس دل تفته اند  
 شربتی از چشمه حیوان و کوثر می برم  
 شعر من سحر است و نادانی من بین که سحر  
 بر گزافه سوی موسی پیغمبر (ع) می برم



رسم ابر است این وبرمن عقل میخندد چو برق  
کاین چنین قطره سوی دریای اخضر می برم<sup>۱</sup>

عوفی اورا واسطه عقد نیمروز خوانده و به فضل و دانش ستوده است. و خط اورا از خط دلبران عنبر زلف خوشتر و شعرش را از سخن معشوقان مهر پرور دلکشر توصیف میکند. و میگوید: که وی را از حضرت سیستان به رسالت غور فرستادند و چون دربار سلطان غیاث الدین غوری رسید رسالت اداء کرد. و تشریفات بسیار دید. ملک الشعراء فخرالدین مبارکشاه غوری او را بسیار دلداری کرد. او شکرانه آن اکرام را قطعه رسا گفت. ابیاتی از این قطعه و جواب آنرا پیشتر آوردیم. عوفی می افزاید: «صدر اجل فخرالدین ملک الکلام مبارکشاه از وی مسوده اشعار او التماس کرد. و این قطعه در جواب آن به خدمت فرستاد:

|                                  |  |
|----------------------------------|--|
| فرموده که دفتر شعرت به من فرست   | در خط مشوسراز خط فرمان نمی برم             |
| امر ترا به طوع مطیعم زجان ولیک   | خرما به بصره زیره به کرمان نمی برم         |
| از چشم کور آب ز کوتاه دیدگی      | قطره بسوی چشمه حیوان نمی برم               |
| نور چراغ کاسته نیم تاب را        | در آفتاب نور درخشان نمی برم                |
| بر من به دیوی ارچه گواهی دهی بده | پای ملخ به پیش سلیمان نمی برم <sup>۲</sup> |

#### 16 - عجیبی جوزجانی:

عجیبی جوزجانی از شعرای مشهور دربار بهاءالدین سام بن الحسین است. اسمش شمس الدین و تخلص وی عجیبی و در خطه معروف جوزجان که از متصرفات غوریان بود، دنیا آمده صاحب لباب الالباب شعری چند از این شاعر را که در مدح سلطان بهاءالدین سام است نقل می کند:

<sup>۱</sup> - غوریان، همان چاپ، ص 266 - 269.

<sup>۱</sup> - لباب ج 1 ص 171.

چون شمع روزروشن ازایوان آسمان  
دوش زمین و فرق هوارا زقیر و مشک  
آورد پای مهر چو دردامن زمین  
بر طارم فلک چو شه هند شد مکین  
گردون چوتاج کسری بمعجزات حسن  
زهره چوگوی سیمین برچرخ و دربرش  
با همچو شکل صرح ممرده پیش چشم  
بهرام تافت از فلک پنجمین همی  
بر جیس چون شمامه کافور پر عبیر  
پروین چووقت پویه گران ترکنی رکاب  
دیواز شهاب گشته گریزان بران مثال  
اندرشبی چنانکه غضنفر شدی دلیل  
من روی سوی راه نهاده بفال سعد  
راهی چنانکه آید از او چشم را خلل  
ریگش چونیش گزدم وسنگش چویشک مار  
درآب او سمک نرود جز بسلسله  
هرچند ریگ و سنگ و که و غاراو فزود  
زو دردلم نبود خطر زانک همچو حرز  
خسرو بهاء دولت و دین سام بن حسین

ناگه در او فتاد بدریای قیروان  
سحر سپهر پیر ردا کرده طیلسان  
بگرفت دست ماه گریبان آسمان  
درخاک تیره شد ملک روم را مکان  
از در ولعل چتر سکندر برونشان  
دنبال برج عقرب مانند صولجان  
برروی او فشانده همه گنج شایگان  
چونانکه دیده سرخ کند شرزه ژیان  
کیوان چودربنفشه ستان برگ ارغوان  
جوزا چو گاه حمله سبکتر کنی عنان  
چون خصم منهزم زستان خدایگان  
واندر شبی چنانکه دلاور شدی جبان  
امید خود بریده ز پیوند خاندان  
راهی چنانکه باشد از وروح را زیان  
زین عقل را عقوبت وزان طبع را فغان  
بر کوه او ملک نرود جز به نردبان  
رنج وبلای تن ضرر و آفت روان  
راندم همی ثنای خداوند برزبان  
کاقبال هست بسته بفرمان او میان<sup>1</sup>

این قصیده را تحت عنوان: در مدح یکی از پادشاهان، استاد سعید نفیسی در دیوان انوری ص 234 چاپ کرده اند، که علاوه بر اختلافات لفظی و معنوی از این

<sup>1</sup> - غوریان، همان چاپ ص 270-272.

قصیده که در اینجا بنام عجیبی است مطول تر است، بیت اخیر این قصیده در اینجا این طور است:

قطب جلال شاه معظم که روزگار در حصن قدر و حشمت او هست پاسیان  
 اما عوفی در جلد دوم لباب الالباب صفحه 492 این قصیده را بنام عجیبی  
 جوزجانی نقل کرده است. که مدح سلطان بهاءالدین سام غوری است.

#### 17 - حکیم انوری:

او حدالدین محمد ابن محمد، حجت الحق، شاعر و دانشمند قرن ششم هـ (قرن دوازدهم م) تحصیلات وی در علوم ادبی و عقلی زمان، خاصه حکمت و ریاضیات و نجوم بود و او پیرو و مدافع ابن سینا بوده است. زندگانی او در عهد سنجر بمداحی آن پادشاه و پس از مرگ او و استیلای غزان بر خراسان در ستایش امراء و سفر در بلاد مختلف گذشته، از میان سالهای که برای وفاتش نوشته اند، سال (583 هـ ق / 1187 م) را اقرب بصحت دانسته اند. انوری طبع قوی و در بیان معانی دقیق و مشکل در طی کلام روان مهارت داشت. اصطلاحات علمی در سخن او بسیار است. انوری در قصیده و غزل هردو، مهارت خود را نشان داد. دیوان او مکرر بطبع رسیده است.<sup>1</sup>

انوری معاصر سلطنت غوریان بوده است، هنگامی که سلطان علاءالدین جهان سوز غوری با سلطان سنجر در آویخت و سنجر او را مغلوب و اسیر ساخت، در حدود (547 هـ ق) انوری قصیده در مدح سنجر ساخت و در یک بیت آن گفت:

قاعده تهنیت همی نههد زانک خصم نه فغفور چین و غورنه چین است

<sup>2</sup> - فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین چاپ تهران، 1345 جلد پنجم ص 191.

علاءالدین از او سخت رنجیده خاطر گشت، بعد از آنکه دوباره پادشاه غور شد انوری در دربار ملک طوطی از سران طایفه غز بسر می برد. عوفی در لباب الالباب نوشته است که علاءالدین از ملک طوطی طی مکتوبی استدعا کرد تا انوری را نزد او در غور بفرستد، بجهت تعهد و تلافی اما در دل میخواست که او را سیاست نماید.

امیر عمید فخرالدین خالد بن ربیع، از موضوع آگاهی داشت، صراحتاً نمی توانست بانوری اطلاع دهد، از بیم علاءالدین نامه کنایه آمیز به انوری نوشت. انوری موضوع را درک و بذریعه شفیعان از رفتن به غور معذرت خواست. علاءالدین بار دیگر رسولی فرستاد و پیغام داد که: هزار سر گوسپند می دهم، اگر او را به نزدیک من فرستی انوری به ملک طوطی گفت: چون من مردی را او بهزار سر گوسپند می خرد، پادشاه را برایگان نمی ارزد؟ ملک طوطی را خوش آمد او را نگاه داشت.

این قضیه را مولانا جامی نیز در بهارستان خویش با اندک تصرف ایراد کرده است. بقول استاد سعید نفیسی: از هجوی که انوری درباره علاءالدین غوری گفته باشد در دیوان وی اثر آشکاری نیست، تنها در آغاز قطعه نوشته شده است: در جواب مکتوب پادشاه غور و نیز در یک رباعی اشاره به نرفتن بغور هست و شاید این دو مورد به همین واقعه مربوط باشد.<sup>۱</sup> اول اما آن رباعی:

آخر غم غور از دل ما دور شود  
وین ماتم هجر دوسستان سور شود  
لشکر کش گردون چو در آید بحمل  
فرمانده گیتی به نیشاپور شود<sup>۲</sup>

و اما آن قطعه این است:

<sup>۱</sup> - مقدمه دیوان انوری به کوشش سعید نفیسی، ایران 1337 ص 45.

<sup>۲</sup> - دیوان انوری بکوشش سعید نفیسی، ایران 1337 ص 605.

کلبه ای کند رو بروز و شب  
حالتی دارم اندرو، که در آن  
آن سپهرم درو، که گوی سپهر  
وان جهانم درو، که موج محیط  
هر چه در مجلس ملوک بود  
رحل اجزا و نان خشک برو  
شیشه صبر من، که بادا پر  
قلم کوتاه و صریر خوشش  
خرقۀ صوفیانه ازرق  
هر چه بیرون ازین بود کم و بیش  
گنده پیر جهان جنب نکند  
زین قدم راه رجعتم بستست  
این طریق ارنمایشیست خطا  
خدمت پادشاه که باقی باد  
گرچه پیغام روح پرور او  
نیست من بنده را زبان جواب

غم و شادی و خورد و خواب من است  
چرخ در غبن و رشک و تاب من است  
ذره نور آفتاب من است  
واله لمعه سراب من است  
همه در کلبه خراب من است  
گرد خوان من و کباب من است  
پیش می شیشه شراب من است  
زخمه و نغمه رباب من است  
بر هزار اطلس انتخاب من است  
حاش للسامعین! عذاب من است  
همتی را که در جناب من است  
آنکه او مرجع و مآب من است  
چه کنم؟ این خطا صواب من است  
نه بیازوی باد و آب من است  
همه تسکین اضطراب من است  
خانه و جای من جواب من است<sup>1</sup>

قابل یاد آوری است که علاءالدین غوری یکی از ملوک دانشمند و ادیب و شاعر است که عوفی دیوان اشعار او را در کتابخانه سمرقند دیده بود، بعید به نظر میرسد که او انوری را با آن همه کمال فضل و ادب و دانش وی برای سیاست فرمودن به غور خواسته باشد، غالباً او با انوری علاقه فراوان داشته که حتی یک هزار گوسپند را در بدل وی می داده است و با وعده انعام و بقول خود انوری پیغام روح پرور خود اضطراب انوری را به رفتن غور تسکین می بخشید و بدلجوئی خود او را امیدوار می ساخته.

<sup>1</sup> - دیوان انوری، چاپ مذکور ص 353.

از رباعی خود وی در فوق بر می آید که انوری را ماتم هجر دوستان مانع رفتن غور شده است. و همچنان قطعه زاهدانه وی شهادت میدهد که انوری در حالت انزوا و گوشه گیری قرار داشته است و از خدمت ملوک از ساز و برگ آن از زرق و برق آن از عیش و نوش آن از شراب و کباب آن بکلبه خراب، به تلاوت قرآن، بنان خشک، بقلم، بخرقه صوفیانه دم شیشه صبر، قناعت ورزیده بوده، علت آن هم دل شکستگی انوری از استیلای طایفه وحشی غز بر خراسان و سقوط و اضمحلال ممدوح وی سنجر بوده است. بدلیل اینکه انوری قصیده غرای (اشک خراسان) خویش را در همین وقت سروده و به خاقان کمال الدین محمود از ملوک آل افراسیاب و خواهرزاده سنجر که در ماوراءالنهر حکمرانی داشته فرستاده و راجع به فتنه غز از او استمداد خواسته:

|                                   |  |
|-----------------------------------|--|
| برسمرقند اگر بگذری، ای باد سحر    | نامه یی اهل خراسان بپر خاقان بر            |
| نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان  | نامه ای مقطع آن درد دل و سوز جگر           |
| نامه ای بررقمش آه غریبان پیدا     | نامه یی در شکنش خون شهیدان مضمهر           |
| نقش تقریرش از سینه مظلومان خشک    | سطر عنوانش از دیده محرومان تر              |
| خسرو عادل خاقان معظم کز جد        | پادشاهست و جهاندار به هفتاد پدر            |
| دایمش فخریدانست که درپیش ملوک     | پسرش خواندی سلطان سلاطین سنجر              |
| باز خواند زغان کینه، که واجب باشد | خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر <sup>۱</sup> |

این قصیده خیلی مطول است و بیانگر احساسات غم انگیز انوری و عملکرد ظالمانه طایفه ستم پیشه غز که پس از استیلای آنان انوری گوشه عزلت اختیار کرده است. انوری علاقه مفروطی به سرزمین غور، به مملکت غور، به مردم غور و به ملوک غور داشته است، جای که (در مدح ملکان شهاب الدین و ناصرالدین فرموده):

عرصه مملکت غور چه نامحدود است

<sup>۱</sup> - دیوان انوری، چاپ مذکور ص 353.

که در آن عرصه چنان لشکر نامعدود است  
 رونق ملک سلیمان پیمبر (ع) دارد  
 عرق سلطان چه عجب کز نسب داود است  
 چشم بددور، که بس منتظم است این دولت  
 آری این دولت را منتظمی معهود است  
 ای برادر سخن راست بخواهم گفتن  
 راستی بهتر تا (فاستقم) اندر هود است  
 عقل داند که مهیا بوجود دوکس است  
 هرچه از نظم و ترتیب درو موجود است  
 از یکی بازوی اسلام همه ساله قوی است  
 وزدگری طالع دولت ابداً مسعود است  
 گوهر تیغ ظفر پیشه این از فتحست  
 هیئت دست گهر گستر آن از جود است  
 مردی و مردمی از هردو چنان منتشرند  
 که شعاع از مه و رنگ از گل و بو از عود است  
 فضله مجلس ایشان چو به یغما دادند  
 گفت: رضوان بر ما چیست؟ همان موجود است  
 هرچه در ملک جهانست چه ظاهر، چه خفی  
 هردو در نسبت این هردو نظر مردود است  
 تیغ شان گرافق صبح شود، غوطه خورد  
 در زمین ظل زمین کان ابداً ممدود است  
 خصم دولت را چون عود سیه سوخته اند  
 کار دولت چه عجب ساخته گر چون عود است  
 بر تمامی حسدِ حاسد، اگر بیند کس

چرخ را این ببقا و آن بعلو محسود است  
 نیست القصه کمالی که نه حاصل دارند  
 جز قدم، زانکه قدیمی صفت معبود است  
 باخرد گفتم: ای غایت مقصود جهان  
 نیست چیزی که به نزدیک تو آن مفقود است  
 کیستند آن دو خداوند؟ تعین بنمای  
 که فلان غایت این شعر فلان مقصود است  
 گفت: زین هر دو یکی جز که شهاب الدین نیست  
 گفتم آن دیگر؟ گفتا حسن محمود است  
 گفتم: اغلو طه مده، این چه دویی باشد؟ گفت:  
 دویی عقل، که هم شاهد وهم مشهود است  
 دیر مان، ای بکمالی که ز آغاز وجود  
 بر جود چو تویی راه دویی مسدود است  
 ملکی از حصر برون بادت، عمری از حد  
 گرچه در عالم محصور بقا محدود است  
 خالی از ورد ثنای تو مبادا سخنی  
 تا قلم را چو سخن ورد زبان مورود است<sup>۱</sup>

استاد سعید نفیسی می نویسد: «گویا مراد از شهاب الدین همان شهاب الدین محمد بن سام باشد که پس از مرگ (قتل) سیف الدین محمد بن حسین در (588 هـ ق) در غزنی حکمرانی داشته است، و ناصر الدین نیز می باید یکی از شهزادگان این خاندان باشد.<sup>۲</sup> استاد سعید نفیسی در سلسلهٔ ممدوحان انوری عدد پنجم، غیاث الدین محمد بن

<sup>۱</sup> - دیوان انوری، همان چاپ، ص 35.

<sup>۲</sup> - مقدمهٔ دیوان انوری، نوشتهٔ استاد سعید نفیسی همان چاپ ص 44.



سام پادشاه معروف خاندان غوری را که در (558 هـ ق) بفرمان روائی رسید. و در 27 جمادی الاولی (599 هـ ق) درهرات در گذشت. بحساب می آورد و می افزاید که: پیداست که وی از کسانی بوده که انوری در پایان زندگی خود، وی را ستوده است و دو قصیده در مدح وی دارد.

### قصیده اول: در ستایش غیاث الدین محمد شاه

|                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ساقی بیا، که وقت می لعل روشنست    | میدان خاک تیره کنون سبز گلشنست     |
| از تیغ آفتاب همه جوشن غدیر        | شد رخنه چون تراهوس تیغ وجوشنت      |
| هرجزو در خیال من از کل بوستان     | گوئی که کارگاه حریر ملونست         |
| سوری گرفت باغ ز دور فلک و لیک     | قمری نگر که شیوه او باز شیونست     |
| شاخ درخت عود مطراً شد از صبا      | زان باده که تیره گر بوی چندنست     |
| در خانه تن مزین، که زدستان عندلیب | درهربدست باغچه صد جای تن تنست      |
| خیز از می قدیم، مرا سیر کن بر طل  | بگذرازاین حدیث که یکسیرویکمنت      |
| رودو ستگانی آر، علی رغم دشمنان    | کان دوست را که می نخوردعقل دشمنست  |
| جان است باده در تن جامش رها مکن   | درجان من فرست که درخورداین تنست    |
| بهمجنه گذشت وبهاراست؛ گل فشان     | برخسروی که خاک درش تاج بهمنست      |
| چون گل بسازبرگ چمن باز، بهر آنک   | بلبل بیاد مجلس عالی نواز نست       |
| عادل غیاث دین که بیک تن گه و غا   | از بهر قصد جان عدو صد تهمتنت       |
| فرمانده زمانه محمد شه آنکه ملک    | ازرای او چو روی عروسان مزینست      |
| موسی سخن شهی که فرمان جاه او      | برخوان خاص و عام کنون سلوی و من ست |
| افراسیاب عهد، که این عالم فراخ    | بردشمنانش تنگ تر از چاه بیژن است   |
| عدلش گواه دعوی ملکست و حجتش       | با آن گواه عدل جهان را مبرهنست     |

از حزم شه به نرگس مسکین نگر، از انک  
 ورجای ساخت دردل بدخواه تیغ او  
 ای کرده مؤمنان بجناب تو التجا  
 شهباز دولتی وسلاطین کبوترت  
 تا طعمه عقاب عتابت بود برزم  
 شمشیر توزخون عدو راند رود نیل  
 شب گرچه حاملست ولی تابروز حشر  
 زیر زمین ز بیم چو قارون فرو رود  
 هر کس که سر کشید چومداز امر جزم تو  
 در چاک جیب صبح چه بینی ولون او؟  
 از اعتماد عدل تو در راه کهکشانشان  
 ایوان تو چو منزل کیوان ست، بنگر این  
 هر ذره بهر گفت و شنود ثنای تو  
 سوسن سخن نگفت گراز رشک من چه شد  
 هرفن که بنده را تو در آن امتحان کنی  
 گر از ثنا بسوی دعایت روم رواست  
 پاینده باد سایه تو بر جهانیان

باسیم وزر میان بیابانش مسکنست  
 نشگفت از آنکه جای گهر سنگ و آهنست  
 کان جانب از حوادث ایام مأمنست  
 وز طوق طاعتت همه را زیب گردنست  
 پرورده دشمن تو چو مرغ مسمنست  
 لیک آب نیل نیست درو آب روینست  
 از زادن نظیر تو باری سترونست  
 گر در نبرد خصم تو بازور قارنست  
 بر سر زده همه چو حروف منونست  
 کز خون حاسدت فلک آلوده دامنست  
 باری بین بماه که اورا چه خرمن است  
 شعری که بر صحیفه شعری مدونست  
 ده گوش وده زبان چونبفشه است و سوسنست  
 من بنده توام نه هر آزاده چون منست  
 پنداری از کمال مگر هم درین فنست  
 کان حرز آزموده هر مرد وهر زن است  
 کز آفتاب رای تو آفاق روشن است<sup>1</sup>

قصیده دوم: در مدح سلطان غیاث الدین محمد گوید:

افزوده باز رونق هر مرغزار گل  
 چون زیر یافت ناله هر مرغ زار گل

<sup>1</sup> - دیوان انوری، همان چاپ، ص 55.

رو راه خسروانی بلبـل بـزن، از انـک  
 شیرین لقـا نمـود زهر مرغـزار، گل  
 چون گشت از نسیم سحرگه عبیربار  
 هیچ از گلاب گر نگرفت اعتبار گل  
 تا بارسیم بر کف آرد، برون کشید  
 از غنچه دست پر زر خالص عیار گل  
 چون عرض کرد عارض کافور وام خویش  
 افگند چین بر ابروی مشک تتار، گل  
 تا شد قمر مجاهز گل بر بساط لطف  
 دست ندب ببرد ز عود قمار گل  
 در موسمی که مست طرب شد جهان چنانک  
 جز حزم شه ندید دگر هوشیار گل  
 بر اعتماد دولت بیدار شـهـریار  
 باسیم وزر بخفت بدشت آشکار گل  
 نوبـاوه حیات ثمرباده کهن  
 کافشانند بر جهان کهن نوبهار گل  
 پژمرده چون بنفشه چه باشی؟ بنوش می  
 کامسال تازه کرد چمن را چوپار گل  
 آن لاله گون می که خیالش چو بشگفت  
 نشگفت اگر بجان طلبد زینهار گل  
 زان می دماغ خشک مرا مایه ده نخست  
 پس بر سماع این غزل تر بیار گل

طلع ثانی:

کای ناشگفته چون تو درین روزگار گل  
مانند من ز عشق تو در خارخار گل  
از استماع شرح مقامات حسن تو  
قانون عمر خویش کند اختصار گل  
تا آفتاب تافته ماند زغم چو من  
زین بیش زیر سایه سنبل مدار گل  
از رخ نقاب شعر بر انداز تا زرشک  
پیراهن حریر کند تار تار گل  
در گردن تو تا نشود خون گل ز من  
بشنو سخن، منه زپس گوشوار گل  
تا نیلگون چو وسمه شود گل ز عزت  
بردست وپای خود ز حنا زن نگار گل  
چشم شدست شیفته روی تو از آنک  
از خاک کوی تست مرا یادگار گل  
بر چشم من گذار قدم از ره کرم  
زیرا که در خورست درین جویبار گل  
نوروزی دگر چو نداری برای شاه  
باری چومن ز گلشن خاطر بیار گل

زیرا که از شگوفه پروین ملایکه  
آرنند پیش تخت شه تاجدار گل

عادل غیاث دین که حقیقت زخلق اوست  
نزدیک زیر کان جهان مستعار گل  
جمشید روزگار محمد شه آنکه کرد  
برذات او خدای زدولت شعار گل  
شاهی که در حمایت شمشیر تیز او  
از هیچ تند باد نشد خاکسار گل  
باغیست معرکه، که زخار سنان او  
در یک نفس شگفت ز نصرت هزار گل  
ابری ست دست او که ز فیض سخاوتش  
برداد امید را زیمین و یسار گل  
شاهها، بیش رای تو خورشید نور بخش  
بی آب شد چنانکه ز تاثیر نار گل  
سازنده نیست خصم ترا مملکت چنانک  
اهل ز کام را نبود ساز وار گل  
در رزم تو که خون عدو کف کند چو بحر  
گویی که هست ریخته بر لاله زار گل  
از بس بخار خون که رود سوی آسمان  
در چشم آفتاب کند زان بخار گل

پیکان برگ بید تو بر خاک افکند  
از شاخ عمر خصم بیاورده بار گل

دشمن زحمله تو شود بيقرار از انک  
باصر صر خزان نپذيرد قرار گل  
بر کار کرد خنجر نیلوفری تو  
افشانند آن زمان ز ظفر کردگار گل  
باد ارغبار جنگ تو سوی چمن برد  
گیرد مزاج عنبر ترزان غبار گل  
عیسی دما مرا ز گلستان مدح تو  
می شد برای تقویت دل بکار گل  
در ذوق ناطقه چو شکر بود لفظ من  
از مدحت تو باشکرم گشت یار گل  
گرمن ردیف شعر خود از گل نکردمی  
هرگز سخنوری بنکردی شمار گل  
نی نی اگرز مدح تو عزت نیافتی  
بودی چو خار سوخته همواره خار گل  
بشمار سال خویش در اقبال آن قدر  
کارد زمانه باز پریشان شمار گل  
گلریز کن بموسم نوروز تا کند  
برنر گس فلک ز پیست افتخار گل

گه جام رادهان بلب جوی بوسه زن  
 گه در میان سبزه کش اندر کنار گل<sup>۱</sup>  
 و بدین جا سخن را پیرامون شرح حال و اشعار حکیم انوری به پایان می بریم.

### 18 - جلی غرjestانی:

بدیع الزمان، عبدالواسع بن عبدالجامع بن عمران بن ربیع غرjestانی متوفی (555 هـ ق) اصلاً سید بود و در غرjestان ولادت یافت.

زخاندان قدیم من و شما دانید  
 که واجب است مراعات خاندان قدیم (جلی)  
 در جای دیگر گوید:

نکرد باید بامن بقهر جباری  
 که من ز نسل رسول خدای جبارم (جلی)

جلی در علوم زمان مخصوصاً علوم ادبی کسب کمال کرد و در شاعری ممتاز شد. و سپس بمدح شاهان عصر از غوریان و سلجوقیان و غزنویان پرداخت. شعراوبه لهجه عمومی زمان که تا آنگاه با زبان عربی آمیزش بیشتری یافته بود نزدیک شد. وی به کلام آراسته مصنوع و پیرایه های لفظی و زیورهای معنوی توجه بسیار داشته، جلی به شعر عربی هم دست داشت، دیوان او در تهران باهتمام دکتور ذبیح الله صفا استاد دانشگاه بطبع رسیده. نمونه سخن جلی:

رخ وزلفین آن ماه ولب و دندان آن دلبر

<sup>1</sup> - دیوان انوری همان چاپ ص 55.

یکی لاله است در عنبر، یکی لؤلؤ است در شکر  
 چه لاله؟ لاله نعمان چه عنبر؟ عنبر سارا  
 چه لؤلؤ؟ لؤلؤی دریا، چه شکر؟ شکر عسکر  
 بسان چشمه وروضه، مثال حلقه و توده  
 دهان و عارض و زلفین و خط آن پری پیکر  
 چه حلقه؟ حلقه سنبل، چه توده؟ توده نسرین  
 چه روضه؟ روضه جنت، چه چشمه؟ چشمه کوثر  
 نماید ساعد و عارض بدین دلخسته عاجز  
 گمارد غمزه و طره، بدین آشفته مضطر  
 چه عارض؟ عارض رنگین، چه ساعد؟ ساعد سیمین  
 چه غمزه؟ غمزه جادو، چه طره؟ طره کافر  
 و در جای دیگر از دوری وطن خود، ( غرستان ) شکوه کرده گوید:

باضطرار جدا مانده ام زمسکن خویش  
 چنانکه مانده جدا آدم از بهشت نعیم  
 غریب گرچه بدار السلام گیرد جای  
 بود نتیجه غربت همه عذاب الیم

در نیکویش تکبر:

بایکدیگر کنند همی کبر هر گروه      آگاه نی کزان نتوان یافت کبریا  
 هرگز بسوی کبر نتابد همی عنان      هرک آیت نخست بخواند زهل آتی

دوستی:

مرد آن بود که روی نتابد زدوستی      لوئست الجبال او انشقت القمر



کار زمانه:

قاعدۀ کار زمانه بدان هر چه کنی جزبه بصارت مکن  
عمر بشادی وسعادت گذار کار بسستی و حقارت مکن

قضا و قدر:

اگر شوی بدها حیلۀ گرتتر از درّاج  
وگر شوی بذکاء چاره دان تر از روباه  
قضا بحیلۀ نگردد هبا چو آمد وقت  
قدر به چاره نگردد هدر چو آمد، گاه

افتخار:

نگر که در عرب ودر عجم سمر گشت است  
بشعر گفتن تازی وپارسی جلی

این بود شمه از وصف الحال و نمونه اشعار جلی غرjestانی شاعری که این سرزمین را با هنر جاودانه خویش، جاویدانی ساخته است.<sup>1</sup>

#### 19 - خواجه معین الدین چشتی قدس سره :

« کهکشانی با درخشش هزاران اختر تابناک از چشت تا هرات تا غزنه تا لاهور تا اجمیر تاییده بود، که اندیشه سراسیمه بشر را بسوی عرش اعلای الهی رهنمونی کند. کیست بیاد آورد که سلطان غازی معزالدین والدین شهاب الدین غوری با سپاهیان غزنه

<sup>1</sup> - رجوع شود به فرهنگ فارسی معین جلد پنجم، ص 426 و رساله جلی غرjestانی تالیف پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی، کابل 1367 هجری شمسی.

وغور، کابل و لاهورو شهر اجمیر را بگشاید و دو عقاب زرین به بلندی بالای شتر به غنیمت بستاند و به هرات به سلطان غیاث الدین بفرستد که از بهای آن مسجد جامع هرات را ترمیم و توسعه نماید و اجمیر ظلمت کده شرک به یمن آرامگاه یکی از بنیان گذاران طریقه مبارکه چشتیه، خواجه خواجگان، معین الدین سجزی زیارت گاه انام گردد و مسجد جامع هرات کعبه ثانی در خراسان نامیده شود و باز کیست که پندارد روزی صحیفه لیل و نهار بر میگردد و ناخدایان کشتی توحید را چنان خواب غفلت و غرور فرا میگردد که آرامگاه خواجه خواجگان بدست ناپاک مشرکان می افتد. « این بود درد دل استاد خلیلی در رساله مسجد جامع هرات وی. معین الدین چشتی یکی از صوفیان بزرگ در قرن هفتم هجری است، مدتی در سمرقند و بخارا به تحصیل علوم پرداخت و بعدها بخدمت خواجه عثمان هارون که یکی از بزرگترین طایفه چشتی بود، رسید و مدت بیست سال را در خدمت او بود و پس از آن به ایران و عراق، عرب و سوریه و افغانستان سفر کرد و بالاخره به هند در سال (580 هـ ق / 1183 م) بشهر اجمیر آمد و مدت چهل و چهار سال به تعلیم و ارشاد پرداخت، و مورد احترام فوق العاده بود و پیروان زیادی داشت و در سال (663 هـ ق / 1243 م) در همان شهر وفات یافت، و قبر او تا کنون زیارتگاه مسلمانان و غیر مسلمانان هند است.<sup>1</sup>

دیوان اشعاری بنام خواجه معین الدین چشتی (رح) بار، بار در هندو پاکستان بطبع رسیده است که مجموعه است از قصاید و غزلیات حمد و نعت و اشعار تصوفی و عرفانی، خواجه درین اشعار گاهی معین و گاه معینی تخلص میکند. برای نمونه یک غزل او را در اینجا درج میکنیم:

### شهباز آشیانه قدس

<sup>1</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد ششم 2001.

بگشای پرده از رخ و بردار هستیم  
 محروم گشتم از طیران در فضای قدس  
 شهباز آشیانه قدسم گهی عروج  
 واعظ ز کوی دوست سوی جنتم مخوان  
 من مست ومی پرست نه امروز گشته ام  
 من در جمال بُت رخ بتکر بدیده ام  
 در بحر آشنائی او غرق گشته ام  
 دل ذره ذره گشت ز نور تجلیت  
 نور ظهور ساقی باقی کند طلوع  
 بگذار تا روم ز جهان آستین فشان  
 کز آب دیده دست ز عالم بشستیم  
 حسنی بمن نمای ویفزای مستیم  
 تابال جان برشته قالب بیستیم  
 گر قید تن فرو نکشد سوی پستیم  
 بنگر که از کجا به کجا می فرستیم  
 سرمست و بیخود از می بزم الستیم  
 توحید مطلق است کنون بُت پرستیم  
 ای خضر تا سفینه هستی شکستیم  
 لیکن ز هر شکست بود صد درستیم  
 چون جام دل زدوده شد از زنگ هستیم  
 کز آب دیده دست ز عالم بشستیم

برخاست شغل و شادی و عیش از دل معین

تا در درون سینه محزون نشستیم<sup>۱</sup>

## 20\_ امیر حسینی سادات غوری (رح)

اسمش حسین بن عالم بن ابی الحسن حسین غوری مشهور به میر حسینی سادات. تاریخ تولد او معلوم نیست، اما (حکمت) در حاشیه ترجمه (از سعدی تا جامی) تولد او را در گریوه یکی از دهات غور، بسال (671 هـ ق) آورده، ولی مأخذ خود را نشان نمیدهد. وفات او را اغلب تذکره نویسان (718 هـ ق) گفته اند.

میر حسینی در مصرخ هرات، در جوار ضریح سید عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار (رض) مدفون است و تاریخ وفاتش در (مزارات هرات) این قطعه آمده است:

ده و شش از مه شوال وهفتصد وهژده نمود واقعه افتخار آل محمد (ص)

<sup>۱</sup> - دیوان خواجه معین الدین چشتی، صفحه 50 طبع هند.

روان سید سادات عصر میر حسینی شد از سراجۀ دنیا بدار ملک مخلص

سید عالم پدر میر حسینی را هدایت در (مجمع الفصاء) امیر و ملک میدانند  
ومی گوید: میر حسینی ترک سلطنت کرده است. بهر حال، پدرش مرد فاضلی بوده که  
امیر حسینی در مثنوی زاد المسافرین خود از او بحیث آموزگار خود یاد کرده است.

|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| روزى پدر این حکایت کرد      | کز جمع محققان یکی مرد    |
| از درد فراق خود بر آشفتم    | در حالت سکر با خدا گفتم  |
| کای در دل و دیده نورم از تو | آخر بچه جرم دورم از تو   |
| گفتند توئی حجاب و کس نیست   | این زیستنت گناه بس نیست؟ |
| هی هی بخدا که هم چنین است   | اینجا گنه کییره این است  |
| این طرفه کسی ندیده هرگز     | وین قصه کسی شنیده هرگز   |
| دیوانه شود هزار عاقل        | آسوده کسی که هست غافل    |

از امیر حسینی جز دختر زاده دیگر اولادی باقی نمانده است، و این دختر  
سید حمزه دستار بند است. بموجب وصیت میر حسینی، وقتی که سید نعمت الله ولی به  
هرات آمد، این دختر را به او دادند. شاه نعمت الله از صوفیه بزرگ بوده که هدایت  
(62) رساله فارسی و عربی از او دیده است. و از بطن همین نواسۀ میر حسینی، سید خلیل  
الله بوجود آمد که خلیفه پدر شد.

شاه نعمت الله مرید ابو عبدالله یافعی بوده و یافعی با احمد غزالی پیوند سلوک  
داشته شاهرخ میرزا پسر تیمور متوفی (850 هـ ق) بشاه نعمت الله ارادت خاص داشته  
سال وفات او را سمرقندی (847 و خوافی 22 رجب المرجب 834 هـ ق) میدانند که  
قول اخیر بصواب نزدیکتر است. تولدش در کهسان هرات و اماوفاتش در ماهان، هفت  
فرسنگی کرمان بوقوع پیوسته است. در مورد مولد امیر حسینی، فکری سلجوقی از چشم  
دید خود، قریه های کرو و اسفور را تعیین میکند، و از قول اهالی میگوید در آنجا درخت

چار مغزی است که امیر حسینی سادات غرس کرده، هر سال مردم ثمر آن را به تبرکی می برند و مزار سید عالم نیز در آنجاست و آنجا در دامنه های کوه چلنگ شاه مردان واقع است در حدود تیوره و پرچمن.

امیر حسینی سادات غوری سفری به مولتان هند کرده و مرید شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی (متولد 578 متوفی 666 هـ ق) شده است.

میر حسینی در کنز الرموز خود گوید:

|                          |                                |
|--------------------------|--------------------------------|
| واصل حضرت ندیم کبریا     | شیخ هفت اقلیم قطب اولیاء       |
| جان پاکش منبع صدق و یقین | مفخر ملت بهاء شرع و دین        |
| جنت الماوی شده هندوستان  | از وجود او به نزد دوستان       |
| این سعادت از قبولش یافتم | من که روی از نیک و از بد تافتم |

بقول حبیب السیر، میر حسینی معاصر سلطان غیاث الدین کرت بوده که این سلسله نیز به سلاطین غوری می پیوندد. امیر حسینی در قطعه از سلطان مذکور نام می برد:

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| خدا داند که میباشم دعا گوی    | غیاث دولت و دین را شب و روز  |
| که کلک و کاغذم گنجد در آن کوی | نه چندان آرزومندی است دل را  |
| نشان خود ز نام نیک می جوی     | درین دریا که قعرش ناپدید است |

یکی دیگر از سلاطینیکه معاصر امیر حسینی بوده، فیروز شاه خلجی است در یکی از غزلیات خود از او هم نام برده است. این فیروز شاه از غلامان و جانشینان سلطان شهاب الدین غوری در هند است:

دارنده تخت و کله، سلطان دین فیروز شه  
آن سروری کز مهر و مه بر تر زند اعلام را

امیر حسینی با تعداد زیادی از شعراء و عرفاء هم روزگاری داشته از جمله حسام هروی، حسن سنجری، شیخ عراقی و شیخ محمود شبستری که اخیر الذکر با امیر حسینی مرادده و مکاتبه داشته است. شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری متوفی (720 هـ ق) عارف معروف بود، و در شمار علماء و فضلاء عصر خود مقامی داشت.

بنابه گفته، شبستری در گلشن راز در سال (717 هـ ق) امیر حسینی نامه منظومی باو فرستاده که پانزده سوال غامض تصوفی و عرفانی را شامل بوده است، و شبستری (مثنوی گلشن راز) را در حل آن پرسش ها سروده است، گلشن راز که در حدود شانزده شرح در ادوار مختلف بر آن نوشته اند، منظومه عرفانی مهمی است.

علامه اقبال لاهوری در کتاب زیور عجم خویش بنام (گلشن راز جدید) نیز به سوالات امیر حسینی مطابق به فلسفه خودی خویش پاسخ داده است.

آثار ذیل از امیر حسینی غوری میباشد:

- 1- قلندر نامه، مثنوی است بر وزن لیلی و مجنون جامی (رح).
- 2- سی نامه، یا عشق نامه بر وزن خسرو و شیرین نظامی گنجوی مگر در انتساب آن بامیر حسینی برخی از محققین تردید کرده اند.
- 3- پنج گنج، که در آن پنج قصیده در عرفان و تصوف ایراد شده است.
- 4- صراط مستقیم، رساله یی است منسور، در تصوف.
- 5- دیوان امیر حسینی، که جامی در نفعات گوید: اورا دیوان اشعاری است بغایت لطیف.
- 6- عنقای مغرب، در معارف و حقایق.
- 7- روح الارواح، از آثار گران بهای میر حسینی است که شرح اسماء الله تعالی از نگاه عرفاء در آن نگاه شده است و چهار صد و سی و پنج صفحه دارد.
- 8- زاد المسافرین، مثنوی است بر وزن لیلی و مجنون نظامی واز هر کلمه آن عرفان و تصوف و کرامت انسانی موج میزند.

9- زهت الارواح ، نثری است که میتوان آن را تالی گلستان سعدی گفت.  
 10- طرب المجالس، کتابی است در حکمت و مناظره و اخلاق آمیخته با نثر  
 و نظم.

11- کنز الرموز، مثنوی است بر وزن مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی.  
 شرح حال امیر حسینی در بیشتر از چهارده کتاب تاریخ و تذکره مذکور است،  
 برای تفصیل رجوع شود برساله (شرح حال و آثار امیر حسینی غوری) تالیف مایل هروی  
 طبع کابل 1344. نمونه از اشعار دل انگیز امیر حسینی سادات غوری:

بخدا که درد مندم زغم فراق یارا  
 نه خلاف گوید آنکس که حکم کند خدارا  
 چورسم بر تو گویم که چها کشیدم از غم  
 نتوان بناله گفتن سرو پای ماجرا را  
 قصه دنیا و دین از ما پرس  
 از دل مجنون غم لیلی طلب

مناجات:

هرچه تقدیر تو میداند به پیری در پذیر  
 وانچه از حکم تو رفت اندر جوانی در گذر  
 آنچه از من در وجود آمد خدایا عفو کن  
 آنچه آگاهی ندارم غیب دانی در گذر

#### رباعی

ای سایه تو مرد صحبت نور نه ئی  
 روماتم خود گیر کزین سور نه ئی

اندیشه و وصل آفتابست نرسد

می ساز بدین قدر کزو دور نه ئی

(از مثنوی زاد المسافرین تألیف امیر حسینی سادات غوری متوفی 718 هـ ق)

### حکایت:

این طرفه حکایت است بنگر  
میرفت و همه سپاه با او  
ناگه بخرابه ئی گذر کرد  
پیری نه که آفتاب پرنور  
پرسید که این چه شاید آخر  
در گوشه این مگاک دلگیر  
آمد بر آن مگاک پرنور  
چون باز نکرد سوی او چشم  
گفت ای شده غول این گذرگاه  
بهرچه نکردی احترامم  
دانی که منم به بخت فیروز  
دریاد دل و آفتاب رأیم  
پیر از سر وقت بانگ برزد  
نه پشت نه روی عالمی تو  
دوران فلک که بی شمار است  
نه غول و نه غافل درین کوی  
از روز پسین چو آگهم من  
روزی ز قضا مگر سکندر  
وان حشمت و ملک و جاه با او  
پیری ز خرابه سر بدر کرد  
در چشم سکندر آمد از دور  
این کیست که می نماید آخر  
بیهوده نباشد این چنین پیر  
پیر از سر وقت خود نشد دور  
ناگاه، سکندرش بصد خشم  
غافل چه نشسته درین راه  
آخر نه سکندر است نامم  
پشت همه روی عالم افروز  
فرق فلک است زیر پایم  
گفت این همه نیم جو نیرزد  
یکدانه ز کشت آدمی تو  
هر ساعتش از تو صد هزار است  
هشیار تر از توام بصد روی  
چون منتظران درین رهم من



غافل توئی کز برای بیشی      مغرور دو روزه عمر خویشی  
 چون آخر کارها جدائی است      با خلق مرا چه آشنائی است  
 دوبنده من که حرص و آزند      بر تو همه روز سر فرازند  
 بامن چه برابری کنی تو      چون بنده بنده منی تو  
 گریان شد از این سخن سکندر      بفکند کلاه شاهی از سر  
 از خجالت خود نفیر میزد      سر بر کف پای پیر میزد  
 پیر از سر حال ره نمودش  
 کاندر همه وقت یار بودش

(غوریان. تالیف: عتیق الله پژواک. انجمن تاریخ افغانستان 1345 ص 280).

نمونه از نثر مسجع و روان و آمیخته با نظم سید حسینی:

الهی به این و آنم مگذار که مرا داغ تست، اگرچه من باغیم، کرم درباغ تست.  
 میدانی که نفس عاصی آلوده معاصی است، وار تکاب مناهیش، نامتناهی،  
 امید واثق است، اگرچه طاعت نیست، عزیمت صادق است، اگر چه استطاعت نیست.  
 واندیشه را پای کند است، و زبان لال، تقصیر از عاجزی آید نه ملال قطعه:

اگر کار یک خس به سامان شود      ز دریای رحمت چه نقصان شود  
 امید مراقاعده محکم است      اگرچه بدی بیش و نیکی کم است  
 بسا نفس اماره آواره گشت      نپرسی یکی آنچه بر من گذشت  
 بر اسپ هوا گرچه تا زنده ام      دلم را توئی قبله تا زنده ام

این بود شرح حال کوتاهی از امیر حسینی سادات غوری دانشمند صوفی، عارف، نویسنده توانا و شاعر شیوا بیان سرزمین ما، رحمت الله تعالی علیه و غفرانه.

مولانا سراج الدین محمد افصح العجم واعجوبه الزمان بن مولانا منهاج الدین عثمان نیز از رجال مهم دربار فیروز کوه وغور بود و اندر حضرت سلاطین پایه بزرگ و مرتبتی سترگ داشت. هنگامی که لاهور بدست سلطان شهاب الدین فتح شد، مولانا سراج الدین تشریف آن سلطان را پوشیده قاضی لشکر هندوستان گذشت، در بارگاه لشکر مجلس علم عقد کرد و دوازده شتر به انتقال کرسی وی نامزد شد.

سلطان بهاء الدین سام بن سلطان شمس الدین محمد از ملوک عالم پرور و دانش دوست غور بود که از (587-602 هـ ق) در بامیان سلطنت رانده، علماء را بدور خود فراهم می آورد. چنانچه علامه امام فخرالدین رازی مدتها نزد وی با احترام سپری کرد و رساله (بهائیه) خود را باسم او کرد. و شیخ الاسلام ملک العلماء جلال الدین در عهد او به منصب شیخ الاسلامی خطه بلخ رسید، آن سلطان مولانا سراج را انگشتی فیروزه که نقش سام بر آن ثبت بود، بفرستاد و مخفیانه او را به بامیان خواست، و از وی استفاده های علمی برد و باز مولانا بفیروز کوه آمد، تا باردیگر در (587 هـ ق) که بهاء الدین به تخت نشست، مولانا را به بامیان طلب فرمود و انگشتی خاصه بفرستاد و تفویض مناسب قضای ممالک و انقطاع دعاوی حشم و خطابت ممالک و احتساب با کل امور شرعی، و دو مدرسه با اقطاع و انعام فراوان را تکفل نمود و از طرف آن پادشاه به وی مفوض گردید. و علم و دستار و تشریف سلطان بخط (صاحب)، وزیر مملکت بامیان بدو داده شد. تاحین تحریر طبقات ناصری نزد مؤلف آن موجود بود. مولانا باز بدربار غیاث الدین برگشت در حدود (590 هـ ق) وی را دو کورت اتفاق دیدار دربار سیستان افتاد، یکبار از جهت غیاث الدین برسالت برفت، باردیگر که به خدمت دارالخلافه الناصرالدین الله میرفت، به سیستان گذشت و از تاج الدین حرب ملک سیستان عواطف فراوان دید.

مولانا با هیأت سفرای غور، وظایف خود را اجرا کرد و همدرین اوقات که حدود (592 هـ ق) باشد در سفارت بغداد در حدود مکران از جهان در گذشت و در آن معنی

از حضرت خلافت الناصرالدین الله فرمانی رسید که: واما السراج المنهاج فقد وقع فی الطریق اجره علی الله... عوفی مقام شاعری اورا ستوده وچند رباعی اورا نقل میکند:

آن دل که زهجر دردناکش کردی      وزهر شادی که بود پاکش کردی  
از خوی تو آگهم که ناگه ناگه      آوازه در افتد که هلاکش کردی

دل را برخ خوب تو میل افتاد است  
جان دیده بر امید لببت بگشاد است  
چشم آبزن خاک درت خواهد بود  
گر عمر وفا کند قرار این داد است

در هجو کسی گفته بوده:

ای کرده یخ و برف بسی دایگیت      روشن تر از آفتاب بی مایگیت  
بر جای رسول آخر از بهر خدای      گه میخوری و بنده در همسایگیت<sup>1</sup>

افسوس که از این عالم برجسته وادیب و شاعر نامور از این بیشتر چیزی دردسترس نیست.

## 22- امام صدر الدین علی هیصم نیشاپوری:

منهاج سراج می نویسد: حقتعالی ذات سلطان غیاث الدین محمد (طاب ثراه) را به انواع عنایت ظاهر و باطن مزین گردانیده و حضرت اورا از افاضل علماء و اکابر فضلاء و جماهیر حکماء و مشاهیر بلغا آراسته کرده و درگاه باجاه او جهان پناه شده بود و مرجع

<sup>1</sup> - برای تفصیل بیشتر رجوع شود به تعلیقات عبدالحی حبیبی بر طبقات ناصری ص 232-237.

افراد مذکوران دنیا گشته از کل مذاهب مقتدایان هر فریق جمع بودند، و شعرای بی نظیر حاضر و ملوک کلام نظم و نثر در خدمت بارگاه او منتظم...

منهاج سراج افزوده است: در اول سلطان غیاث الدین و برادرش شهاب الدین به مذهب اسلاف و بلاد خود (کرامی) بودند، اما شهاب الدین بعد از جلوس بر تخت غزنی به موافقت مردم آن ملک به مذهب حنفی رفت. و غیاث الدین در هرات بدست قاضی و حیدالدین مروودی مقتدای شافعیان بدان مذهب بیعت کرد.

این کار بر علماء کرامی سخت تمام شد و از آن طایفه علماء بسیار بودند اما افصح ایشان امام صدر الدین علی هیصم نیشاپوری بود و ساکن و مدرس مدرسه شهر افشین غرجستان بود، قطعه اعتراض آمیز به سلطان فرستاد و خود به نیشاپور رفت. قطعه این است:

در خراسان خواجه گونه شافعی بسیار بود  
بردرهر خسروی ای خسرو(سلطان) صاحب نشان

لیک اندر هفت کشور پادشاهی شافعی  
بهترک معلوم کن تا هیچکس دارد نشان  
ورکسی گوید خلیفه شافعی مذهب بود  
حاش لله هیچ زیرک را نباشد این گمان

مذهب عباس را اندر خلافت بی خلاف  
حاجتی نبود مخالف ذکر این معنی بدان  
زو خلاف آخر چو در لب سیه صورت نیست  
در شعار صبغت الله این تصور کی توان

کی کند هرگز خلیفه جز به عباس اقتدا  
کی سزد هرگز خلاف جدّ و عم زان خاندان

پس تو باری چون پدر را خواستی کردن خلاف  
 چون نرفتی در شعار و راه دیگر خسروان  
 ورنه آن کردی و نه این در جهان خود بگذرد  
 حاجتی باری طلب کن بهر عذر آن جهان  
 تا چو هر کس با امام اهل خیزد روز حشر  
 تو در این تقلید خود تنها بمانی جاودان  
 شافعی و بوحنیفه والله این خواهند گفت  
 خوب نبود بی سبب زان در بدین، زین در بدان

صدرالدین یکسال در نیشاپور بماند، و باز این قطعه به حضرت سلطان فرستاد تا  
 او را باز طلبد:

|                                     |  |
|-------------------------------------|--|
| جلال حضر تکم غوثنا وانت غیاث        | بیمن عهدک یتیسر امرنا المکثاث                |
| غیاث خلق توئی پس کجا برند نفیر      | ز صولت فلک پیر و دولت احداث                  |
| ز خسروان جهان در جهان توئی که تراست | ز جد و عم و پدر سلطنت ترا میراث              |
| ز عالمان جهان نیز هم منم که تراست   | دعات ارث ز اجداد خفته در اجداث               |
| چو بر منابر اسلام خوانده ایم ترا    | هزار بار فزون کای بفضل و عدل غیاث            |
| ایا غیاث لدنیا و دیننا فاغث         | یغثک من هو غوث العباد یوم یغاث               |
| همیشه خانه دنیا و سقف گردون را      | ز عدل و فضل تو بادا نهاد اساس و اثاث         |
| دعای دولت تو فرض بر قوی و ضعیف      | ثنای حضرت تو قرض بر ذکور و اناث <sup>۱</sup> |

23- صدرالدین ربیعی فوشنجی:

صدرالدین خطیب پوشنگی متخلص به ربیعی شاعر دربار ملک فخرالدین از

<sup>۱</sup> - طبقات ناصری، جلد اول ص 361 - 364.

آل کرت بود. وفات وی را در سال (702 / 1302م) نوشته اند.

ملک فخرالدین پاد شاهی بود فاضل و سخن سنج و شعر دوست و علاوه بر آنکه خود شعر می گفت، قریب چهل شاعر ماهر داشت که بدربار او بودند و از همه مشهور تر ربیعی است که با اشاره ملک فخرالدین تاریخ ملوک غور را بتقلید شاهنامه در کتابی موسوم به کرت نامه منظوم ساخته بود، (تاریخ مغول) چاپ امیر کبیر ص 370 به بعد.

(توضیح: در طبقات سلاطین اسلام و معجم الانساب، جلوس امیر فخرالدین را 684 و وفاتش را 706 هـ ق ثبت کرده اند).<sup>1</sup> از (کرت نامه) و تاریخ ملوک غور اکنون اثری نیست). مرحوم فکری سلجوقی می نویسد: ربیعی بعد از دقیقی و فردوسی و اسدی شاعر بزرگی است که در قسمت شهنامه سرایی و اشعار رزمی کسی همپایه او نیست و در قسمت اشعاری از او که دستیاب نموده نگاشته است: هنگامی که ربیعی رنجیده خاطر و هراسان از ملک فخرالدین به قهستان و سپس به نیشاپور رفت، ملک او را بشوق تمام بذریعه نامه یی، بدربار خود خواست ربیعی این قطعه را به ملک فخرالدین فرستاد، قطعه:

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| سلاهی که بر قصر ادراک او       | بیفگند فکرت کمنند گمان         |
| سلاهی کز دل برد زندگی          | سلاهی کز و جان شود شادمان      |
| بران حضرت جنت آسا که شد        | ز جان بنده اش هم زمین هم زمان  |
| بران ذهن اطهر که در پیش او     | بقین شد سراسر گمان جهان        |
| بر آن طبع انور که در بذل وجود  | فزون ترز ابراست و از بحر و کان |
| بر آن شاه گیتی که در عدل و داد | چو اسکندر است و چو نوشیروان    |
| بر آن قدر بخشی که در شرق و غرب | چو او نیست یک ماهر و قهرمان    |
| بر آن کامگاری که در هست و بود  | همیدون جهان داور و کامران      |

<sup>1</sup> - فرهنگ فارسی معین، جلد ششم ص 1312 و جلد پنجم ص 585.

بر آن نامداری که مثلش ندید      زمانه یکی شاه گیتی ستان  
 بر آن شهریار جهان کز علو      چو صد سنجر است و چو صد اردوان  
 (نقل از تاریخنامه هرات)

فخرالدین در جواب مکتوبی مؤکد بسوگند و دلداری به ربیعی فرستاد تا ربیعی بهرات باز آمد. گویند علت رنجش ملک فخرالدین از ربیعی عیاشی و یله خرچی ربیعی بود. ربیعی بار دیگر بارفیقان بزمی بیا کرد و در حال مستی گفت که سلطنت را بگیرم نام همه رفیقان رادر کرت نامه بیارم که گویند شاعری از پوشنج هری باچند تن از مردمان نامی کار خطیر انجام داد. سوزنی نام شاگرد ربیعی روز دیگر قصه دوشین به ملک باز گفت. ملک ربیعی ورفقاییش را بایند گران احضار کرد همه انکار کردند، بجز ربیعی که گفت در حال مستی از این سخنان گفته شود. ملک بعضی را بکشت، بعضی را گوش و بینی برید، و بعضی رارخصت فرمود. اما ربیعی را در قلعه خیسار بزندان افکند. ربیعی در محبس چگونگی بند افتادن خود را به نظم کشید و آنرا کارنام نهاد. این چند از آن کتاب است:

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| کز در و دیوار عوانان شاه    | چند تن و شحنة زندان شاه     |
| بسته میان تنگ درون آمدند    | شسته همه چنگ بخون آمدند     |
| نه بنشستند و نه می کرده نوش | مطرب و چنگ و دف ونی شد خموش |
| در دلم آمد که بخم کمند      | بست مرا خواهد چرخ بلند      |
| بامن از آغاز یکی زان گروه   | گفت که ای کودک دانش پزوه    |
| باده مخور دست بدار از گناه  | خیز که میخواندت القصه شاه   |
| یکسره یاران هم بر خواستیم   | کار جز آن بود که ما خواستیم |
| نه دل بزم و نه تمنای می     | روی نهادیم سوی قصر کی       |
| فرکیان شاه فریدون نژاد      | وارث کیخسرو بادین و داد     |
| پشت جهانداری و روی سپاه     | وارث نام و نسب کرت شاه      |
| شاه جهان خسرو روی زمین      | وارث جمشید ملک فخردین       |
| داشت یکی بند گران ساخته     | زاهن و فولاد به پرداخته     |
| کرد مرا بسته بدان بند پای   | سر مکش از خواهش کیهان خدای  |

آن دگران را همه آزاد کرد  
 من شده بس بسته بندگران  
 بارغمم بر دل و برپای بند  
 جان من از صحبت شان در غریو  
 یکدل ازیشان بجهان شادانه  
 دیو یکی مسخره در گرد شان  
 عادت شان بستن و آویختن  
 کار همه عمر برون کوب و زور  
 گوه دوان اند و نبرد آزمای  
 ده تن از این قوم نگهبان من  
 چرخ فلک بین که چه بیداد کرد  
 راست چو کاؤس بما زندران  
 با همه غم همفسم تای چند  
 بادنس<sup>۱</sup> چند نه مردم نه دیو  
 چون دل شاه آهن و فولاد نه  
 خرس یکی لت خوره شاگرد شان  
 خصلت شان کشتن و خون ریختن  
 روی همه عمر بخیسار و غور  
 کوروانند بصنع خدای  
 وای برین حال پریشان من

مرحوم فکری تحریر داشته: که اشعار فوق را بین یادداشت های خود یافتم ولی  
 نمیدانم از کجا برداشته بودم و به گمان من از تاریخ نفیس فصیح خوافی که وقتی نسخه  
 خطی آنرا دیده بودم نقل گرفته باشم، این قصیده را نیز ربیعی به ملک فرستاد:

برد اندیشه مرا باز کجلا اعلم  
 تا چه معنی بوجود آورد از کتم عدم  
 فیض نور من وهفت اختر ازو یک پرتو  
 صدر قدر من ونه کرسی ازو یک طارم  
 گویدان شاه سکندر که خضر بیرون برد  
 ره بسر چشمه حیوان ز سویدای ظلم  
 غم زندان چه غم آخر که جهان زندان است  
 هیچ غم نیست کسی را که غم این است چه غم  
 شاه منصور ابوالفتح که در روز مصاف  
 جرّه رأیت او کوس زند با ضیغم

<sup>۱</sup> -دنس به معنی چرکین .



من ترا بندگی بودم از کی گه باز  
بی خریداری ودلالی ونخاس ودرم

زیرک اندیشه وفرخ پی وسر تیز زبان  
مقبل آیین ومبارک دم ومیمون مقدم  
به ثنای تو در اثنای سخن مستثنی  
به نژاد خود وارباب دول مستخدم  
سی ویک رفت زعمرم غرض از خر من شان  
هفته در خدمت تو چارده در بیت حرم<sup>۱</sup>  
خسروا دست میالای که از ریگ عرب  
چشمه سرزند آبش خورش از خاک عجم  
تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است  
آفریننده میان من وتو خصم وحکم  
به پناه تو گریزیم به توبه، به از ان  
گوشه دامنت آن روز بگیرییم محکم  
(یادداشت های من (فکری) شاید از تاریخ فصیح خوانی)

هم ملک با او اعتنا نکرد واو این مثنوی را به ملک فرستاد:

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| تا جورا! تخت کیانیت هست   | دست ودل ملک ستانیت هست   |
| شاه ندارد چو تو گیتی بیاد | شاه وراى توبه گیتی مباد! |
| قاعده دوده سنجر توئی      | واسطه ملک سکندر توئی     |
| دوده سنجر ز تو خواهد نوید | ملک سکندر بتو دارد امید  |

<sup>۱</sup> - ظاهراً همان خدای خانه که در رباط پی فوشنج است که ربیعی در جوار آن بدنیا آمده و تا چهارده سالگی همانجا بوده. (فکری)

تاج کیان طرف غلامان تست  
تیغ ترا برق برشک آورد  
سم سمند تو وقوع بقاع  
رای تو سرمایۀ شمس وقمر  
شمس وقمر رای ترا پیش کار  
به ز تو بر تخت کسی شاه نه  
از همه غمهای جهان رسته ام  
بنده ام آخر زچه بندم کنی  
بد نبود هرچه پسندیدمرد  
ملک ستانا ملکا خسروا  
از خود وخیسار<sup>۱</sup> یکی یاد کن  
یا به از این در کنف خویش گیر  
یا نظری کن به کله گوشه ای  
یا چو بزرگان به من اندر نگر  
یا به نعم دار مرا پای بست  
روح پدر پیر مرآشاد کن  
جان چه ستانی که جوانم هنوز  
گرچه گزیدی بایادی مرا  
آنچه ندادی مستان زینهار  
حیف بود خون کسی ریختن  
نامه باین نکته پایان رسید

چرخ روان بنده فرمان تست  
سیر تو از سنگ سرشک آورد  
خم کمند تو کلید قلاع  
تیغ تو پیرایه فتح وظفر  
فتح وظفر تیغ ترا جان نثار  
به زمنت هیچ نکو خواه نه  
گر نبود بند تو پیوسته ام  
بهرچه در بند پسندم کنی  
هان ز پسندیده خود بر مگرد  
شیر دلا قلعه گشایا گوا  
داد کن از بهر خدا داد کن  
یا ادبی کن که سر خویش گیر  
یا مددی بخش بره توشه ای  
یا چو کریمان زسرم در گذر  
یا بکرم دار مرا باز دست  
بهر خدا بنده آزاد کن  
دارم امیدی که بمانم هنوز  
جان وجوانی نه تو دادی مرا  
شاه جهانی به جهان زینهار  
کش نتوان باز بر انگیختن  
در ره طی باز بعنوان رسید

<sup>۱</sup> - خیسار قلعه ایست بر سر کوهی در غور که ربیعی در آن محبوس بود. (فکری)

پس بیر شاه فرستادمش  
 شاه جهان خسرو جمشید فر  
 نامه من خواند ز سر تاپیای  
 دوده و قر طاس و قلم خواست زود  
 گفت که ای کشتنی ناسپاس  
 تو به جهان از چه سبب زیستی  
 نیست ترا روی رهائی زبند  
 پای تو من بعد و خرنندان من  
 بند بساید پس از این پای تو  
 زنده سوی گور فرستادمت  
 از خود و از بند خیر دادمش  
 برده ز (جمشید) شمشیر و خورشید فر  
 از سر انصاف به فرهنگ و رای  
 پاسخ از این گونه بیاراست زود  
 مسخره ناکس و حق ناشناس  
 هیچ نگوئی که تو خود کیستی  
 خواه کنون گریه کن و خواه خند  
 سر نبری باز زندان من  
 چاه بود تا به ابد جای تو  
 حال همین است خیر دادمت  
 (روضت الصفاى خطی)

استاد فکری چند بیت متفرق از کرت نامه ربیعی را از تاریخ سیف بن یعقوب  
 اخذ نموده و گفته که اکنون از کرت نامه اثری نیست. امید است روزی این کتاب نفیس  
 از زوایا و خبایای هرات و غور بدست آید. از کرت نامه ربیعی:

خدایو جهان دار و شاه جهان  
 دلش شاد و کف راد و بخشنده باد  
 بخندید مانند گل در چمن  
 که یکسر همه کامرانی کنید  
 فزون زانکه ره بود بنواختش  
 زد و رویه شمشیر زرین نیام  
 قباهای دیبای چین دوخته  
 در فش و نگین و قبا و کلاه  
 بماناد تا هست دور زمان  
 رخ کامرانیش تابنده باد  
 وزان پس چنین گفت با انجمن  
 بخوشی درون زندگانی کنید  
 زهر گونه هدیه ها ساختش  
 گران مایه اسپان زرین لگام  
 چو خورشید تابان بر افروخته  
 سر پرده و خیمه و بارگاه

بدو داد و بی من گرامیش داد شب و روز در شاد کامیش داد

ریعی این شاعر عیاش تیره روز در قلعه خسیار بسال (702 یا 703 هـ ق) بقتل رسید، کس ندانست که چسان کشته شد.<sup>۱</sup>

24- مولانا ابوالقاسم،

25- مولانا ابوالفرج،

26- مولانا ظهیر الدین،

27- مولانا فصیح الدین:

استاد خلیلی در آثار هرات می نگارد: که از علمای منسوبین غور، ابوالقاسم بن محمد بن محمود بن عیسی غوری است. ایشان از احمد بن عبدالخالق وراق و محمد بن سلیمان باغندی روایت می کنند، مولانا ابوالفرج پسر ایشان از پدر بزرگوار خود روایت میکند، وفات مولانا ابوالقاسم در سال (348 هـ ق) واقع شده است. مولانا ابوالفرج نیز خدمات شایانی در عالم اسلام نموده و یکی از علمای ثقه و متدین بحساب می آیند و در سال (309 هـ ق) وفات یافته است.

و همچنان مولانا ظهیر الدین که یکی از اجلّه روحانیان بوده، به غور منسوب است. و در سنه (733 هـ ق) در گذشته است، و مولانه فصیح الدین علاء الغوری که مفتی امور شرعی بوده و در سنه (838 هـ ق) فوت شده هم از غور بوده است.<sup>۲</sup>

28- ملک الکلام بهاء الدین اوشی:

<sup>۱</sup> - ابن مطالب از کتاب «بخشی از تاریخ هرات باستان» تالیف استاد مرحوم فکری سلجوقی با تعدیل و تلخیص نقل شد. رجوع شود بدان کتاب چاپ کابل، 1362 هـ ش ص 72 تا 81. (مستمند).

<sup>۲</sup> - غوریان تالیف عتیق الله پژواک همان چاپ ص 279.

از این شاعر اطلاعات بیشتری در اختیار نبود، تنها منهای سراج یک رباعی او را در مدح سلطان قطب الدین ایبک، نایب السلطنه سلطان شهاب الدین غوری آورده است و آن رباعی این است:

ای بخشش تولک بجهان آورده      کان را کف تو کار بجان آورده  
از شرم کف تو خون گرفته دل کان      پس لعل بهانه در میان آورده<sup>۱</sup>

ملک الکلام بهاءالدین محمد اوشی را عوفی به فضایل علم و به استادی در نثر و نظم ستوده است. و گوید: جمله افضال عصر انصاف داده اند که از وی بدیهه گوی تر کسی پای بر بالای منبر نهاده است. لطایف او بسیار است. و از هندوستان مراجعت نمود و به اوش (اوش شهری بوده در ماوراءالنهر در حدود اوزجند و نساء) آمد منصب شیخ الاسلامی اوش او را مسلم شد. در مدح قطب الدین ایبک گفته است:

ای قطب آسمان که زسهم وزبأس تو      در روز رزم رستم خونخوار بشکند  
از شرم فیض قلزم موج کف تو      در وقت بزم بحر گهربار بشکند  
قطبی و آفتاب ز نور تو وام خواست      گر رد کنی ز تو دل آن یار بشکند  
بادا حیات ذات تو جفت ثبات و عز      تا آنکهگی که طاق نگونسار بشکند

رباعی در صفت پیری:

آسیب زمانه چون به رویم بر زد      سنگی به میانه سبوم بر زد  
مشکم به بهاء بخواست نفروختمش      بستد ز من و سیم به رویم بر زد<sup>۲</sup>

## 29- قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی (صاحب مقامات حمیدی)

عوفی او را در علم و فضل و مسلک قضاء و تصنیف کتب ستایش بسیار نموده

<sup>۱</sup> - طبقات ناصری جلد اول ص 415.

<sup>۲</sup> - لباب ج 1 ص 161.

و این آثار را از او ذکر کرده است: مقامات حمیدی به فارسی که بر طرز مقامات حریری است. وسیله العفات، حنین المستجیر، روضه الرضاء، قدح المغنی، الاستغاثه الی الاخوان الثلاثة، و منیه الراجی.

عوفی گفته است که اشعار او بغایت لطیف است. و نمونه چند از آنرا نقل میکند: سعید نفیسی میگوید: در باره حمیدالدین عمر بن محمد بلخی گذشته از آنچه در ص 168-169 متن لباب الالباب عوفی است در همان کتاب این رباعی بنام او آمده است:

هنگام بهار عالمی کش دارد      بستان ز گل بنفشه نغزش دارد  
اسباب خوشیهای جهان حاضر شد      خرم دل آنکس که دلی خوش دارد

عبدالقادر بن ملوکشاه بداونی در منتخب التواریخ (چاپ کلکته ج 8 ل 1868 ص 54) در باره معزالدین محمد بن سام بن حسین (599-602) پادشاه غوری که مدایح شاعران را در باره وی آورده است می گوید (قاضی حمید بلخی) می گوید:

خسروغازی معزالدین والدنیا که هست      روز هیجبا همایون رأیتش همسر ظفر  
بوالمظفر شهریار شرق، کاندلر معرکه      گوئیا دارد همای چترش اندر پر ظفر

بدین گونه قاضی حمیدالدین بلخی با معزالدین محمد بن سام بن حسین غوری رابطه داشته است.<sup>1</sup>

30 - قاضی حمیدالدین علی بن عمر محمودی

<sup>1</sup> - تکمله تعلیقات نفیسی بر لباب الالباب عوفی ص 791.

محمد عوفی او را از علماء و فضلاء کم نظیر دوران سلطنت قطب الدین ایبک معرفی میکند که در آن دولت آسایش ها دیده سلطان قطب الدین ایبک نایب الحکومه سلطان شهاب الدین غوری در دهلی بود. وبعد از شهادت سلطان مستقلاً در آنجا سلطنت نمود. عوفی نمونه های از اشعار قاضی حمید را آورده است. اینک چند بیت از قصیده که به جواب مکاتیب سعدالدین مجد الاسلام مسعود رئیس گفته است:

|                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| تا چند بارم ای ز لب ت گشته زار لعل   | آب از دودیده در غم آن آبدار لعل               |
| نی نی چو یافت با لب و دندان نسبتی    | ناقص شده است لؤلؤ و گشتست خار لعل             |
| جانا لب و دهان تو چون لعل و خاتم است | آید ز بهر خاتم بیشک به کار لعل                |
| اندر ازای آن لب و دندان که مر تراست  | عزت گرفت لؤلؤ و شد نامدار لعل                 |
| من دُر و لعل میدهم ای دوست مر ترا    | اندر و شاح در کش و اندر سوار لعل              |
| چون زاد ابر چشمم بس بی قیاس دُر      | چون داد دست صاحب بس بیشمار لعل                |
| مسعود آنکه کلکش ریزد گهر چنانک       | میریختی به هنجار از ذوالفقار لعل <sup>۱</sup> |

### 31- شمس الدین محمد بن نصیر سجزی

بنا به نوشته عوفی ابن نصیر از علماء بزرگ، فقیه، خطیب، وادیب بود. چند تالیف و تصنیف ساخته است. که از جمله کتاب (مجمع البحرین) که میان حقیقت و شریعت موافقتی داده است نوشته اوست.

عوفی می افزاید: که وقتی در سیستان از سجزی شنیدم که در مقام افتخار میگفت: شهر ما به سه چیز بر جمله بلاد ربع مسکون ترجیح دارد: شیر و امیر و شعر ابن نصیر. از اشاره عوفی بر می آید که ابن نصیر معاصر ملک تاج الدین یلدوز یکی از سپه سالاران سلطان شهاب الدین غوری و جانشین او در غزنه (602 هـ) بوده است.

<sup>۱</sup> - باب ج 1 ص 172.

و این رباعی در حضور ملک تاج الدین یلدوز گفت:

شاهها باید کز تو دلی کم شکند      لطف تو هزار لشکر غم شکند  
اندیشه به کار دار کاندس سحری      یک آه هزار ملک بر هم شکند

نمونه های از اشعار او:

یک سحر بر دل ما باد صباى بفرست      درد مندیم ز هجر تو دوایی بفرست  
گر سزاوار گل روضه وصل تو نه ایم      آخر از باغ جفاهات گیاهی بفرست  
قصه و غصه مارا تو جواب نعمی      گرمی گویی پیغام، به لایی بفرست  
گرو لای تو همی جز به بلا نتوان یافت      دل رضاداد، برو باز بلایی بفرست  
بندگانیم به نادانی در خطه فسق      گرچه بر خط خطائیم عطایی بفرست  
دارد از تو نظری شمس گدایی و ترا      چه زیان دارد مقصود گدایی بفرست

نمونه دیگر: که به احتمال قوی مولانا جلال الدین محمد بلخی از آن اقتفاء کرده است و غزل مولانا خیلی مشهور شد که این یک بیت از آن است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر      کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

ابن نصیر گفته بود:

دیدار تو خدایا! چندانم آرزوست      کز بهر آن مفارقت جانم آرزوست  
جانان فدای جان نتوان کرد زان سبب      جان میکنم فدا چو زجانم آرزوست  
با صد فدای جان نبود وصل او گران      ارزانم آرزوست بس ارزانم آرزوست  
دوری و درد بود غذای من و کنون      مردم ز درد دوری در مانم آرزوست



درمان من تویی ز تو دوری چه میکنم  
 درمان از تو از تو چه درمانم آرزوست  
 تاکی ازین ترهد ما در صبح عشق  
 وجد و سماع و نعره مستانم آرزوست<sup>۱</sup>

### 32- حکیم مجدالدین سندلی

عوفی می نویسد: که وی افتخار حکماء و در شعر و ادب بی نظیر بود. و حتی او را بر ازرقی و انوری و معزی و برهانی ترجیح داده و می گوید: دیوان اشعاری دارد که از اول تا آخر جمله مختار است. و قصیده از او را در مدح پهلوان جهان ضیاءالدین قاضی تولک غور آورده اینک ابیاتی از آن قصیده:

ای چو دل رفته زما، چون جان بر ما آمده  
 همچو دل زین روی جان را برتوسودا آمده  
 هم چو گل نازک، چوریحان خرم، از من رفته باز  
 همچو نرگس شوخ و همچون لاله رعنا آمده  
 من چو مجنون یا چو وامق رفته از دل صبر و هوش  
 تو سوی من همچو لیلی یا چو عذرا آمده  
 وز برای استماع شعر من بنده توباز  
 پیش تخت پهلوان شاه والا آمده  
 صدر عالم آن ضیاءالدین که اندر مدح او  
 این طلوع مطلع مطبوع غرا آمده  
 ای جهان را از سنانت نقش آرا آمده

<sup>۱</sup> - باب ج 1 ص 208 با اندک تصرف.

وزمعالی آستانت چرخ اعلی آمده  
 قوت اسلام<sup>۱</sup> اندر هند تا آید به فعل  
 صورت اقبال تو دین را هیولا آمده  
 در بیان سر معقولات جزوی لاجرم  
 خاطرت رشک روان ابن سینا آمده<sup>۲</sup>

### 33- لطیف الدین زکی مراغه ای

عوفی در جلد دوم لباب الالباب صفحه 507 او را به معرفی گرفته و نمونه اشعار او را آورده است: و در مواضع دیگر نیز به مناسبت های از او ذکری کرده است. سعید نفیسی در تکملة تعلیقات خود بر لباب الالباب عوفی می نویسد: بدآونی در باره معزالدین محمد بن سام بن حسین (599-602 هـ) پادشاهی غوری که مدایح شاعران را در حق او آورده چنین می گوید: ومولانا زکی مراغه ای در مدح او می گوید:

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| شاه معزالدین کز دولت اوست | همچو گلدسته فلک بسته میان |
| رفت بر تخت چو گل در وقتی  | که فلک برد خور اندر میزان |
| آنکه در آتش قهرش بد خواه  | جان شیرین بدهد شکر سان    |
| شکر دین و گل دولت را      | باهم آمیخت سپهر گردان     |
| یارب این گل شکر دولت دین  | سبب صحت عالم گردان        |

پیدا است که این قطعه را زکی مراغه ای در جلوس معزالدین در 599 هـ سروده است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - قوت الاسلام اشاره یی است لطیف به مسجد قوت الاسلام دهلی که به حیث اولین بنای اسلامی توسط سلاطین غور

اساس گذاری شد. (مستند)

<sup>۱</sup> - لباب ج 2 ص 478.

<sup>۲</sup> - تکمله بر تعلیقات سعید نفیسی ج 2 لباب الالباب عوفی ص 795.

## 34- خواجه صفی الدین محمود وزیر:

در عهدی که سلطان‌شاه خوارزم بمرو تخت گاه ساخت و لشکر بدهانه شیرسرخس آورد، و سرحدات غور را تهدید میکرد، رسولی بدربار غیاث الدین فرستاد برای آنکه مقصد سلطان شاه را معلوم کرده باشند، بزمی مهیا کرده، مجلسیان و سفیر را شراب خوراندند، و خاصه سلطان غیاث الدین غوری آب انار شیرین در پیاله خاص میریختند، سفیر در حال مستی این رباعی را گفت و از مطربان در خواست:

زان شیر که باشیر دهانه است مقیم      شیران جهان از او هراسند عظیم  
ای شیر تو از دهانه دندان بنمای      کاین ها همه در دهان شیرند زبیم

چون مطرب در نواشد، گونه سلطان متغیر و ملوک غور متأثر گشتند. خواجه صفی الدین محمود از سران وزرای درگاه بود و در ظرافت و طراوت آیتی و طبع نظم داشت، و شعر نیکو گفتی، برپای خاست و در جواب رسول این بیت از مطرب بخواست:

آن روز که ما رأیت کین افرازیم      وز دشمن مملکت جهان پردازیم  
شیری زدهانه گر نماید دندان      دندانش بگرز در دهان اندازیم

سلطان غیاث الدین بغایت خوش طبع گشت و او را بانعام و افروتشریفات گرانمایه مخصوص گردانید و جمله ملوک او را بنواختند.<sup>1</sup> از اشعار این وزیر بیشتر از این چیزی نیافتیم.

## 35- عمر سراج تولکی:

<sup>1</sup> - همان اثر، همان جلد ص 365.

سلطان جهان سوز، قلعه تولک را بعد از شش سال بگرفت. شاعری بود در حصار تولک، اورا عمر سراج گفتندی، در وقتیکه جنگ با آخر می شد، و قلعه تولک بصلح فتح می گردید، این بیت بگفت، لایق بود آورده شد:

بر اسپ نشسته یی ورلک فولک مقصود تو تولک است اینک تولک

وبزبان ایشان بالا دوانیدن وبنشید دانیدن اسپ را ورلک فولک گویند رحمهم الله.<sup>۱</sup>

### 36- خواجه جمال الدین خازنچی تولکی:

در وقت حملات مغول در قلعه تولک، ملک مبارزالدین حبشی نیزه ور امیر بود. در خراسان و خوارزم مثل او نیزه وری نبود. بارها می گفت: اگر بروی زمین بر پشت بازخسیم وچوبی بدست گیرم، چهار مرد نیزه ور را از خود دفع کنم. وی اول در نیشاپور به کفش دوزی میپرداخت. این حبشی چند بار حملات مغول را بر تولک دفع کرد. در (618 هـ ق) فیقونوین داماد چنگیز خان، با چهل هزار سوار بیای قلعه تولک آمد، حبشی نیزه ور ازومالی قبول کرد، آن مال را بر تولکیان بخش نمود و باز بزور از آنان پس گرفت. مردم از وی روی گردان شدند. خواجه امام جمال الدین خازنچی درین معنی رباعی لطیفی سرود که این است:

گفتم: حبشی نیزه ور این خسران چیست؟

بر تولکیان شکنجه وزندان چیست؟

گفتا: که منم کفشگر و فیقوسگ.

سگ داندو کفشگر که در انبان چیست.<sup>۲</sup>

### 37- اختیارالدین علی شبیانی:

<sup>2</sup> - طبقات ناصری، تالیف منهاج سراج جوزجانی با تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد اول ص 347.

<sup>1</sup> - طبقات ناصری تالیف منهاج سراج جوزجانی، با تصحیح عبدالحی حبیبی جلد دوم ص 133-134.

به قول عوفی اختیارالدین روزبه شیانی از افراد ملوک جبال و امجاد شاهان صاحب اقبال بود و از علم و فضل و ادب و شاعری نصیبی وافر داشت. نام وی علی و نام پدر او روزبه است. بهاءالدین سام بن عزالدین حسین (544 - 545 هـ) برادر سلطان علاءالدین را مدح کرده است. عوفی میگوید: او را قصاید است و ما بیتی چند از هر قصیده بیاریم:

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| زبرج حمل خسرو علوی اجرام    | نظر کرد زی حیز سفلی اجسام   |
| ازان یک نظر کل اجسام سفلی   | منور شده باز چون علوی اجرام |
| مؤثر شود در زمین نور خورشید | چو عون شهنشاه در شرع اسلام  |
| بهای دول شاهی جمشید رتبت    | خداوند عالم شهنشاه دین سام  |
| نهد عشرتش زخمه در دست زهره  | کشد هیبتش خنجر از چنگ بهرام |
| ایا خسرو کانتھای جلالت      | نگنجد همی هیچ در حد اوھام   |
| زایام نالم به پیشت ولیکن    | نخستین زطالع پس آنکه زایام  |

بیتی چند از قصیده شکار گاه:

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| مرا در نعت این سقف معلق   | مرا در وصف این جرم مدور   |
| به دریای تفکر عقل فیاض    | شده غواص معنی های مضمّر   |
| ندا آمد سوی شمس ضمیرم     | ندای دلپذیر و روح پرور    |
| که ای مقصود موجودات شیان  | که ای مقبول ابراهیم آزر   |
| اگر خواهی مراد هر دو عالم | که گردد مر ترا یک یک میسر |
| همی باید خرامیدن به تحقیق | به عزم صید شاه هفت کشور   |
| بهاءالدین والدینا ملک سام | خداوند فلک قدر ملک فر     |
| به دور عدلش اندر آتش و آب | مکان سازند ماهی و سمندر   |

سمندر را غذا آید ز دریا چو ماهی را مفرح گردد اخگر<sup>۱</sup>

### 38- وزیر ابوبکر عمر ترمذی:

فخر الملک مویدالدین ابوبکر عمر ترمذی وزیر ملک الجبال شمس الدین بن ملک فخر الدین مسعود بامیانی بود. ملک شمس الدین تا سال (586 هـ) در بامیان حکومت داشت. عوفی این وزیر را به بزرگی و طبع منیر ستوده و گوید که او را دیوان مدایح است که اکثر این افاضل که اسامی ایشان در این مجموعه مذکور است در مدح او از رگ اندیشه خون چکانیده اند. و سپس این رباعی را از اشعار او می آورد:

|                                |   |
|--------------------------------|---|
| ابرا! ز تو گر کسی حکایت کردی   | طوفان گفتمی، گرنه عنایت کردی              |
| مقصود تو گر غرق زمین بود از آب | خود چشم من این مهم کفایت کردی             |
| گرهمچو گل است سحاب رخ ترکمی    | ماننده سبزه خاک منبر کنمی                 |
| ای کاش، مرا چو سبزه عمری بودی  | تا هر سالی ز خاک، سربر کنمی. <sup>۲</sup> |

### 39- وزیر علاءالملک ابوبکر احمد الجامجی:

عوفی در وقتی که احمد جامجی امیر اسفزار بوده به حضرت او رسیده و دربار او را مجمع علماء و افاضل نوشته و او را شخصیتی معرفی میکند که علماء را بسیار دوست میداشته و بدان افتخار می ورزیده است به قول عوفی وی از تاجیکان شجاع بود. و سلطان قطب الدین ایبک که (588 - 607 هـ) در دهلی سلطنت نمود وزرات ممالک غور و فیروزکوه و امارت اسفزار را به وی تفویض نموده بود. عوفی او را شاعر بدیهه سرا

<sup>۱</sup> - لباب جلد اول ص 58 - 60.

<sup>۱</sup> - لباب جلد اول ص 99 - و تعلیقات قزوینی ص 586.

معرفی کرده و میگوید وقتی که وزیر سیستان (نام ناحیتی است در سند) مقرر شد این رباعی را سرود:

ای دوست مرا درد تو از درمان به      یک ساعت دیدار تو از صد جان به  
از سبب زنخدان تو یک شفتالو      نزدیک من از هزار سیستان به

و هم او فرماید:

هر چند چو من هزار عاشق هستم      کس را نرسد دست به زلف شست  
جز زهره کرا زهره که بوسد پایت      جز یاره کرا یاره که گیرد دست.<sup>1</sup>

#### 40 - وزیر علی بن احمد جامجی:

مجد الملک بهاءالدین علی بن احمد جامجی پسر علاءالملک صاحب ترجمه سابق است بنا به شرحیکه عوفی ایراد کرده این وزیر در دوره جانشینان سلطان شهاب الدین غوری یعنی در سلطنت سلطان شمس الدین التتمش و ناصر الدین قباچه (حدود 602 - 625 هـ) شخص مقتدری بوده و بسیاری از بلاد هند را فتح کرده است و عوفی خود در عید سال (617 هـ) به مناسبت فتوحات وی خطبه بلیغ ایراد کرده بوده و دو بار به ظن آنکه استقلال طلبی دارد او را به حبس انداختند و باز رها کردند. حمید قهندوزی در وقتی که احمد جامجی به دهلی می آمد و در اثر بخشش های که کرده بود در خزانه اش نقد نمانده بود این رباعی را به امید انعام یافتن سروده تقدیم داشت:

<sup>1</sup> - لباب جلد 1 ص 100 و تعلیقات قزوینی ص 586-587.

ای قاعده دست تو زر بخشیدن  
 روزی صد ره چو آب گردد خورشید  
 چه زر؟ که به گنج ها گهر بخشیدن  
 از شرم کف دست تو در بخشیدن  
 او نیز در بدیهه گفت:

زین پیش زما بود اگر بخشیدن  
 اکنون چودل و خزینه پر گشت و تهی  
 هر بیستی را خانه زر بخشیدن  
 مائیم و زبان و کیر خر بخشیدن.<sup>1</sup>

#### 41 - جمال الدین محمد بن نصیر:

عوفی او را صدر اجل افتخار الملک افضل عصر قطب فلک بزرگی و ماه سپهر  
 بزرگواری خوانده و دارای فضایل و هنر های بی نظیرش می شمارد وی می افزاید  
 که سالها در دولت ملوک جبال (سلاطین غوری) خصوصاً سلطان سعید  
 (غیاث الدین محمد سام غوری) قوی حال و خوش روزگار بود و تالیفاتش چون نسیم  
 شمال مقبول و جان افزاست و کتاب (مجلس آرای شهابی) که به احتمال قوی بنام  
 سلطان شهاب الدین غوری اهدا شده بوده ازان جمله است. سپس عوفی چند نمونه  
 از اشعار ابن نصیر را می آورد:

گل که شایان باده بود رسید  
 جنگ لاله گذشت و لشکر گل  
 آمدن وعده داده بود رسید  
 گرچه پستر فتاده بود رسید  
 سرو آزاده بهر سوسن راست  
 منتظر ایستاده بود رسید  
 آرزو بیش از این به سیر خواه  
 کانچه یزدان نهاده بود رسید.

در مدح سلطان شهید شهاب الدین غوری گوید:

<sup>2</sup> - باب جلد 1 ص 10.



خداوندی، شهی، گیتی ستانی      که شاهان جهانش بند گانند  
 گهی آثار او در هند بینند      گهی فرمان او در روم خوانند  
 چو خصمان را ز بأس او یقین شد      هم از هستی خود اندر گمانند  
 گهی در خدمتش قایم چو تیر اند      گهی نالان زبیمش چون کمانند  
 ندارند از جنایت مجرمان باک      اگر از رحمت و عفوش بدانند

در قصیده گوید:

آن مظفر کامگارو آن موید نامدار  
 آن مکرم شهریارو آن مبارک پادشاه  
 عالمی در صدر مسند لشکری در خم زین  
 آسمانی در قبا و آفتابی در کلاه  
 آنکه حلم طبع او وقت طلوع آفتاب  
 ز درخ دارد که خجلت کوه رامانند گاه  
 آخر ماه از شعاع روی او پنهان شود  
 اول مه رخ نماید سر فروافکنده ماه  
 فرط عدلش آهوان راپاسبان خواهدز شیر  
 فیض اقبالش ز سنگ خاره رویانند گیاه  
 وربدان لذت عفوش که چند وتا کجاست  
 هر زمانی تازه گردد مهر عاصی بر گناه  
 بر بساط بارگاه و ساحت درگاه اوست  
 گاه قیصر بارخواه و گاه خاقان داد خواه  
 وهم اوراست:

چو صاحب سخن زنده باشد سخن  
یکی را بود طعنه در لفظ او  
چو صاحب سخن مرد، آنکه سخن  
زهی حالت خوب صاحب سخن  
رباعی:

ای لطف تو در خامه تقدیر هنوز  
خون دل من مخور که خونی گردی  
حسنت نشده تمام تصویر هنوز  
ناشته لبی چون شکر از شیر هنوز.<sup>1</sup>

#### 42 - شیخ احمد غوری:

یکی از صاحب‌دلان خطه غور، شیخ احمد غوری است. وی معاصر سلطان کبیر سنجر سلجوقی است. سلطان سنجر سلجوقی از سال (511 تا 552 هـ.ق) سلطنت کرده است. پیشوای بزرگ اهل عرفان و ادب شیخ فریدالدین عطار حدود (540 فوت 618 هـ.ق) در کتاب (مثنوی منطق الطیر) خویش حکایت جالب و ماجرای آموزنده عرفانی را که میان شیخ احمد غوری و سلطان سنجر سلجوقی بوقوع پیوسته است، بنظم آورده است. در صفحه 313 از تعلیقات استاد حسن قاضی طباطبائی که بر منطق الطیر کرده نگاشته است، شیخ غوری: هویت این شیخ بدست نیامد، بهر حال ضروری می‌دانیم حکایت شیخ غوری با سلطان سنجر سلجوقی را همان طوری که عطار گفته است اینجا نقل نمائیم:

شیخ غوری آن بکلی گشته کل  
از قضا میرفت سنجر باشکوه  
شیخ گفتش بی سرو و بی پاهمه  
گرتو مارا دوست داری بردوام  
ور تو مارا دشمنی نه دوستدار  
گر تو زیر پل در آئی یک نفس  
رفت بادبو انگان در زیر پل  
گفت زیرپل چه قوم انداین گروه  
از دو بیرون نیست حال ماهمه  
زود از دنیا بر آریمت تمام  
زود ازدینت بر آریم اینت کار  
وارهی زین طمطراق وزین هوس

<sup>1</sup> - لباب ج 1 ص 106 به بعد.

دوستی و دشمنی ما بین  
 سنجرش گفتا نیم مرد شما  
 نی شما را دوستم نه دشمنم  
 از شما هم فخر وهم عاریم نیست  
 همت آمد همچو مرغ تیز پر  
 گر پیرد جزبه بینش کی بود  
 سیر اوزافاق هستی بر تراست  
 پای درنه خویش رارسوا بین  
 حب و بغضم نیست در خورد شما  
 رفتم اینک تا نسوزد خرمنم  
 با بد و نیک شما کاریم نیست  
 هر زمان در سیر خود سر تیز تر  
 در درون آفرینش کی بود  
 کوز هشیار یومستی بر تراست<sup>1</sup>

### شاهان و شاهزادگان شاعر غوری:

طوری که قبلاً نیز متذکر شدیم، شاهان و شاه زادگان غوری عموماً شخصیت های دانشمند علمدوست، ادیب، شاعر و فاضل بودند. و در پرورش علماء و فضلاء و ترقی فضل و دانش، کوشش فراوان داشتند. اما با کمال تأسف، حوادث ناگوار حمله مغولان و حشی، آثار آنان را بیر حمانه نابود کرد، و ما اکنون با نمونه های اندکی از آن آثار در خلال تاریخ بر میخوریم که نمایانگر سیر نهائی تکامل شعر دری و اوج پختگی آن در دربار غور و حتی در میان خاندان سلطنت غوری است.

### 43- سلطان علاءالدین جهان سوز غوری

سلطان علاءالدین جهان سوز، شاعر بزرگ این خاندان که عوفی دیوان شعر او را در کتابخانه سمرقند دیده بود، هنگامی که در دست سپاهیان سنجر سلجوقی گرفتار شد تخته بند آهن آوردند، تا بر پای او نهند فرمود که: بخدمت سلطان سنجر بگوئید که بامن آن کن که من با تو اندیشیده بوم و تخته بند طلائی مهیا گردانیده بوم تا مقدار سلطنت و حرمت تو موفور ماند. چون عرضه افتاد، همان تخته بند طلائی را بر پای او نهادند و او را

<sup>1</sup> - منطق الطیر عطار نیشاپوری به تصحیح و تعلیق و تحشیه دکتر محمد جواد مشکور ص 174 چاپ تهران 1373.

برشتر نشانند. چون سلطان لطافت طبع و شهامت عقل علاء الدین را بسیار شنیده بود علاء الدین را دیگر روز و یا بعد از چند روز، طلب کرد و آزاد گردانید و اعزاز کرد و یک طبق گوهر ثمین بخشید. علاء الدین این رباعی بر بدیهه بگفت:

بگرفت و نکشت شه مرادر صف کین  
هر چند بدم کشتنی از روی یقین  
بخشید مرا یک طبق دُرِ ثمین  
بخشایش و بخشش چنان باد و چنین

سلطان سنجر او را حریف و ندیم فرمود. هیچ مجلس عشرت بی حضور او نبود. تا روزی سنجر بر تخت نشسته و پای فروهشته بود، نظر علاء الدین بر خال کف پای او افتاد بر خاست و این رباعی بگفت:

ای خاک در سرای تو افسر من      وی حلقه بندگی تو زیور من  
چون خال کف پای تو بوسه زنم      اقبال همی بوسه زند بر سر من

سلطان سنجر تخت غور او را باز فرمود و تمامت گله های اسپ و رمه گوسپندان خاص و گله اشتران فرمود تا به علاء الدین سپردند و فرمود تو برادر منی! ...<sup>۱</sup>  
محمد عوفی در لباب الالباب مینویسد: «او را (سلطان علاء الدین) اشعار پادشاهانه است و لطایف ملکانه و شعر او مدون است و دیوان او و دیوان سلطان اتسز (خوارزمشاهی) در یک جلد در کتابخانه پیر دوات دار سمرقند مطالعه افتاده است...  
و اشعار او از غایت لطافت شهرتی دارد، در اطراف بلاد هند و دیار غزنی اما بدین قدر  
اقتصار افتاد.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - طبقات ناصری جلد اول ص 347.

<sup>۲</sup> - لباب الالباب تالیف محمد عوفی جلد اول ص 39 چاپ 1335 تهران.

جهان داند که سلطان جهانم  
علاءالدین حسین ابن حسینم  
چراغ دوده عباسیانم  
که باقی باد ملک جاودانم...

نمونه دیگر:

آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را  
آنم که هست جور ز بدلم خزانه را...

اشعار سلطان علاءالدین جهانسوز در فصل دوم به طور کامل ذکر شده است  
در اینجا لازم به تکرار نیست.

#### 44 - ملک تاج الدین نمرانی:

در طبقه 17 ذکر العشرون جلد اول طبقات ناصری آمده که دختر این ملک  
در حباله سلطان غیاث الدین محمود بود، مادر سلطان بهاء الدین سام.  
عوفی در لباب الالباب او را ستوده و گوید: «ملک معظم تاج الدین تمران شاه  
شاهزاده و گوهر آزاده هم نسبتی عالی وهم کرم متوالی داشت و با علو نسب  
و سمو حسب شعری... و اشعار آبدار او بسیار است و تمامت بر خاطر نبود و اما رباعی چند  
در قلم آمد:

لرزان تنم از باد ستیز غم تست  
مگذار دلا! که خاک خواری گیرد  
سوزان دلم از آتش تیز غم تست  
صحرای دلم که آب خیز غم تست  
آیا بینم به خدمت باری در  
خود را به شروع خوشترین کاری در  
یکبار دگر نشسته با هم دوبدو  
بی هیچ سوم، به چهار دیواری در  
هرگز چو منی عاشق و مدهوش که دید؟  
آزاد چو بنده حلقه در گوش که دید؟  
بادل گفتم: دمی فراموشش کن  
دل گفتم: دلی زجان فراموش که دید؟

در معنی شکار سلطان غیاث الدین گوید:

هر روز چنین شاهانه کاری میکن  
بر چه رة ایام نگاری میکن

بر تخت بخرمی شرابی میخور  
درباغ به خوشدلی شکاری میکن

تمران ولایتی است از غور، در شعاب کوه اشک که یکی از جبال خمسۀ غوراست. (طب ص 36) وتاج الدین تمران از جانب سلاطین غور خصوصاً سلطان غیاث الدین غوری حکمران آن ولایت بوده است. (طب ص 84) ودختر او ملکہ معزیه زوجۀ غیاث الدین محمود بن غیاث الدین غوری ومادر سلطان بهاءالدین سام وشمس الدین محمد است وسابق رسم بوده است که اسم والی ولایتی وملک ناحیتی را به اسم آن موضع اضافه میکردند.<sup>1</sup>

سید ظهیرالدین سرخسی در قطعۀ کنیزک بکر از او خواست:

دارم طمع ز لطف تو ناسفته گوهری      زیرا بسی گهر به مدیح تو سفته ام

ملک تاج الدین کنیزک هندی با این قطعۀ باو فرستاد:

چون بالماس طبع دُرسفتی      دُر ناسفتۀ فرستادم  
قوتت ده خدای عزوجل      که زبی قوتی بفریادم

قضا را کنیزک در نزد سید در گذشت، ملک تاج الدین این دوبیت فرستاد:

علوی کافران هندی را      زود ز اسلام سیر خواهی کرد  
پدرت غزو کردی از شمشیر      تو غزا هم به ک... خواهی کرد

وسید ظهیر الدین سرخسی در پاسخ ملک تاج الدین تمرانی نوشت:

وعده، کرده، مراشاهها      سخن دور ودیر نتوان کرد  
به یقین غزو کافر ماده      جز به شمشیر ک... نتوان کرد

<sup>1</sup> - باب الالباب جلد اول ص 51 - تعلیقات محمد قزوینی بر لباب ص 573.

(باب الالباب ج 1 ص 138)

#### 45- غازی علاءالدین ابو علی:

تکنا باد (شهری معروفی بود در حوالی قندهار کنونی) موضعی است که سبب برافتادن آل محمود سبکتگین به منازعت و ضبط آن شهر بوده است، بدست سلاطین غور، و سلطان غازی علاءالدین (ابوعلی داماد سلطان غیاث الدین محمد) رباعی بگفت و نزدیک خسرو ملک بن بهرام شاه فرستاد:

اول پدرت نهاد کین را بنیاد      تا خلق جهان جمله به بیداد افتاد  
هان! تاندهی ز بهر یک تکنا باد      سر تاسر ملک آل محمود به باد<sup>۲</sup>

#### 46 - ملک ناصرالدین غوری:

منهاج سراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری به ملک ناصرالدین یکی از شهزادگان غوری حال تزویج یکی از اقربای خود را بنظم عرضه داشت و از وی اسپی التماس کرد، ملک ناصرالدین جواب آنرا باقلم خود بر پشت قصه نوشت:

انشاء الله غم زدلت رفته شود      و آن دُر گران بهائی تو سُفته شود  
اسپی که زمن خواسته عذری نیست      با آن اسپ بسی عذر دگر گفته شود

منهاج سراج را اسپیی زرده سه ساله فرستاد تنگ بسته به تاریخ (618 هـ) سال عبور چنگیز از رود جیحون.<sup>۳</sup>

<sup>2</sup> - تعلقات عبدالحی حبیبی بر طبقات ناصری تعلیق نمبر 55 ث 384.

<sup>1</sup> - طبقات ناصری ج 1 ص 296.

<sup>2</sup> - طبقات ناصری ج 1 ص 339 - 340.

## 47- ملک شمس الدین امیر غور: (شمس و ضیاء)

ملک ضیاء الدین امیر کابل به منظور تهدید این رباعی را برای شمس الدین  
امیر غور فرستاد:

غوری بچه یی بکین کابل برخاست      با همچو منی سخن بخواهد آراست  
تو شمسی ومن ضیاء وداند همه کس      کاوردن شمس برفلک کار ضیاست

ملک شمس الدین این جواب را برای او فرستاد:

ای بیخبر از خویش نگه کن چپ وراست  
با همچو منی خصومت از بهر چه خاست

من شمس وتوضیاء وداند همه کس  
کز شمس بود هرچه در آفاق ضیاءست<sup>1</sup>

در روشنی شمس و ضیاء آهسته، آهسته این فصل را در همین جا ختم می کنیم  
و نقد تحلیل ادبی فصل هذا را اولاً به قضاوت خوانندگان عزیز باز میگذاریم و ثانیاً  
بفرستی که انشاء الله تعالی بعد از این مارا دست دهد و میسر گردد.

و اما در آخر ناگفته نباید گذاشت که در دوران حکومت سلاطین غوری  
آل کرت که از نیمه اول قرن هفتم تا اواخر قرن هشتم (643 - 783 هـ) در خراسان  
حکومت کردند و پای تخت شان همواره هرات بود. چون خود آنان عالم و ادیب  
و شاعر بودند. علماء و ادباء و شاعران را بی نهایت قدر میکردند. و در بار آنان مرجع  
و مجمع دانشمندان و سخن سرایان بود که از آنجمله میتوان از این شخصیت های گرامی  
و نامی، نام برد. مولانا سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (متولد 722 متوفی 792 هـ)  
که آثار او در صرف، نحو، تفسیر، منطق و معانی شهرت جهانی دارد. مختصرالمعانی

<sup>1</sup> - گنجینه لطایف ص 69 گردارندهم، فرداد. بکوشش محمد حسین تسبیحی تهران 1366.



مطول و شرح کشف از آن جمله است. شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی متوفی (791 هـ) عارف معروف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی متولد (681 هـ) معروف به سیفی صاحب تاریخ نامه هرات. تاریخ تالیف (718 - 721 هـ).

خواجه قطب الدین یحی متوفی (740 هـ) قاضی جمال الدین محمود امامی (782 هـ). خواجه معین الدین محمد جامی متوفی (783 هـ). خواجه ضیاء الدین جامی، مولانا وجیه الدین نسفی. مولانا مظفر هروی متوفی (767 هـ). امامی هروی متوفی (676 هـ) شاعر معروف. ابن حسام هروی متوفی (737 هـ). حسن متکلم متوفی (676 هـ).

وبالآخره قطعه سرای معروف شعر دری فخر الدین محمود مشهور به ابن یمین فریومدی متولد حدود (685 هـ) متوفی (769 هـ). که گویند: ابن یمین در آخرین دم حیات سروده بود:

|                                   |                               |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| منگر که دل ابن یمین پر خون شد     | بنگر که ازین سرای فانی چون شد |
| مصحف بکف و چشم به ره وروی به دوست | با پیک اجل خنده زنان بیرون شد |

برای تفصیل رجوع شود به تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد) چاپ پاکستان 1386 ص 183. و کتاب چهره های شگفت انگیز تاریخ تالیف عبدالشکور (حکم). انتشارات الازهر 1379. زیرا پرداختن به این موضوع به صورت مفصل و تحقیق پیرامون تاریخ سلاطین غوری آل کرت تالیف جداگانه بی را ایجاب میکند. و آنرا میگذاریم به فرصتی که ان شاء الله بعد از این دست دهد.



## فصل چهارم

### مدنیت باشکوه دوره درخشان غوریان

غور تاریخی آن چنانکه از نقطه نظر سیاست و اداره به پیشرفت های نهائی خود نایل آمده بود، که امپراطوری اسلامی غور، هم از لحاظ وسعت قلمرو وهم از نقطه دید دوره ممتد حاکمیت آن در تاریخ مملکت ما و تاریخ جهان کم نظیر می باشد. از دیدگاه سایر ترقیات در علوم و فنون و مظاهر تمدن و تجمل آن عصر و زمان به نقطه اوج و قلّه شامخ ترین و آخرین خود قرار داشت.

ولی متأسفانه هنگامی که غور در معرض خرابکاری ها و ویرانگری های چنگیز و سپاه مهاجم و وحشی مغول قرار گرفت، بحدی که میتوان گفت، بیشتر تبه کاری های چنگیز در این سرزمین واقع شد، زیرا مردم غور و غرجستان و تولک و خیسار و سیفروود و فیروزکوه و غیره شهرهای غور باחס سلحشوری که از نیاکان خود به ارث برده بودند در مقابل سپاه مغول تاپای جان و تا آخرین نفر مقاومت میکردند که شکست های چنگیز در غور، زبان زد غالب مؤرخان آن زمان است. از آن هنگام غور به کلی ویران شد، و آن مدنیت پر جلال باخاک یکسان گردید. ک افسانه آن اندک، اندک در کتابها یافت

میشود. دو شاهد قوی از آن عصر یکی مسجد جامع هرات و دیگری منار جام در غور است که هم اکنون بعد از صدها سال از آن مدنیت بزرگ نمایندگی دارند. اکنون در این فصل از وضع شهر سازی و مسکن، معادن و صنایع، و ضرب مسکوکات و اسلحه سازی، و تجارت و زراعت و مالداری بطور خلاصه آنچه در غور قدیم مروج بوده است بحث مختصری خواهیم داشت.

### 1- شهر سازی و مسکن:

در این ساحه غور قدیم و تاریخی پیشرفت زیادی کرده و به منزل کمال خود رسیده بود که در اثر آن دارای شهرهای مجلل و بزرگ و قلعه های مستحکم و قصرهای باشکوهی بود. حمدالله مستوفی در نزهه القلوب خود جای که درباره ربع هرات معلومات میدهد، می نویسد: (...و در عین حکومت ملکان غور در (هرات) دوازده هزار دکان آباد بوده و شش هزار حمام و کاروان سرا و طاحونه و سیصد و پنجاه ونه مدرسه و خانقاه و آتشیخانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است). کتاب بحیره این قول نزهه القلوب را تأیید میکند و برخی از سیاحان اروپا هم در سفرنامه های خود از این قول متذکر گردیده اند. که ذکر همه آن بطول می انجامد.<sup>1</sup>

اسفزاری در روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات می نویسد: (دیگر از عمارات وی (سلطان غیاث الدین غوری) حمامی بود در جوار خندق حصار بوضع غریب و طرح بدیع که مثل آن هیچکس، هیچ جا نشان نمیداد و در جانب شرقی حصار کشکی عالی بناء کرد و از پای حصار تا سر چهارسوی بازاری بادو کاروان سرای ساخت و در جوار باغ سفید خانقاهی بزرگ با تمام رسانید، و آسیا و اسباب بسیار از خالص اموال

<sup>1</sup> - جغرفیای تاریخی غور به نقل از «غوریان» پژواک، ص 183 چاپ پوهنتون کابل 1360 غزیز احمد پنجشیری.

خود بر آن وقف کرد و حالا بعضی از این ها موجود است و بعضی معدوم و هر بلده و بقعه و خطه که در تصرف او بود، عمارت لایق حال فرمود).<sup>۱</sup>

شگوفائی صنعت معماری در غور در زمان دوسلطان بزرگ غور یعنی غیاث الدین و شهاب الدین مییاشد و در این وقت نهضت های عمرانی در گوشه و کنار امپراطوری غور اوج میگیرد، و سلاطین به ساختن بناهای مختلف و اماکن مقدسه مانند مساجد، مناره ها، بازارها و کاروان سراها، حمام ها و قصرها می پردازند. قسمت اعظم این بناها در افغانستان، ایران و هندوستان و آسیای مرکزی انجام پذیرفته است. یک تعداد از این آثار و ابنیه، عالی و با شکوه تا اکنون از دست برد زمانه و سیل حوادث بشری مانند حملات چنگیز و تیمور و غیره در امان مانده است.<sup>۲</sup>

وما بیاری الهی در فصل دیگری در مورد بقایای آبدات تاریخی غور بحث خواهیم کرد. از خلال نوشته های مؤرخین شهرها و قلعه های ذیل را می توان به عصر غوریان مربوط دانست:

### الف: فیروزکوه:

فیروزکوه، باشکوه ترین، مستحکم ترین و مشهور ترین شهر غور بود و بزرگترین مرکز سیاسی شاهان غوری محسوب میگردد. منهاج سراج در مورد فیروزکوه می نویسد: (چون ملک عزالدین حسین که پدر سلاطین بود، در گذشت، سلطان سوری بجای پدر نشست، ولایت میان برادران قسمت کرد، درین قسمت ولایت ورشاد و یاورشاد به ملک الجبال قطب الدین داد و دارالملک آنجا کرد. و بعد از آن او را چنان اتفاق افتاد که موضعی طلب کرد تا قلعه حصین و موضعی شگرفی بناء کند که آن حضرت را شاید با طراف معتمدان فرستاد و تا رأی او بر موضع فیروزکوه قرار گرفت

<sup>۲</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 179.

<sup>۱</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 177 به بعد.

وقلعه وشهر فیروزکوه را بنا کرد. این شهر که نخستین بار توسط ملک الجبال قطب الدین در حدود (540 هـ ق) تأسیس شد در زمان سلطان غیاث الدین غوری (558 – 599 هـ ق) به اوج ترقی خود رسید.

مؤرخین وجغرافیادان های قرون وسطی از این شهر وعظمت عمارات وقصور آن تذکرات زیادی داده اند. در مورد وجه تسمیه آن، ابوالفداء پیروزکوه ثبت کرده واز قول المشترك آنرا به معنی کوه سبز ودارالملک جبال غور می شمارد. وسلسله فیروزکوه رشته کوهائی است که از شمال دولت یار ولایت غور شروع وبه طول چهارصد کیلومتر به شمال غرب هرات در قریه قزل بولاق ختم میشود.

در پای جنوب این کوه، دریای هریرود جریان دارد که آن را از سلسله سیاه کوه جدا می سازد. ودر پای شمال آن رود مرغاب گسترش یافته که فیروزکوه را از کوه تیربند ترکستان جدا می سازد. اوسط ارتفاع این کوه به 3000 متر میرسد. در حصه شرقی بنام فیروزکوه، در حصه وسطی سفید کوه ودر حصه آخر بنام پاراپامیزوس در خاک افغانی وبنام های بنیالود وبکتان در ایالت خراسان امروزه یاد میشود.<sup>1</sup> در مورد تعیین موقعیت شهر فیروزکوه در فصل دیگری تفصیل بیشتر خواهیم داد.

### ب: آهنگران:

یکی از شهرهای قدیمی غور وتاسال (401 هـ ق) مرکز سیاسی امیر محمد سوری بود که درین سال توسط سلطان محمود غزنوی تسخیر شد. این شهر در (60) کیلومتری شرق هرات بطرف غرب چغچران فعلی هنوز خرابه های آن موجود است.

ابوریحان البیرونی در کتاب قانون، وحمدالله مستوفی در نزهه القلوب و مینورسکی در حواشی حدود العالم، وقاضی منهاج سراج جوزجانی وعده دیگری

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور، ص 63 به بعد، وجغرافیای عمومی افغانستان تالیف محمد اکبر شور ماچ نوستانی ص 58

از مؤرخین از این شه‌ریاد کرده اند. بقول نزهه القلوب، آهنگران پایتخت غور و شهر بزرگ و گرمسیری بوده و آب و هوای خوب داشته و از میوه هایش انگور و خربزه نیکوست و موقعیت آن را بین خطوط 99 طول البلد و 35 عرض البلد تعیین میکند که این قول راجع به آهنگران با موقعیت امروزی آن یکی است.<sup>1</sup>

آقای حبیبی می نویسد که: (آهنگران اکنون به همین نام مشهور و آثار آن پدیدار است و در قسمت علیای هریرد و در جنوب غرب کاسی بر کنار آن دریا افتاده و در نقشه دوائیل (نقشه 34) نیز تعیین موقع شده است).

آقای صدقی نیز آن را در سمت علیای هریرود میدانند و کهزاد می گوید: قلعه آهنگران به 22 کیلومتری جنوب غرب کاسی در وسط وادی روی تپه خاکی بفاصله (50) متری سواحل چپ هریرود افتاده و دوپارچه دیوار شکسته روی صخره بزرگ سنگ به هوا رفته است. بالاخره این نام تاریخی را در ضمن قراء ولایت غور در اطلس قریه های افغانستان هم دیده می توانیم که موقعیت آن را بطرف غرب مرکز ولایت غور، یعنی چغچران قرار داده و نفوس آن را به استناد منابع وزارت داخله (458) و وزارت زراعت و اصلاحات ارضی (1000) نفر وانمود می کند. البته در سال تالیف کتاب 1353 شاید اکنون نفوس آن به مراتب زیاده تر باشد.

### (ج) مندیش:

قدیمی ترین شهر و محل مسکونی غوریان قدیم است. این شهر دارای قلعه مستحکم بابر و باره های متین بود و شاهان قدیم غور در آن به امارت می پرداختند. در عصر غزنویان بصفت زندان سیاسی مورد استفاده قرار داشت... در مورد وجه تسمیه آن منهاج سراج در ذکر بسطام سوری می نویسد: امیر سوری را دختری بود

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 66 به بعد.

وسپه سالار سام را پسری وهر دو عمزادگان، از خوردی نامزد همدیگر بودند و عاشق هم. سام وفات کرد و امیر سور به سعایت حاسدان میخواست دختر خود را به یکی از ملوک اطراف دهد چون دختر و پسر آگاهی یافتند، به تعجیل خود را به کوه پایه های غور انداختند و آنجا مقام ساختند و گفتند: (زومندیش) و آن موضع را مندیش نام شد و کار ایشان استقامت یافت. منهاج سراج کوه زار مرغ مندیش را از جمله پنج پاره کوه بلند غور معرفی می نماید. و میگوید که در پای آن کوه قصر و دارالملک شنسبانیان قرار داشت و در ذکر امیر عباس نیز از مندیش و کاخ نجومی آن شرحی خوبی دارد که ما قبلاً به ایراد آن پرداختیم. عبدالحی گردیزی هم در زین الاخبار قلعه مندیش را در جمله قلاعی محسوب میدارد که خزاین و گنجینه های شاهان در آن محافظت می شد. آقای کهزاد در مورد موقعیت مندیش می نویسد: مندیش قدیم را میتوان در علاقه داری ساغرامروزی تعیین نمود، زیرا زار مرغ بلند ترین کوه مندیش که در طبقات ناصری ذکر از آن شده هنوز هم به همان نام تاریخی خود موجود است، و قلعه بلند پریرف آن از نقاط دور دست دیده میشود.<sup>1</sup>

#### (د) زرنی:

یکی دیگر از پایتخت های حکمرانان غوری بود که فعلاً بصورت قریه در آمده و بفاصله 53 کیلومتر در جنوب قلعه تیوره افتاده است. آثار مخروبه هنوز در این قریه دیده میشود. جنرال فریه فرانسوی در سال 1845 م از این خرابه ها دیدن نمود نوشته است که اینجا یکی از پایتختهای قدیم غوری است. باین ترتیب اکثر نویسندگان دیگر هم زرنی را در نوشته های خود پایتخت قدیم غور دانسته اند و آن را شهر معمور و آباد به هنگام جلال و شکوه امپراطوری غوری می دانند.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 68 به بعد و ص 44.

<sup>2</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 48.



**هـ) زمینداور:**

زمینداور که بطرف جنوب کوهستانات غور و در سرحدات شمالی ولایت هلمند کنونی در قرون وسطی موقعیت داشت. یکی از پایتخت های زمستانی حکمرانان غوری و مخصوصاً سلطان غیاث الدین غوری (558 - 599 هـ ق) می باشد. در این روزگار در زمینداور باغ مجلل و باشکوهی ساخته بودند که بنام باغ ارم نامیده می شد و قاضی منهاج سراج در ذکر سلطنت غیاث الدین از آن نام می برد: (ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود و شکار دوست و از حضرت فیروز کوه که دارالملک او بود. تا بشهر زمین داور که دارالملک زمستانی او بود. هیچ آفریده را مجال نبودی که شکار کردی و میان آن دو شهر چهل فرسنگ و هر فرسنگ را میلی فرموده بود تا بر آورده بودند. در زمینداور باغی ساخته بود آن را (باغ ارم) نام نهاده و الحق در میان دنیا مثل نزهت و طراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او بقدر دو میدان وار زیادت بود و جمله چشمه های آن باغ به درختان صنوبر و ابهل و انواع ریاحین آراسته و سلطان فرموده بود تا در جوار باغ میدانی ساخته بودند، طول و عرض آن میدان مثل طول و عرض آن باغ بود. و هر سال یک کرت فرمان دادی تا زیادت از پنجاه و شصت فرسنگ از شکاریان بره کشیدندی و مدت یکماه بایستی تا هر دو سر بره بزرگ شکار بهم پیوستی زیادت از ده هزار شکاری از وحوش و بهایم و سباع از همه اجناس در آن میدان آوردندی، در روزگار شکار، سلطان بر قصر بر آمدی و مجلس بزمی مهیا فرمودی و بندگان و ملوک یگان یگان بسوار در آن میدان برفتندی و شکار میکردندی. در نظر مبارک او (طاب ثراه!) وقتی خواست تا در آن صحرا بشکار رود، فخرالدین مبارکشاه برپای خاست و این رباعی بگفت، سلطان عزیمت شکار فسخ کرد و به عشرت مشغول شد. و آن رباعی این است:

اندر می و معشوق و نگار آویزی      به زان باشد که در شکار آویزی  
 آهوی بهشتی چو بدام تو درست      اندر بزکوهی به چه کار آویزی

آقای عزیز احمد پنجشیری می نویسد: فعلاً در داور باغی موسوم به این نام نیست، اما با احتمال قوی این اسم را در ولسوالی باغران که در زمین داور تاریخی واقع است. یافت می توانیم که در اصل باغ ارم بوده و بمرور زمان به باغران تبدیل شده است که در سه میلی جنوب ولسوالی موسی قلعه ولایت هلمند قرار داشته از جانب شمال به باغران، از طرف جنوب برود هلمند از طرف شرق به ولسوالی دهرآود ولایت ارزگان و از جانب غرب به حکومت موسی قلعه پیوست مییابد.<sup>۱</sup>

#### (و) شهر غلغله بامیان:

یکی دیگر از پایتخت های دولت غوری در بامیان شهر غلغله است که از سال (540-610 هـ.ق) شاهان غوری بر آن دیار حکم رانده اند. این شهر زیبا در سال (1222م) توسط حملات چنگیز خراب و ب خاک هموار گردید. امروز خرابه های این شهر مقابل مجسمه های بزرگ بودا بر تپه بلندی قرار دارد، در نتیجه حفریات (1930م) آثار ارزشمندی از دوره غوریان از این شهر بدست آمده که اکنون در اطاق بامیان در موزه کابل محفوظ است.<sup>۲</sup>

#### (ز) غزنه:

یکی از مراکز بزرگ سیاسی شاهای غوری شهر غزنه بود، سلطان شهاب الدین غوری که یکی از شاهان بزرگ غوری و مشرق زمین و خیلی علم دوست و مدنیت پرور بود، به تجدید اعمار غزنین که توسط جهان سوز بخاک یکسان شده بود همت گماشت.

<sup>۱</sup> - جغرفیای تاریخی غور ص 49 به بعد.

<sup>۲</sup> - جغرفیای تاریخی غور ص 51 به بعد.

درین وقت حدود قلمرو سیاسی غزنه شرقاً تا سواحل گنگا و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نساباورد امتداد داشت و جنوباً به بحیره عرب می پیوست و علاوه باید کرد که دارالملک زمستانی سلطان شهاب الدین غوری شهر لاهور بوده است.<sup>1</sup>

### ح) تولک:

یکی از شهرهای قدیم غور، تولک می باشد. اشخاص نامی و دانشمندان زیادی از اینجا برخاسته اند. بنای این قلعه تاریخی را گردیزی در زین الاخبار به ابوعلی محمد بن العاص تولکی نسبت می دهد.

ابوالفضل بیهقی نیز از این حصار تاریخی یاد کرده است. قاضی منهج سراج از حصار تولک و خدمات عیاران تولکی به سلاطین غور ذکر نموده است. چنانچه در ذکر سلطان شهاب الدین غوری و فتوحات هند از قول معزالدین که یکی از معارف تولک و در جنگهای هند ملازم و همراکب سلطان بوده، بعضی از وقایع را حکایت میکند، و از عمر سراج شاعر متذکره که در هنگام فتح علاءالدین جهان سوز قلعه تولک را گفت که:

بر اسپ نشسته یی و رلک فولک      مقصود تو تولک است اینک تولک

و بزبان ایشان بالا دوانیدن و نشیب دوانیدن اسپ را و رلک فولک گویند و در جای دیگر شخصیت های نظامی تولک را در زمان سلطان شهاب الدین بنام های ملک ضیاءالدین وقاضی مجدالدین تولکی نام می برد.

امروز ولسوالی تولک در قسمت جنوب شرقی هرات و جنوب غرب شهرک موقعیت دارد و از سطح بحر 2250 متر ارتفاع دارد. مساحت آن (2956) کیلومتر مربع و حایز (21050) نفر نفوس می باشد. البته طبق احصائیه سال 1353، بجنوب تولک

<sup>3</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 52 به بعد.

ولسوالی فرسی و طرف شمال آن ولسوالی چشت شریف مربوط ولسوالی اوبه ولایت هرات موقعیت دارد.<sup>۱</sup>

### ط) خیساړ:

قلعه خیساړ حصین ترین و مستحکمترین قلعه در غور بود. مؤرخین و جغرافیانگاران از حصانت و عظمت عمرانی آن یاد کرده اند، حتی چنگیز خان بر این قلعه دست یافته نتوانست. بیهقی چند جا در تاریخ خود از آن نام برده است، آقای کهزاد که خود هنگام سفر از قلعه خیساړ و خرابه های آن دیدن کرده در سفرنامه خود شرح مبسوطی از آن دارد.

این محل تاریخی کشور امروز بنام قیصار در شمال شرق ولسوالی پرچمن ولایت فراه به یک قریه کوچک تبدیل شده و تعداد نفوس آن 177 نفر میباشد. باید تذکر داد که بانی و مؤسس قلعه خیساړ سلطان غیاث الدین غوری است از (558 - 599 هـ ق) در فیروز کوه سلطنت داشت.

قلعه سنگی و فخر آباد در نزدیکی خیساړ واقع است، جنرال فریه فرانسوی هنگام بازدید خود از غور، در چند فرسنگ شمال شرق تیوره خرابه های سه قلعه تاریخی را مشاهده کرده است که عبارت از قلعه خیساړ، قلعه سنگی و قلعه فخرآباد می باشد. قلعه باشلنگ که در اشعار فرخی در ذکر فتوحات سلطان محمود از آن نام برده است و اصطخری و ابن حوقل آن را تعیین موقعیت کرده اند، فعلاً قریه بنام باشلنگ در کنار رود موسی قلعه بجنوب قریه بغران خوله روی نقشه های جغرافیایی کشور وجود دارد که این نام تاریخی را بیاد می آورد. قلعه خوابین نیز از شهرهای غور میباشد که در حصص شمالی زمین داور واقع است و در سال (405 هـ ق) از طرف

<sup>۱</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 73 به بعد.

سلطان محمود غزنوی مورد حمله قرار گرفت و فتح شد که بیهقی از آن به تفصیل صحبت کرده است.<sup>۱</sup>

### ی) حصار سیفروده:

از محکم ترین حصارهای کوهستانی غور بود که بنای آن را سلطان بهاء الدین سام بن عزالدین حسین نهاده و از مقابله های سختی که در زمان حمله چنگیز خان در این قلعه به وقوع پیوست شهرت تاریخی زیادی را کسب نمود. طبقات ناصری از آن به تفصیل ذکر میکند، از این حصار محکم غرض زندانی ساختن مجوسین سیاسی در زمان سلطنت غوریان نیز استفاده شده است. گرچه بنام حصار سیفروده امروز در غور کدام محل دیده نشده است، اما قرای متعددی بنامهای حصار و دهن حصار و پای حصار و حصارک در غور موجود است که از این نام تاریخی یاد آوری میکند.

### ک) شهر خلج:

یکی دیگر از بلاد کوهستانی و مستحکم غور است که در تاریخ افتخارات وطن مقام ارجمندی دارد، موقعیت آن قراری که نامه نگاران عربی می نویسند باید در جنوب غرب مرکز کوهستانات غور بوده باشد. ابن حوقل و اصطخری از آن نام برده اند. تاریخ بیهقی در چندین جا از آن ذکر میکند، فعلاً قریه بنام خلج یا خلچ در مرکز ولسوالی ناوه بارکزائی ولایت هلمند موجود است که با داشتن 1273 نفر باشندگان خود این نام تاریخی را زنده نگه داشته است.<sup>۲</sup>

از شهرهای دیگر غور است: ارزگان: مرکز فعلی ولایت ارزگان. گزیو: مرکز فعلی ولسوالی گزاب ولایت ارزگان، کجوران: مرکز ولسوالی کجران ولایت ارزگان

<sup>۱</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 76 به بعد.

<sup>۲</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 87 به بعد.

تمران و تخران: که اکنون در غرجستان بنام تیمیران و تخمیران موقعیت دارد. والشتان: که در حدود بلوچستان و سند واقع بود. شهر افسانوی قره باغ نیز از بلاد غور بود که فریه فرانسوی سکه های طلا و نقره دست یاب شده از آنجا را ذکر میکند که یکی از آنها به قطر (305) انچ تخمین شده است.<sup>1</sup>

#### ل) دولت یار و چغچران و کاسی، جرماس و استیه:

دولت یار فعلاً قریه یی است در شرق چغچران بر کنار سرک عمومی غور و بر خط 51-47-65 طول البلد شرقی و 45-32-34 عرض البلد شمالی واقع است. رباط دولت یار از پنجاب 153 کیلومتر فاصله دارد و مربوط چغچران مرکز ولایت غور است.

چغچران که بر خط 15-65 طول البلد شرقی و 31-34 عرض البلد شمالی و بارتفاع (250) متر از سطح بحر وقوع دارد از طرف شرق به ولسوالی لعل و سر جنگل ولایت غور، از طرف غرب به ولسوالی دولینه و بعضی از قسمت های ولسوالی جوند ولایت بادغیس، از جانب شمالی به ولایت فاریاب و سرپل و از قسمت جنوب نیز به ولسوالی دولینه و پسابند غور محاط میباشد.

از چغچران دو دریای بزرگ می گذرد، که یکی رابنام هریرود و دیگری بنام مرغاب رود یاد میکنند، راه های چغچران عموماً کوهستانی بوده و یک سرک عمومی چغچران رابا هرات و بامیان وصل میکند. بندبایان که دامنه بندواخان است افق جنوبی چغچران را محدود ساخته است، این کوه که بنام سیاه کوه یاد شده است، حصه بزرگ آن را که در حقیقت ادامه دیوار بزرگ هندو کش اصلی و کوه بابا می توان گفت بسمت جنوب غرب پیش رفته است تا به شیندند میرسد، قلّه بلند این کوه تقریباً (3857) متر

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 90 به بعد.

میرسد.<sup>۱</sup> اهالی چغچران عموماً فیروز کوهی میباشند که شاخه‌ای از باشندگان اصیل و اصلی غور اند، خودشان خود را احفاد سلاطین غور می دانند. فیروز کوهی اسمی است نسبتی که از روی شهر فیروز کوه مرکز سلاله غوری ها یا از روی نام سلسله فیروز کوه به میان آمده است.

بیلو در کتاب نژاد های افغانستان، تعداد ایشانرا بیست هزار خانوار نوشته است. خود مردم فیروز کوه خود را بدسته های ذیل تقسیم میکنند: سلطان یار، الله یار، خدایار اولاد یک پدر و شاخه های یک قبیله اند. زای رضا، زای حسین وزای حکیم باهم برادرند. یار فولاد، شیخ، وادهم از یک پدر اند. مرکز عمده رهایش فیروز کوهی ها چغچران است، تیمنی هایش از دوصد خانوار در نقطه اخیر الذکر نمیشاند و مرکز ثقل رهایش آنان جنوب غرب غور است. و جمعیت تیوره مرکز سابق غور عموماً از ایشان تشکیل شده است. فیروز کوهی ها و تیمنی ها باشندگان اصیل کوهسار غور اند و بلاشبهه در دوره جلال و عظمت فیروز کوه به حاشیه اطراف چغچران و دولت یار و بعضی نقاط دیگر هم متمرکز شده اند. کاسی بطرف شمال دریای هریرود و شهر چغچران واقع بوده و دارای (13000) نفر نفوس است. کاسی 67 کیلومتر از دولت یار فاصله دارد.<sup>۲</sup>

جرماس نیز از جاهای تاریخی غور بوده و در عصر سلاطین غور ولایت معمور بوده است. فعلاً در نقطه غرب چغچران بفاصله 23 کیلومتر قریه بنام جرमतو در پهلوی شمال هریرود و شمال آهنگران موقعیت دارد که آثار عمرانات و کشکها و قلعه های مستحکم آن تا هنوز جلب نظر میکند و به احتمال قوی جرماس تاریخی در همین جا کاین بوده است.

<sup>۲</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 97 به بعد و جغرافیای عمومی افغانستان ص 59 به بعد.

<sup>۱</sup> - جغرافیای تاریخی غور، ص 100 به بعد.

استیه که قلعه مستحکم داشته است، به همین نام اصلی خود در جنوب شرق منارجام واقع و آثار قلعه و آبادی های گذشته با شکوهمندی خاصی در آن موجود است.

### (م) تیوره، پسابند:

تیوره از شهرهای تاریخی و قدیمی غور است که سابق مرکز ولایت غور بود هرودت پدر تاریخ، این شهر را بنام تیواره نوشته است. تیوره فعلاً یکی از ولسوالی های ولایت غور میباشد که دارای مساحت (5115) کیلومتر مربع بوده و (800) متر از سطح بحر ارتفاع دارد، این شهر در موقعیت بین 25-64 طول البلد شرقی و 30-34 عرض البلد شمالی قرار دارد. این محل در 128 کیلومتری گذر پام بین نقطه انشعاب سرک غور و هرات و به 158 کیلومتری کاسی مرکز چغچران واقعست. کوه چهل ابدال، چهاردر یا چهاردره تاریخی در تیوره موقعیت دارند.

ناحیه پسابند که در سابق یکی از نقاط تاریخی غور بود، امروز یکی از ولسوالی های ولایت غور است. پسابند دارای مساحت (4724) کیلومتر مربع است و (2500) متر از سطح بحر ارتفاع دارد و بین خطوط 51-64 طول البلد شرقی و 41-33 عرض البلد شمالی قرار دارد، نفوس اینجا (24548) نفر است. یامان یا یمن تاریخی جزء این ولسوالی میباشد. پسابند (پشت کوه) معنی میدهد.<sup>1</sup>

### 2- معادن و صنایع در غور قدیم:

سرزمین کهسار غور مانند دیگر نقاط معدن خیز کشور، دارای انواع مختلف معادن است که اهالی آنجا از قدیم ترین ایام به این طرف به این معادن آشنا بوده و به انواع مختلف مانند ساختن سلاح و آلات حربی و ساختن اشیای کوچک فلزی، ضرب

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 100 به بعد.



سکه ها و حتی در اعمار قصور و کاخ ها از آن استفاده برده اند. این معادن عبارت از طلا نقره، آهن، مس، سرب و نمک و غیره بود. چنانکه مؤرخین و جغرافیانگاران قدیم از قبیل صاحب حدود العالم، ابن حوقل در صورت الارض خود واصطخری در المسالك والممالک، نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله، محمد نجیب بکران در جهان نامه و حافظ ابرو در جغرافیای خود از معادن غور مفصلاً یاد کرده اند.

وجود معادن آهن و استفاده اعظمی از آن جهت ساختن سلاح و آلات حربی و غیره مقاصد، در غور قدیم واضح و مشهود بوده و از خلال آثار متعدد مؤرخین و جغرافیانگاران این مطلب فهمیده می شود، غوری ها حتی در صنعت عمرانات نیز از آهن استفاده میکردند، چنانکه بقول (منهاج سراج) کوشک سلطانی در فیروز کوه تماماً از آهن بوده و پنج کنگره آن از طلا ساخته شده بود.

اسم آهنگران که یکی از پایتخت های قدیم غور بود، باموجودیت معادن آهن در غور، بی رابطه نبوده و نسبت موجودیت معدن این فلز اسم آهنگران را بخود گرفته است، چه غوری ها با آهن زیاد سروکار داشتند و از آن سلاح حربی که شهرت زیاد داشت، و دیگر اشیای فلزی می ساختند.

معادن سنگ گوگرد و نمک نیز در غور موجودیت داشت و کتب جغرافیانگاران قدیم از آن تذکراتی داده اند، یکی از معادن نمک فعلاً هم در غور بشکل محلی مورد استفاده بوده و از ناحیه موسوم به ناوه گوک بفاصله 36 کیلومتر در شمال شرق شهرک بین کمنج و شورابک واقع است. دهلیز این معدن بطول (500) متر بطور مایل در کوه پیش رفته است.<sup>1</sup> باستناد اکثر کتب تاریخی و جغرافیایی به صراحت گفته می توانیم که غور قدیم در فلز کاری و ساختن اسلحه و آلات حربی نه تنها در غور، بلکه در تمام آسیای وسطی شهرت زیادی داشت. همچنانکه غور در ساحة صنعت عمرانی دارای

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور، ص 151 به بعد.

روش و سبک خاص و ممتازی بود، در این رشته صنعت نیز دارای روش و اسلوب خاص بوده و ابتکارات زیادی بخرج میدادند، ترقی و پیشرفت اسلحه سازی غور همزمان با تأسیس امپراطوری غوری نبود، بلکه این شهرت را مدت ها قبل از تأسیس امپراطوری خویش کسب کرده بود، حدود العالم که در (372 هـ ق) نوشته شده است تصریح میکند: (غور ناحیتی است اندر میان کوهها و شکستگی ها و او را پادشاهی است که غور شاه خوانند، او را قوتش از امیر گوزگانان است... و ایشان را شهر کها و ده ها بسیار است و از این ناحیت برده وزره و جوشن و سلاحهای نیکو افتد).

در تاریخ بیهقی و طبقات ناصری چندین جا ذکری از سلاح حربی غوری ها رفته است. بر علاوه اینکه غوری ها سلاح را بهترین تحفه بدربار شاهان میفرستادند، مالیات ایشانرا که به دولت های مختلف میداده اند، سلاحهای مختلف النوع تشکیل میدهد. مثلاً مالیاتی که دولت غوری بدولت غزنه می پرداخت، جوشن، زره و خود جنگی و غیره بود. مستشرقین از شهرت اسلحه سازی غور و توانایی غوریان در استعمال اسلحه اتفاق نظر دارند، از جمله راورتی در ذکر امارت محمد بن سوری یاد آور میشود که در آن عهد در تولید اسلحه و آلات حربی شهرت داشتند. از اینکه غوریان مردمان سلحشور و رزمنده بودند و همیشه در مقابل مهاجمین از خود مقاومت نشان میدادند، لهذا صنعت اسلحه سازی در بین ایشان بخوبی رشد و انکشاف کرد.

عساکر غوری دو نوع سلاح داشتند: آلات دفاعیه، زره، جوشن، خود و کاروه بود که اخیر الذکر بقول منهاج سراج از یک تا خام گاو ساخته می شد و بر هر دو روی آن پنبه بسیار و کرباس منقش در کشند و چون پیادگان غور آن را بر کتف نهند از سرتاپای ایشان پوشیده شود، و چون صف زنند مانند دیواری باشند و هیچ سلاح بروی کار نکنند. بدین ترتیب کاروه از ابتکارات جنگجویان غوری بود، سلاحهای تهاجمی غوریان را تیرو کمان، تیغ، نیزه، شمشیر، دشنه، شمشیر هندی، نیزه خطی، گرز گاوسر، ناچخ تبرزین، خنجر، حربه، سنگ فلاخن، عمود بیست منی و منجنیق تشکیل میداد. اسلحه

فوق بصورت عمومی در غور، با استفاده از فلزات استخراج شده از معادن سرشار آن به نحو عالی و شیوه مرغوب ساخته می شد.

سرزمین غور از لحاظ داشتن انواع معادن فلزات نجیبه یکی از غنی ترین نقاط کشور محسوب می شد، در ضرب مسکوکات نیز از طلا و نقره استخراج شده این معادن کار می گرفتند، و احتیاجی به وارد کردن این فلزات نداشتند.

ضرب سکه عموماً با نوشته های عربی صورت می گرفت و به اساس اظهار نظر متخصص مسکوکات موزه پاریس (کلیوس، لودویک (Kulus – Ludvik) سکه های توسط حفاریات غیر علمی (تصادفی) به اثر تهداب کنی و یا سیل بردگی و یا کندن بعضی جاها پیدا شده است ذریعه اهالی طور فروش به موزه کابل سپرده شده است. و در میان آنها اولین سکه از نظر قدمت تاریخی اش بنام (سام ابن حسین 543-544 هـ ق) بوده و سکه مذکور از طلا ساخته شده و با کلمات و جملات ذیل ضرب شده است: (سلطان الاعظم بهاء الدنيا والدین... سام ابن حسن) و در بین سکه مذکور کلمه شریف (لا اله الا الله) حک و نقش گردیده است. بر روی دیگر سکه مذکور این جملات ضرب شده است: (محمد رسول الله – ملک شاه اعظم غیاث الدنيا والدین ابو...) چند نمونه سکه های دوره سلطنت غوری را که در موزیم کابل قرار دارد، معرفی می داریم:

1 - ضرب سکه ذیل که در سال (606 هـ ق/1254م) به قطر 32 ملی متر به وزن... گرام و تحریر که روی آن ضرب شده است، این است: (السلطان الاعظم محمد

بن محمد سام ابو الفتح قسیم امیر المؤمنین، القامع لاعداء الله فی الارض، خلیفه الله)

2 - ضرب این سکه مربوط (607 هـ ق) بوده به وزن 3/14 گرام به قطر 30

ملی متر میباشد و تحریر آن این است: السلطان الاعظم معز الدنيا والدین ابوالمظفر محمد بن سام عبده ومولاه تاج الدنيا والدین یلدوز السلطانی. محمد رسول الله الناصر لدین الله امیر المؤمنین ضرب هذالدینار ببلد غزنه سنه سبع وستمائه.

3 - سکه ذیل مربوط به سال (604 هـ ق 1226 م) بوده و به وزن 14 گرام بقطر (30 ملی متر) و حاوی تحریر ذیل است: السلطان الاعظم معزالدین والدین ابوالمظفر محمد بن سام. محمد رسول الله الناصر لدین الله امیر المؤمنین.

4 - سکه مضروب ذیل به وزن  $1/6$  گرام و قطر 32 ملی متر بوده و دارای تحریر آتی میباشد: الناصر لدین الله السلطان المعظم محمد رسول الله السلطان الاعظم معزالدین والدین ابوالمظفر محمد بن سام غیاث الدین والدین ابوالفتح محمد بن سام. 5 - سکه که به وزن 3 گرام و قطر 15 ملی متر میباشد، ضرب ذیل را حاوی است: این سکه مربوط سال (596 هـ ق) میباشد: السلطان الاعظم علاء الدین والدین ابوالفتح محمد بن السلطان.

6 - ضرب ذیل بالای سکه به وزن  $5/2$  گرام و قطر 24 ملی متر دارای کلمات آتی است: الملک المعظم شهاب الدین والدین ابوالمظفر محمد بن سام المستفی بالله السلطان الاعظم غیاث الدین والدین ابوالفتح محمد سام.

7 - سکه ذیل به وزن  $5/2$  گرام به 22 ملی متر در سال (544 - 543 هـ ق) کلمات آتی را دارا میباشد: ملک المعظم غیاث الدین والدین ابو... السلطان الاعظم بهاء الدین ابو (...سام بن حسین)

آقای کلیوس لودویک دربارهٔ چلش و اهمیت این سکه ها عقیده دارد که سکه های مزبور در هند خیلی رایج و مورد داد و ستد تجار تی بوده است. ضمناً در بسیاری از ممالک و امپراطوری های دیگر نیز از اینکه از طلا ساخته شده بود مورد چلند و اعتبار بوده است. اعتبار آنرا واضحاً قدرت و عظمت امپراطوری غوری تضمین میکرد. سکه های غوری در موزه های مسکو، لندن، پاریس و غیره ممالک اروپائی موجود است و این خود نشان میدهد که در اطراف و اکناف جهان مورد داد و ستد پولی بوده است. سکه های طلائی دورهٔ غوری را دینار، جمع دنانیر، و سکه های که از نقره ضرب شده بود، درهم جمع آن دراهم می گفتند که منهاج سراج

درین موارد تصریحاتی دارد. صنعت فلزکاری حتی در دوره های قبل از ظهور اسلام در غور رایج بود که نمونه های از دیگهای فلزی و مجسمه های فلزی آن در موزیم هرات موجود است و بعد از ظهور اسلام از شگوفائی و پیشرفت زیاد برخوردار گردید.<sup>1</sup> در صنعت معماری نیز غور به حد اعلائی ترقی خود رسیده بود که ما نمونه های آن را در فصل آینده بیان خواهیم کرد.

غور از لحاظ تجارت داخلی و خارجی در قدیم اهمیت زیاد داشت، چون غور معادن سرشار داشت و مردم غور در صنعت فلزکاری و اسلحه سازی مهارت داشتند بنا بر آن اکثر مال التجاره غور را نیز همین اشیای فلزی و اسلحه باب تشکیل میداد و اسلحه غوری در هندوستان، ایران و ماوراء النهر و غیره ممالک شهرت جهانی داشت.

در قرن دهم و یازدهم میلادی در تمام حدودی که با غور مقابل بود، رباط ها وجود داشت که تجار در ضمن سیر و سفرهای تجارتی خود از این رباط ها استفاده میکردند. و ترتیبات امنیتی راه ها نیز خوب بود، تاجران غوری نه تنها در داخل خراسان به فعالیت های تجارتی می پرداختند بلکه در ممالک دیگر نیز غرض تجارت می شتافتند. اموال صادراتی غور در آن زمان که رواج برده داری بود، غلام و کنیز، اسپ های غوری، سگ های قوی غوری که به منظور پاسبانی و شکار بود، منسوجات، عطریات، ادویه، آلات فلزی، احجار کریمه، کاغذ ظروف مسی و شیشه ئی، پشم، چرم، پوست، شمع، روغن، اسلحه مانند شمشیرهای مرصع غوری و یراق اسپ، خود وزره و غیره سلاح غوری، حبوبات و غیره بود.

راه های تجارتی مأمون، کاروان سراها آبادان و حکام ایالات از حفظ راه ها و مال التجاره به نزد دولت مرکزی مسؤل بودند. تجاریکه از کشورهای خارجی بودند

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 151 به بعد تلخیص شد.

به خاطر داشتن اطلاعات جغرافیایی ومدنی ومعلومات آفاقی شان درغورمورد احترام ومقبول القبول شناخته می شدند، صرافان هم مصروف امور پولی در شهرها بودند واز مبادلات پولی سود گزافی می بردند.<sup>1</sup> در سرزمین غور قدیم وضع زراعت ومالداری نیز بطور قابل ملاحظه رضایت بخش بود، زیرا غوربا داشتن دریاها ودریاچه ها وكوهساران برف پوش خویش در فصل بها ربرای زراعت آبی ودیمه خیلی مساعد بود وحاصلات خوبی میداد که کفایت اهالی را میکرد واحیاناً به بلاد مجاور هم به تجارت برده میشد.

این ناحیه با داشتن چراگاهای وسیع وگلها وعلف ها وسبزه زارهای طبیعی وزیبا، پرورش گاو وگوسفند، بزواسپ والاق رادرآن مساعد ساخته بود، که باداشتن این اموال واحشام شهرت جهانی داشت وگوسپندان اعلاى غوری همواره مورد توجه مؤرخان وجغرافیانویسان قرون وسطی بوده است. ودربین قسمت چند نمونه کوتاه از وفور ثروت در غور آن روزگار این فصل را خاتمه میدهم:

1- منهاج سراج در طبقات ناصری میگوید که در زمان سلطان غیاث الدین محمود پسر سلطان غیاث الدین محمد سام (599-607 هـ ق) در خزانه فیروز کوه هشتصد صندوق طلای خالص موازی چهارصد شتربار موجود بود.

2- باز منهاج سراج می نویسد: خواجه اسماعیل خزانه داردرحضرت فیروز کوه بمن گفت که به وقت ورود ملکه جلالی، ماه ملک خاتون دختر سلطان غیاث الدین محمد سام به تقریبی خزانه را موجودی گرفتم، از جواهری که در خزانه غزنین بود، از یک جنس الماس که نفیس ترین جوهر است، یکهزار وپانصد من موجود بود، دیگر جواهر ونقود را به این قیاس باید کرد.

<sup>2</sup> - جغرافیای تاریخی غور، ص 22 به بعد تلخیص گردید.

3- ودر جای دیگر منهاج سراج گفته است: روزی از روزها در سال دوم سلطنت سلطان غیاث الدین ملک تاج الدین خواهرزاده سلطان برحمت خق پیوست واز وی وارثی نماند، اموال و خزاین او را از نقود و طلا و نقره بخدمت سلطان آوردند، سلطان فرمود تا بر کوشک سلطانی که میان فیروزکوه بود، جشنی و مجلس و بزمی مهیا کردند، از نماز پیشین تا نماز شام تمامی آن نقود و جواهر را از دراهم و دنانیر چه دربدره ها و چه در همیان ها، از دریچه ها بیرون ریختند و از هر صنف از اصناف خلق حضرت فیروزکوه خیل خیل بیای قصر می آمدند و خود را در نظر او میداشتند، هر صنف را نصیب کامل می فرمود، از طبق و صراحی و شمعدان و طشت و آفتابه و نقلدان و حوضک و کاسه زرین و نقره گین و بارکش و غیره که همه آن از طلا و نقره بود، چنانچه در آن بخشش زیاد از هزار غلام و کنیز خود را از خواجهگان خود باز خریدند و آزاد نمودند، و تمام شهر از آن بخشش پُر از زر و گوهر گردید.

4- در موضع دیگری از طبقات ناصری می خوانیم: زمانی که سلطان علاءالدین محمد سام بامیانی به تخت سلطنت نشست، و امرای خاص از غور و ترک همه در بیعت او آمدند و خزانه غزنی که در عهد ایشان از کثرت اموال و نفایس که گنج قارون راده یک محصول خود می شمردی همه را بطریق مناصفیه قسمت کردند، قسمت سلطان جلال الدین علی بامیان که برادر خرد تر بود، دوصد و پنجاه بار اشتر از طلای خالص و اسباب و آلات مرصع و ظروف و اوانی طلا و نقره مشخص گردید.

5- شهر فیروزکوه، دارای شکوه و تجمل زیاد بود و یکی از قصرهای آن که بنام کوشک سلطانی نامیده می شد، تماماً از آهن ساخته شده بود و بقول صاحب طبقات ناصری آن قصر عمارتی بوده که در هیچ ملک و پایتخت مثل آن قصر به ارتفاع و تدویر ارکان و منظرها و رواقات و شرفات هیچ مهندسی نشان نداده است

بر بالای آن قصر پنج گنگره زرین مرصع نهاده بودند، هریک در ارتفاع سه گز و چیزی و در عرض دو گز و دو همای زرین مرصع نهاده بودند، هریک به اندازه اشتر بزرگ بر آن کنگره ها نصب کرده بودند، این هماهای طلائی را سلطان شهاب الدین به فیروز کوه فرستاده بود، با دیگر هدایا برای سلطان بزرگ غور سلطان غیاث الدین به فیروز کوه بعد از فتح اجمیر طور تحفه پیشکش نمود، از آن جمله بود حلقه زرین و خربزه که دایره آن پنج در پنج گز بود و دو کوس زرین که برگردونه آوردند و بفرموده سلطان غیاث الدین آن حلقه و زنجیر و خربزه رادر پیش طاق مسجد فیروز کوه بیاویختند و چون مسجد جامع راسیل خراب کرد آن کوس و حلقه و زنجیر و خربزه را به شهر هرات فرستاد تا مسجد جامع هرات را از آن وجوه عمارت کردند.<sup>1</sup>

6- آورده اند که سلطان غیاث الدین محمد بن سام در آن زمان که به پیروز کوه بود، ده قصبه زمرد را نام او بر آن نوشته که هریک از آن کمابیش ده مثقال بود، و جمله را رنگ و شکل به غایت کمال افتاد...<sup>2</sup> در اختیار خود داشت.

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور صفحات 56 و 65 و 170.

<sup>2</sup> - عرایس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی در سال (700 هـ ق) چاپ ایران . بکوشش ایرج افشار تهران 1345 هـ ق صفحه 59.



## فصل پنجم

آثار باشکوهی که از دوره سلطنت غوریان

بجا مانده است

چنانکه پیش از این هم متذکر شدیم، حملات وحشیانه چنگیز و تیمور لنگ بر مملکت ما باعث قتل عام مردم و تخریب آثار و ابنیه باشکوه و اضمحلال فرهنگ و ثقافت اصیل این دیار گردید و غور تاریخی در این حوادث ناگوار از هر جای دیگر بیشتر صدمه دید با آن هم نمونه چند بطور شواهد آشکار از آن روزگار تا کنون باقی است که در این فصل اشاره مختصری به آنها می کنیم و تبرکاً از کعبه ثانی خراسان مسجد جامع هرات آغاز می نمائیم:

1- مسجد جامع هرات:

شاعری در وصف هرات گفته بود:

از جماعت روز جمعه جامع مجموع او  
می کند با کعبه روز حج اکبر همسری

استاد خلیلی در وصف این مسجد مبارک چه استادانه نوشته است:

(مسجد جامع هرات، از با شکوه ترین ابنیه است که در تاریخ مساجد اسلام موقوف بس ممتاز و عالی دارد. یکصد و سی رواق بر چارصد و چهل و چهار ستون بناء یافته و به شمار روزهای سال، سه صد و شصت گنبد دارد که هر گنبد را گنبد دیگر زیر دامان گرفته تا از گزند باد و باران در امان ماند. سطح مستطیل گونه آن را از چهار جهت مسجد در میان گرفته تا در نظر ها همانند ساختمان مسجد کعبه مکرمه جلوه نماید. سطح سراسر از مرمر و رخام ممتاز مفروش هست، دو صد پنجاه و چهار گز درازا و یکصد و پنجاه گز پهنای آن است، رواق ها و گنبد ها همه از خشت پخته و چون بنا شده، رویه دیوارها و رواق ها که بر سطح مشرف است، همه با کاشی گلدار و معرق و ملّون پوشیده شده. مزید بر آیات مقدس قرآنی و احادیث نبوی (ص) و وجایز خواجه عبدالله انصاری و بعضی منظومات عبدالرحن جامی، بعضی از اعلان ها و فرامین و تاریخنامه های تأسیس و ترمیم مسجد در الواح مرمرین با خط زیبای اساتذہ ثبت می باشد که هر یک از آنها تاریخ را روایتی و هنر و ارباب ذوق را آیتی شمرده می شود.

نخستین جغرافیا نگار عرب که از مسجد جامع هرات ذکر نموده ابواسحق ابراهیم بن محمد اصطخری است که در نیمه اول قرن چهارم هجری به سر می برد، در کتاب مشهورش (المسالک و الممالک) در فصل شهر هرات گوید:

مسجد در وسط شهر است، بازار در اطرافش قرار دارد، زندان به سوی قبله آن است، عمر مساجد است در خراسان و ماوراءالنهر و سیستان و جهان هیچ مسجدی بپایه آن نرسد، مسجد بلخ و سیستان فروتر از آن است.

در این مسجد فقهاء هرروزه گرد می آیند، و مردم اجتماع می نمایند و در سایر مساجد تنها در روزهای جمعه.

در کتاب حدود العالم که در حدود سال (373 هـ ق) تالیف شده، مذکور است که: هرات شهری است بزرگ و در کمال استواری، مسجد جامع آن از آباد ترین مساجد است. از نگاشته منهاج سراج در طبقات ناصری بر می آید که پیش از عمارت موجوده در مسجد جامع آتش افتاده بود، سلطان معزالدین والدین شهاب الدین غوری از غنایم اجمیر دو عقاب طلائی که هریک به بلندی قامت شتر بود، (با زنجیر زرین و خربزه که دایره آن پنج در پنج گز بود با دو کوس بزرگ که بر گردونه آوردند و بفرمودند سلطان غیاث الدین آن حلقه و زنجیر و خربزه را در پیش طاق مسجد فیروز کوه بیاویختند و چون مسجد جامع را سیل خراب کرد، آن کوس و حلقه و زنجیر و خربزه را بشهر هرات برده و مسجد جامع را از نو عمارت کردند). تاریخ نگاران متأخر میرخواند و خواند میر، در کتاب (روضه الصفا) و (حبيب السیر) تأسیس و آغاز این مسجد جامع را از عهد سلطان غیاث الدین دانند و این درست نیست، زیرا چنانکه نوشتیم این مسجد قبل از قرن چهارم هجری آباد بوده اما شک نیست که بنای آن بشکل کنونی از عهد سلطنت غیاث الدین غوری است که در سال (597 هـ ق/1200 م) یعنی (دو سال قبل از وفات) آن سلطان انجام یافته، دلیل قاطع درین باب کتیبه ای است از روزگار سلطنت غیاث الدین که در دیوار مسجد باخشت پخته و چونه به خط کوفی نگاشته شده (اندر ایوان مقصوره اندرون مدخل شبستان جنوبی).

کتیبه اول: السلطان المعظم، شهنشاه الاعظم، مالک رقارب الامم، مولی ملوک العرب والعجم، سلطان ارض الله، حافظ بلاد الله، معین خلیفه الله، غیاث الدین والدین، معز الاسلام و الامسلمین، نظام العالم، ابوالفتح محمد بن سام، قسیم امیر المؤمنین انار الله برهانه.

کتیبه دوم: (شهر الله المبارک سنه سبع وتسعين وخمسائة 597)

تاریخ نگاران متفقند که سلطان غیاث الدین مدرسه بزرگ برای وعظ و تدریس حکیم اسلام، امامت امت فخرالدین رازی در جوار مسجد جامع اساس نهاده بود. و چنانکه از اقوال دیگران و نگاشته خود امام بر می آید، مسلم است که وی در نزد سلطان شهاب الدین و غیاث الدین و نزد بعضی از ملوک الجبال یعنی امیران بامیان مقام و منزلتی رفیع داشته.

بعضی بر آنند که بقیه تعمیر مسجد را سلطان محمود پسر غیاث الدین تکمیل کرده و شاهان کورت (که نژاد غوری بودند) در تعمیر آن افزوده اند. در روزگار پادشاهی شاهرخ پسر امیر تیمور گورگان در تزئینات مسجد کارهای ارزنده انجام شده.

در عهد سلطنت پادشاه دانشمند و هنر پرور سلطان حسین میرزای بایقرا که هرات آزمونگاه قلم و قریحه علماء و ارباب ذوق بود، به همت وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوائی جلال و جمال مسجد افزونی ها یافته، این قطعه در تاریخ ترمیم آن هنوز در یکی از رواقهای مسجد خوانده می شود:

مقصوره و طاق مسجد شهر      گردیده خراب بود از دیر  
شد امرز غیب و گشت تاریخ      وفق لبنائه علی شیر (895 هـ ق)

تا این اواخر حجره های در مسجد جامع نشان میدادند که به برخی از عرفاء اختصاص داشت. اجساد اموات و شهدای محاصره هرات، در یکی از رواقهای مدفون میباشد.

ترمیم مسجد جامع در (1325 هـ ق) باراده امیر حبیب الله خان سراج المله والدین انجام یافت، اخیراً در حدود سالهای (1372 الی 1375 هـ ق) بمصرف جوان مردان و بذوق عالی هنرمندان هرات در مسجد ترمیمات و تزئینات نهائی بعمل آمد.

**دیگ بزرگ فلزی:**

در گوشه غربی صحن مسجد، دیگ بزرگ بر روی پایه های نفیس استوار شده است. (شعاع سر دیگ دونیم ملی هشتاد و پنج سانتی، قطر دیگ مذکور چهارمتر و هشتاد و هشت و نیم سانتی و عمق دیگ نود و هشت سانتی است).

آدم میتز در کتاب (حضاره الاسلامیه) از مقدسی روایت میکند: در مساجد جامع خراسان در دیگهای بزرگ یخ و آب می گذارند، اما مردم شهر از گذشتگان روایت کنند که در آن نوعی معجون می گذاشتند تا ایام جمعه زیر زبان نهاده مانع سرفه گردد و خطبه بدرستی شنیده شود.

دیگ بدست قلندر نام فقاعی به امر ملک محمد بن محمد پادشاه کرت در سال (776 هـ ق) ساخته شده، این ابیات بانام شاه و قلندر بخط زیبای درخارج دیگ نقش گردیده:

هزار سال جلالی بقای ملکش باد

شهور او همه اردی بهشت و فروردین

به سال هفتصد و هفتاد شش بد از هجرت

که نقش بند حوادث نمود صورت این<sup>1</sup>

**آبدان سنگی:**

غیر از دیگ بزرگ فلزی، آبدان بزرگی از سنگ مرمر در جامع شریف بوده که او نیز بخطوط و نقوش مزین بوده است. این آبدان را نادر افشار هنگام تاخت و تاز خود بگردونه بسته از هرات به مشهد برد و روی آن بقعه طلائی ساخته

<sup>1</sup> - رساله مسجد جامع هرات، تالیف استاد خلیل الله خلیلی، چاپ ثبات پاکستان 1363 ص 2 به بعد با اضافات اندک.

در سخن حضرت امام علی بن موسی الرضاء رضی الله عنه نصب نمود و اکنون به سقاخانه طلا معروف است. از تاریخ ساخت و استاد حجار آن اطلاعی ندارم.<sup>۱</sup>

در سمت شمالی مسجد جامع شریف (هرات) آرامگاه و مدفن سلطان غیاث الدین غوری است که فعلاً در سمت جنوبی جاده جدید الاحداث شمالی با گنبد بزرگ موقعیت دارد. می گویند این مدفن را سلطان موصوف ایامی که مسجد جامع را بنا نمود، برای خود ساخت. ملک غیاث الدین حسین گُرت نیز در جوار این بقعه مدفون میباشد.<sup>۲</sup>

فکری سلجوقی می نویسد: «گنبد مقبره سلطان غیاث الدین در شمال مسجد جامع خلف ایوان شمالی واقع است. گنبد قدیمه بقعه عالی بود. به مساحت 12 متر در 12 متر که پایه های آن بر جای و سقف آن سالها قبل فرو غلتیده بود. در سال (1368 هـ ق) هنگام تعمیر و ترمیم مسجد جامع مهندسین هروی برای احیای گنبد موصوف جمع و به مشوره نشستند. تا اگر ممکن شود. روی همان پایه اصلی گنبد را دو باره بپوشند. چون از اصل بناء مدت هفتصد سال گذشته بود. و پایه ها نیز در هم شکسته و از هم وا رفته بود. تحمل پوشش نداشت. بناچار آنرا از ریشه برداشته و وسعت گنبد را از وضع اصلی که مربع بود. اندکی خوردتر و به صورت مسدس ساخته بر آوردند. و گنبدی عالی بالای آن در نهایت متانت گذاشتند.

واز بیرون به آلات کاشی معرق مزین نمودند. در رواق بیرونی بالا سر سلطان این قطعه تاریخ از طبع عاجزانه نگارنده روی کاشی لاجوردی به خط نستعلیق کتیبه شد:»

<sup>۲</sup> - بخشی از تاریخ هرات باستان تألیف فکری سلجوقی چاپ کابل 1362 ص 38 به بعد.

<sup>۳</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 183.

## قطعه تاریخ:

به عهد خسرو عادل محمد ظاهر آن شاهی  
 که خرم از نسیم عدلش آمد گلشن دلها  
 هروی شد باز آبادان بسان روضه رضوان  
 به جدو جهد عبدالله خان آن والی والا  
 به روی تربت عنبر سرشت خسرو غوری  
 محمد کش لقب بودی غیاث الدین والدینا  
 یکی کاخ مزین چون خورنق گشت مستحکم  
 زهی کاخی که در گیتی ندارد همسر و همتا  
 اساس بقعه اش محکمترا از شیرازه گردون  
 رواق دلکشش والاتر است از گنبد خضرا  
 ز کاخ و گنبد فیروزه اش شمس و قمر خشتی  
 یکی نقش از نقوش آستانش پیکر جوزا  
 ز برق شمسه اش هر صبح چشم آسمان خیره  
 ز نور بقعه اش هر شام روشن زهره زهرا  
 تو پنداری ز رضوانست این ایوان چون مینو  
 و یا از روضه مینو بود این قبه مینا  
 نبودى در یمن غمدان مزین مثل این ایوان  
 نباشد مثل این گنبد منقش گنبد حرما  
 ز طرز نقش زیبایش به حسرت دیده مانى  
 ز طبع طینت رنگش به حیرت بو علی سینا

مهندس از بناء و طرح نقش گنبدش عاجز  
 ز طرز نقش و رنگش دیده دلها شود بینا  
 به طرح نقشه اش فکر عمیق حاج اسماعیل  
 مدقق شد که تا شد جلوه گر این بقعه زیبا  
 شود بهزاد از نقش و نگار ای بناء حیران  
 بسان دیده و امق به روی دلکش عذرا  
 به تاریخش ز دوران قمر اندیشه فکری  
 به دریای معانی غوطه ور شد این چنین گفتا

اگر پرسد کسی تاریخ سال ختم تعمیرش  
 بگو (ایوان زیبای نظیر گنبد بالا) 1368 هـ ق  
 ز آفات و حوادث باد یارب این بنا ایمن  
 به ارکانش نیابد رنگ آفت دست استیلا<sup>1</sup>

این مستمند داستان تاریخی بنای مسجد جامع هرات را به نظم در آورده بودم  
 که اینک تقدیم حضور علاقه مندان عزیز میگردد:

#### سلطان غیاث الدین غوری و بنای مسجد جامع هرات

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| آن شهاب الدین شه عالی مقام  | نام نیکش لایق صد احترام     |
| غور و غزنین از وجودش ارجمند | ز افتخارش سرخ روی و سر بلند |
| از غزای هند سالی شاه را     | خسرو رزمنده آگاه را         |

<sup>1</sup> - تعلیقات فکری سلجوقی بر رساله مزارات هرات، چاپ کابل بیتا ص 7.



بس غنیمت هاش آوردند پیش  
 زان میانه دوهما بود از طلا  
 در بزرگی هریکی قدر شتر  
 بالها بگشاده همچون کهکشان  
 پای ها زیبا واسطبر وقوی  
 پنجه ها چون پنجه اهریمنان  
 باز کرده دولبه منقارها  
 الغرض از آن همه مال عجیب  
 آن دگر خربوزه زرینه بود  
 گردوگردان بود مانند فلک  
 دور آن خربوزه کو در گنج بود  
 آن دگر دوکوس زرین کلان  
 آن دگر آن حلقه زیبای زر  
 در فراخی بود چون کیهان بسیط  
 داد شه فرمان ز سرداران خویش  
 گفت بر آن قاصد والا شکوه  
 شاه فرمود این عجایب سربسر  
 آن شه عادل که از ما مهتر است  
 قاصد آن تحفه گرفت و شد روان  
 راه می پیمود هم مانند باد  
 کوهسار سخت چند روزه برید  
 تحفه های شه شهاب الدین ببرد  
 شاه مومن آن غیاث الدین ما  
 از حساب واز حدو اندازه بیش  
 چون همای کوهسار چرخ سا  
 بود جای هردو چشم شان دودر  
 یا چو رنگین ابر اندر آسمان  
 لیک بیگانه ز راه ورهروی  
 بس قوی وباشکوه و جان ستان  
 سهمگین چون دره ها وغارها  
 بوداین دو پیکر از جمله مهیب  
 یادگار هند از دیرینه بود  
 آزموده نقد آنرا بس محک  
 از کز شه پنج اندر پنج بود  
 پر صدا وجان خراش و دُرفشان  
 کس ندیده بود مثلش در نظر  
 قطر آن مانند دریای محیط  
 قاصدی را از سپه داران خویش  
 زودتر رو زود تا فیروز کوه  
 بهر تحفه زی غیاث الدین ببر  
 حق مدار و مومن ودین پرور است  
 تا شنید آن حکم از شاه جوان  
 تا بمنزل گاه مقصود ومراد  
 عاقبت در کاخ فیروزه رسید  
 جمله بر سلطان غیاث الدین سپرد  
 حامی حق ناصر آئین ما

زان طلای ناب زان فرخنده مال  
 از بهای آن وجوده طیبات  
 جامع شهر هرات آباد کرد  
 بود نیکویش چون خلد برین  
 در خراسان این سخن مرسوم شد  
 بی گمان این نام را از حایز است  
 این مساجد سربسر کوی خداست  
 می شود نه قرن از آن روزگار  
 آرمیده خسروما زیر خاک  
 پنج نوبت دایماً هر روز و شب  
 بود امید شه عالی جناب  
 نغمه جان بخش قرآن هر سحر  
 با دعا انباز گردد در نماز  
 حق ببخشید خسرو اسلام را  
 زان غنیمت های مرغوب و حلال  
 کرد اساس مسجد شهر هرات  
 در خراسان خلق را دل شاد کرد  
 گفت مردم کعبه ثانی است این  
 کعبه ثانی حق موسوم شد  
 بر مساجد کعبه گفتن جایز است  
 جلوه گاه بیچگون کبریاست  
 هست این مسجد درینجا پایدار  
 در جوارش از سر اخلاص پاک  
 برشود گلبانگ آذان با ادب  
 زین ندا تخفیف یابد از عذاب  
 گوش جانش را نوازد خوب تر  
 بانمایش دردم راز و نیاز  
 پادشاه نیک نیکو نام را<sup>۱</sup>

## 2- منار جام:

اینکه سر بر فلک مینای مینافام است  
 افتخار وطن غور منار جام است

مطلع قصیده یی است از این عاجز در وصف منار جام که در دیوان سوگنامه  
 من چاپ شده است. در شصت و دو کیلومتری شمال شرق ولسوالی شهرک در قریه  
 موسوم بجام، جای که دریای جام (از جنوب بطرف شمال) بدریای خروشان

<sup>۱</sup> - مثنوی گلگشت خاطره ها اثر مستمند نسخه خطی ص 140.

هریرود (که از شرق بجانب غرب جریان دارد) میریزد در زاویه تلاقی آن دو دریا منار قشنگ و با عظمتی بارتفاع 3، 63 متر جلب نظر میکند.

منار جام از حیث عظمت معماری و تزئینات عالی و نوشته های کوفی خود بعد از قطب منار دهلی که دارای ارتفاع 73 متر بوده و در زمرة عجائب هفتگانه جهان محسوب میشود و منار بخارا که 65 متر ارتفاع داشته (این هر دو منار نیز از شاهکارهای احفاد غوریان است) از بزرگترین و با عظمت ترین منارها در جهان شمرده می شود. بانی و مؤسس این منار تاریخی سلطان غیاث الدین محمد ابوالفتح بن سام غوری است که از بزرگترین شاهان غور محسوب میگردد، این سلطان بین سنوات (558-599 هـ ق) مدت چهل سال سلطنت کرد و منار مذکور را بین سنوات (1193-1202 م) اعمار نموده است. منار جام از لحاظ مدت تاریخ معماری آن نسبت به دو منار دیگر یعنی قطب منار دهلی و منار بخارا برتری دارد...

اولین کسیکه بکشف منار جام در قرن بیستم مؤفق شد، عبدالله ملکیار والی هرات بود که بقول شارل کیفر دانشمند فرانسوی، ایشان منار جام را در ضمن سفرهای خود به غور کشف نمود و به آقای احمد علی کهزاد از آن خبر داد. شارل کیفر این مطالب را در مقاله که در سال (1960 م) بنام منار سلطان غیاث الدین در فیروز کوه نشر کرده است، تحریر داشت. کشف دوباره منار جام بتوسط اندره ماریک دانشمند بلژیکی در 17 اگست (1957 م) سر و صدای زیادی در محافل علمی جهان تولید نمود، حتی بیسوار عالم انگلیسی آن را بزرگترین موفقیت در کشفیات جدید خواند. اندره ماریک منار جام را طور مفصل مطالعه نمود و سپس در سال (1959 م) نتایج مطالعات خود را ضمن مقاله به نشر سپرد.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 184 به بعد.

این بود گزارش پوهاند پنجشیری از منار جام و کشف آن لکن. این گونه گزارشها استاد خلیلی را خیلی متأثر و برآشفته ساخته که واقعاً حق هم داشته است استاد خلیلی تحت عنوان (یک نکته قابل تذکر) این طور می نگارد: «درین اواخر در یکی مجلات مطبوع کابل خواندم که منارجام توسط آندره ماریک دانشمند بلژیکی در سال (1957م) کشف شده. اگر مراد از کشف دیدن و پیدا شدن منار است، این منار سوزن نبود که از نظر مردم هرات و غور مخفی می ماند، تا یکی از بلژیکی می آمد و آن را کشف می کرد. خصوصاً که تا چندی قبل غور و هرات در تقسیمات اداری یک ولایت بود و دانشمندان هرات در حفظ و احیای آثار خود علاقه فراوان داشتند، تاریخ رساله مزارات هرات با ذیل های خود گواه این مدعاست. کتاب روضات الجنات معین الدین اسفزاری و جغرافیای حافظ ابرو در این باب، از متون معتبر و بی مانند است.

در سال (1308 هـ ش) که این ناتوان به هرات بوم روایت ها و حتی افسانه ها از غور و آثار آن از چشمه آذان آن، از غار پُر از مسکوکات آن، از مسجد چهلستون و قصر نازنین آن می شنیدم که در آنجا جمله غوری ها و هراتی ها از منار جام بانواع مختلف و با آب و تاب صحبت میکردند. و چون هر اثر زیبا را از عهد بهزاد و بنایی در روزگار سلطنت سلطان حسین بایقراء میدانستند، منار جام را نیز بعضی بناء کرده عهد سلطان حسین بایقراء می گفتند و من در همان سال (1308 هـ ش) در جلد اول کتابی که بنام آثار هرات نوشته و در هرات طبع کرده ام، یعنی چهل و هشت سال قبل در صفحه 118 از منارجام به تفصیل ذکر نموده ام و قول راویان همان وقت را مذکور داشته ام که البته چند سال قبل از کشف آن دانشمند بلژیکی بود، اما اینکه

آن دانشمند بلژیکی در جزئیات منار نه در کشف آن تحقیقات عالمانه نموده قابل قدر است.<sup>۱</sup>

آندره ماریک، در باره منار جام می نگارد: در همان نقطه که آب قریه جام با هریرود می پیوندد، در میان محیطی از کوه های تیره رنگ، شبیحی زرین یک برج مطمئن قد برافراشته بود و در قسمت علیای آن کمرندهای از کاشی نیلگون نظر را جلب می نمود. دقت و درستی تناسب سه طبقه آن در وقت ساختمان سنگینی برج را تحمل پذیر ساخته است. دورنمای برج بلاد رنگ نمای قطب منار دهلی را بیاد می آورد که چند ماه قبل مشاهده کرده بودم. جدار طبقه نخستین تماماً از رویه های تزئینی پوشیده است که در دور آن نوشته برسم الخط کوفی پیچیده است، آن آذین ها طوری مرتب گردیده است که آن را ساده به نظر می آورد، و چار کمر بند بزرگ خط کوفی جهش عمودی منار را شکسته و بنا را بیشتر مجلل جلوه میدهد. قاعده برج هشت گوشه بوده و حامل سه قنناق که بر روی هم قرار گرفته بشکل مخروطی است که سرش مقطوع باشد. بر رأس دو قنناق نخستین برنده (رواق) های حاکم بوده است که اکنون ویران گردیده است، و قنناق سوم با فانوسی متوج گشته بود که پوش نداشته باشد. همین قدر باید بگوئیم که اندازه یک سوی قاعده هشت گوشه سه ونیم متر میباشد، امروز بداخل منار از دریچه کوچکی میتوان رفت که بسمت شمال افتاده است بر روی پله ها از یک زینه طوری پائین می آئیم که بدور یک ستون مرکزی دور می خورد، چنان به نظر می آید که همین زینه تا پائین راه می یافت که اکنون ریختگی مصالح ها و غیره آن را مسدود کرده است. همین خصوصیت است که هیچ دروازه دیده نمیشود، گویا برستی که بوده است راهی از زیر زمین از تحت دریا تا داخل قصر امتداد داشته است (ملتفت باید بود

<sup>۱</sup> - احوال و آثار حکیم سنائی، تالیف استاد خلیلی چاپ تیهقی کابل 1356 ص 112.

که منظور آندره ماریک از قصر در اینجا همان قصر فیروز کوه میباشد چه وی به این عقیده است که محل فیروز کوه در همین جام موجود بوده است). که خرابه های آن تا حال هم آن طرف دریا نمایان است.

برای رسیدن برواقک نخستین باید بیش از یکصد و پنجاه پله زینه را پیمود و برواقک دوم یا پنج تا زینه کوچک که در یک طرف واقع است و هریک ده پله دارد می توان رسید و تا پنج گنبد که هر کدام بزوایای قنடاق ها وصل گردیده و مدور اند بوسیله چهار تا پوشش گچ کاری شده میتوان رسید و از آن سوتر وسیله فرارفتن وجود ندارد.

یکی از مناره های بلندی که با منار جام قریب بوده و اکنون معدوم شده است، منار شیروان (اکنون شیروان میگویند) بوده است و در همان منطقه در جوار هریرود در مسافت ده کیلومتری غرب اوبه برپا گردیده بود.

بروی عکاسی ها وضع گران و وزین منار جام را میتوان بخوبی اندازه کرد که بصورت بسیار مستحکم آباد گردیده، ساختمان جالب آن است که با تزئینات که قسمت پایینش را پیچانیده و آن را زیبایی و جالبیت خاص بخشیده منار را به نظر کوچک جلوه می دهد، دیده اندوزی و نظر فریبی این برج بزرگ که کاملاً تزئین گردیده است، چنان است که هیچ نقطه آن زاید به نظر نمی آید، و در افق خود خیلی جالب است. تزئینات آن مجموعاً خیلی عالی و مطمئن است و به معمار آن افتخار بزرگ دست داده است که چنان شاهکاری را در جای چنان مناسب بوجود آورده است، زیرا بنای عمارت در حالت فعلیه به تناسب بلندی آن بطور کلی متناسب به نظر می آید، چندانکه (فان برخن) نوشته است: (تزئینات تمام سطح بنا را پوشانیده و بدرجه علیای غنا و صفا میرسد). بخش پائین برج تا آنجا که کمربند کتیبه کاشی آغاز می یابد از تزئینات قالبینی پوشیده شده و دور از حشو و زواید است، و لباس مرتب را نمایش میدهد و دارای اهمیت اساسی

وخاصی میباشد، نفاست کار و ساختمان آن زیور زیبا که از پارچه های کوچک آجر ساخته شده وبر روی گچ وضع گردیده است خیلی جالب توجه و گیرا میباشد. این ورق شانی بهشت قسمت افقی تقسیم گردیده که سقف ها و صفحات مدور به اشکال و فواصل مختلفه تعبیه گردیده است، نظم و نسق خاص آن هویدا است طوری که تنوع آن حیرت آور است... ترکیب خطوط هندسی خیلی متنوع و همیشه خوانا است ودلالت بخوبی وقوت تزئین می نماید وهرگاه که روشنی بر روی آنها می تابد آن را بسیار دلربا وجالب می سازد.

#### نوشته ها:

بر هشت روی قمست سفلائی مناره نوشته طویلی ثبت گردیده است. متن نوشته بلافاصله از قمست زیرین وجه هموار بشکل مدور باکاشی آغاز می یابد ودر وجه نمبر 3 و 5 متن بشکل شروع به نظر می آید. این متن از جزء نوزدهم قرآن واز سوره حضرت مریم انتخاب گردیده ومجموعاً 976 کلمه میباشد (شروع آن بر روی یک ودو به وضحات تشخیص نمی گردد وروی های دیگر همه بر روی برجستگی های نوشته تدقیق گردید وترتیب آن چنین است: روی 3 آیه سی ویکم روی 4 آیه چهل وسوم، روی 5 آیه پنجاه وچهارم، روی 6 آیه هفتاد وهفتم، وروی 8 آیه نود ودوم می باشد. این کتیبه دینی نتیجه چنان نظم و نسقی است که انگیزه آن معلوم بوده وبه منظور خاصی تثبیت گردیده است. ثبت آیات قرآن کریم بر روی ابنیه کار تصادفی نیست، بلکه با هدف ساختمانها وتسمیه آن رابطه داشته است وبا آن زیبایی دنیا وحسن آخرت وافتخار می خواسته اند.

غیاث الدین محمد بن سام بانی این مناره علاقه داشت که نسخه های قرآن کریم استنساخ گردد وآن ها را در مدارسیکه خود بنیاد نهاده بود، بوقف

می گذاشت... (کتیبه های دیگری که در قسمت های وسطی و فوقانی منار قرار دارد از شرح آندره ماریک ذیلاً بطور خیلی فشرده تذکر می دهیم):

1- متن کتیبه نخستین از بالا به پائین با کلمه طیه شهادت آغاز می یابد:  
(اشهدان لاله الاالله محمد رسول الله.)

2- نبشته دوم این آیه قرآن کریم است: (نصرمن الله وفتح قریب وبشرالمؤمنین یا ایهاالذین آمنوا) بدنبال این آیه کریمه (61 سوره 13) سه کلمه از آیه مبارکه آمده است (ای کسانی که گرویده اید!) که همین سبک را در کتیبه های زمان فاطمیان هم می توان دید و این روش از آن هم فراتر می رود.

3- نوار نوشته کوفی که در قسمت نیمه علیای آن ثبت گردیده است، ساده می باشد: (السلطان المعظم غیاث الدین والفتح محمد بن سام).

4- نبشته مرکزی از کاشی است، در آن فقط همان القاب و عناوین ثبت گردیده است که رسماً به آن مخاطب بوده است و شش کلمه آخر که بالای سطر جا داده شده با خط ریز می باشد:

(الف) السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم غیاث الدین والفتح معزالاسلام  
والمسلمین ابوالفتح محمد بن سام.

(ب) قسیم امیر المؤمنین خلدالله ملکه...

5- بر فراز دومین متن دراز رخ بعد از نبشته پیشینه در زیر آغاز سطر دوم دوسطر بخط نسخ کتابت شده است. سه کلمه نخستین خوب خوانا نیستند و به مشکل خوانده می شود و آن دستخط کسی است که آن تزئین را بخشیده و جالب تر آنکه امضای معمار آن: عمل علی بن... نیز دیده می شود.

تذکر باید داد که عصری را که ما مطالعه می نائیم در آن خط نسخ و کوفی همدوش هم بر روی بنای ثبت گردیده است.

6- نبشته زیر بنا بعدی افتادگی دارد که تنها دو کلمه آن خوانا می باشد.



آن نوشته سبک زیبای هنری کوفی بافت خورده و از نوع خط برجسته است. چهار شکل ثبت گردیده که سه از آن مختلف است و بسمت راست و چپ بر روی هر رویه طوری گره خورده که قلبی (دل) را بوجود آورده است، خواننده می شود: ابوالفتح که عبارت مابعد آن همان غیاث الدین محمد خواهد بود این کلمات بر روی 8 ثبت گردیده است. این نبشته ها خیلی ظریف کار گردیده و تمام دقایق نوشته ابنیه که در فارس به نظر می خورد، در آن رعایت شده است، چنان احساس می شود که نوشته ها بشکل که انسجام یافته بذات خود زینت عمارت را تشکیل داده است...»

مقاله آندره ماریک که در سال (1959م) در باره منارجام منتشر شد، حاوی مطالب سودمندی بود، به اساس کشف و اطلاع عبدالله ملکیار والی اسبق هرات در سال (1943م) آقای احمد علی کهزاد به جام سفر کرد و مقاله در مورد جام در مجله کابل به نشر سپرد و در سال (1952م) نتایج تحقیق خویش را به زبان انگلیسی نشر کرد. آقای شارل کیفر فرانسوی در سال (1960م) ضمن نشر مقاله از چگونگی کشف منارجام به وسیله عبدالله ملکیار مطالب دلچسپ ارائه کرده است، اما کشف مجدد و نشر مقاله آندره ماریک واقعاً فصل جدید را در تحقیقات علمی پیرامون تاریخ غوریان و غور نوشته شده بصورت عموم مربوط به سالهای بعد از سال (1957م) میباشد.

در سال (1960م) (لی بر Leberre) مدیر هیأت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان برای مدت کوتاهی درپای منار جام خاک برداری مقدماتی بعمل آورد متأسفانه نتیجه تحقیقات وی تا جای که اطلاع داریم تا هنوز بدسترس علاقه مندان گذاشته نشده است. به اساس همین یادداشت ها بود که (شارل کیفر) خوانندگان را از تحقیقات (لی بر) مطلع گردانید. اولین کسیکه بعد از (لی بر) در سالهای (962 و 1963م) منار جام را از نظر معماری مطالعه کرد، مهندس ایتالوی (اندریا برونو Abruno) می باشد. نامبرده در سال (1975م) مامور شد منارجام را با وسایل تخریکی ترمیم و از خطر سقوط نجات دهد. در خلال سالهای (1970-1971م) مهندس آلمانی

(ورنر هیربرگ) به افغانستان سفر نموده و منار جام را از نظر معماری و هنر اسلامی مطالعه کرد. وی در جمله اروپائینی که جام را دیده اند، یگانه کسی است که عکس های جالب و اسناد مهم دیگر از منار جام در اختیار دارد.

### خطر سقوط منار جام:

اندره ماریک در رساله اش راجع به منار جام متذکر شده است که منار جام بواسطه تمایلی که پیدا کرده است، مشرف به سقوط میباشد. این امر را مهندس ایتالوی (اندریا برونو) نیز تأیید نموده برای نخستین بار در رساله کوچک خود هشت رسم تخیلی منار جام را با جزئیات آن بصورت خلاصه ارائه نمود. ضمناً از خلال رساله (کیفر) تا اندازه از خاک برداری مقدماتی (لیبر) مطلع میگردیم. اندازه گیری و تحقیق معماری که (کورت شمید) و (ورنر هیربرگ) در سال (1971م) در پای منار جام انجام داده اند، همین نظریه را مبنی بر خطر سقوط منار جام تأیید کردند.

منار جام فعلاً در یک زاویه خیلی کوچک قرار داشته و ساحل چپ آن بواسطه جریان آب دریای هریرود پیوسته تخریب می شود. این امر بعقیده (ورنر هیربرگ) باعث شده تا منار به اندازه دو درجه بسوی دریای هریرود میلان پیدا کند.

مواد ساختمانی منار که در سال (1972م) به کوشش (ورنر هیربرگ) در پوهنتون تخیلی شهر ماینس تجزیه گردید، خاصیت ارتجاعی داشته در صورت تمایل بیشتر منار مواد از هم گسیخته باعث سقوط منار می گردد.<sup>1</sup>

### تعیین موقعیت فیروز کوه

آقای پنجشیری در مورد اینکه تمام دانشمندان و مستشرقین با تبعیت از آقای کهزاد و آندره ماریک، جام را بحیث فیروز کوه و منار جام را منار مسجد جامع

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور از 184 به بعد با تلخیص و اختصار بسیار.

آن می شناسند، رد و تحلیلی نوشته و در نتیجه تیوره را فیروز کوه فرض میکند که خلاصه دلایل وی قرار ذیل است:

1- لشنیک Leshnik باستان شناس آمریکائی که در سال (1965م) از غور بازدید بعمل آورده و در سال (1968م) برای اولین بار نظریه آندره ماریک را که گفته بود جام محل اصلی فیروز کوه بوده است، رد کرده و تیوره را فیروز کوه تاریخی دانسته است.

2- راه های منتهی به جام، هر گاه از نظر توپوگرافی تحقیق گردد، ثابت خواهد شد که این راه ها بجز از ارزش محلی، اهمیت دیگری ندارند.

3- وجود یک شهر با عظمت با کاخهای مجلل و مسجد بزرگ در این محل کوهستانی که گنجایش آن را ندارد، بعید از تصور می نماید و شاید این منار بیادگار فتوحات سلطان غیاث الدین غوری بناء شده باشد.

4- فاصله میان فیروز کوه و زمین داور بقول منهاج سراج در طبقات ناصری چهل فرسنگ بوده که این فاصله با تیوره برابر می آید نه با جام.<sup>1</sup>

باید در ردّ نظریه آقای پنجشیری اظهار نمود که در قسمت راه ها همان طوری که آندره ماریک و سایر دانشمندان عقیده دارند، باید راهی را در نظر گرفت که در امتداد هریرود قرار داشته و بیحیث شاهراه مرکزی از آن استفاده بعمل می آمده که بدین لحاظ جام نقطه اتصال شاهراه های مهم و دارای موقعیت حساس سوق الجیشی بوده است. بقایای این شاهراه در امتداد هریرود از منارجام الی قریه کمنج الی چشت والی هرات امتداد می یابد، که اکثراً هموار و بدون کوه و کتل است و عراده جات نیز در صورتیکه آباد باشد، می توانند بخوبی در آن عبور و مرور نمایند. در قدیم پیل های جنگی و گردونه ها را از هندوستان به غزنی و از آنجا به هرات و فیروز کوه از همین راه

<sup>2</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 197-204 و 258-259.

می آوردند که در طبقات ناصری ذکر آن بیامده است. این شاهراه از منارجام الی کمنج در روزگار ما خراب و غیر قابل استفاده است که صرف پیاده می توان از آن رفت و آمد کرد ولی بقایای آن بصورت مخروبه همه جا بچشم میخورد.

شواهد نشان میدهد که وضع راه ها در آن عهد با حالت فعلی آنها خیلی فرق داشته است. چنانکه شهرها و قلاع مستحکم غور دست خوش رویداد های تباه کن گردید، شاه راه ها نیز به همان سر نوشت دچار گشته است. وما نباید وضع فعلی راه ها را باحالت تاریخی آنها مورد مقایسه قرار دهیم که بقول منطقیان: این قیاسی است مع الفارق اگر به نقشه نظر اندازیم این امر بخوبی قابل درک است که جام نقطه مرکزی راه های منتهی به هرات، بامیان، غزنی، غرجستان و ماورای آنها بوده است. اما در اثر تخریبات پیهم فیروز کوه به وسیله خوارزمشاه، چنگیز و تیمورلنگ، آنجا به کلی ویران گردیده و اهالی آن قتل عام شدند، شهر مخروبه و بدون سکنه ماند و راه ها بمتروکه مبدل گشت.

در جنوب دریای هریرود و در اطراف منار، آبادی های کمتری وجود داشته اما حصار فیروز کوه و قصرهای مجلل و شهر و آبادی های آن اکثراً به شمال دریا اعمار یافته بود، لذا در این محل، جای کافی برای مسجد موجود بوده که آقای کهزاد و دانشمندان دیگر خارجی در بیست متری شرق منار ضمن کاوشهای خود آثار مسجد جامع را کشف کردند. و نیز در دو طرف دریا آثاری بچشم میخورد که میگویند در آن زمان سطح دریا کاملاً پوشیده بوده که شاید طغیان هریرود و دریاچه جام در فصل بهار باعث تخریب پوشیدگی و تخریب مسجد شده باشند، زیرا بقول منهاج سراج در طبقات ناصری مسجد جامع را سیل خراب کرد.

اگر دانشمند آمریکائی، تیوره را فیروز کوه فرض میکنند و آقای پنجشیری نیز آن را تائید مینماید، این آقایان چرا از مسجد جامع آن، از کاخهای مجلل آن و از آثار باشکوه دیگر آن چیزی را نشان نمیدهند، در حالیکه قسمت عمده کتاب آقای پنجشیری اعنی (جغرافیای تاریخی غور) را بحث از جام و آثار آن تشکیل داده است.

از طرف دیگر مناری با این عظمت نمیتواند در یک منطقه گمنام اعمار گردد اگرچه به گفته پنجشیری برای یادگار هم بوده باشد، چه سبب بوده که این یادگار را در جاهای دیگر ویا در تیوره اعمار نمی کردند؟ ناگفته نماند که در آن زمان بیادگار منار نمی ساختند. چنین چیزی به نظر نرسیده، بلکه هر جا مناره بر می آوردند، برای مساجد و مدارس بود. منار مسجد قوت الاسلام دهلی مشهور به قطب منار، منار مسجد بخارا که همزمان با این منار و به تصریح آقای پنجشیری توسط احفاد غوریان بنا یافته اند، هر دوی آن مناره های مسجد میباشد. نمونه دیگر آن در عصر های بعد از غوریان مناره های مصلاهی هرات و مدرسه گوهرشاد بیگم و مناره های پیش طاق مسجد جامع زیارت جاه هرات است که از عهد تیموریان هرات بجای مانده اند. وهمچنین از کتیبه های منارجام که عبارت است از آیات قرآن مجید و شعایر اسلام بوضوح معلوم می گردد که این منار گلدسته مسجد است، اگر منار یادبود فتوحات سلطان غیاث الدین غوری می بود، باید در این مورد تاریخ آن فتوحات در جای آن چیزی می نوشتند.

فکری سلجوقی می نویسد: (از مسجد جامع فیروز کوه که در اثر سیل خراب شده تاکنون یکپایه منار بلند بالا و بسیار عالی باقی است که شرح آن را در قسمت جام و شهرک خواهیم نوشت).<sup>1</sup>

همچنان در دایره المعارف المنجد جلد دوم اعنی بخش اعلام آن، در شرح فیروز کوه نوشته است که: امروز فیروز کوه بنام جام یاد می شود.

دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی جلد ششم به نقل از علامه قزوینی فیروز کوه را در حدود اهنگران نشان میدهد، هکذا بسیاری از دانشمندان قبل از کشف منارجام فیروز کوه را در قسمت علیای هریرود سراغ داشتند، ولی هنگامی که خبر وجود منارجام در محافل علمی جهان منتشر گردید، اکثریت مطلق اذعان کردند که جام عبارت است

<sup>1</sup> - بخشی از تاریخ هرات باستان، تالیف فکری سلجوقی چاپ کابل، - 1362 پاورقی صفحه 22 -.

از فیروزکوه و باغ ارم زمین داور باید گفت که آقای پنجشیری خودش در تعیین موقعیت اصلی ارم دچار شک و تردید است و می گوید: با احتمال قوی و لسوالی باغران، در اصل باغ ارم بوده است و بمرور زمان به باغران تبدیل شده است.<sup>1</sup> در این صورت فاصله بین باغران و تیوره به مراتب کمتر از چهل فرسخ است و متأسفانه تناقض گوئی در استدلال اشکار می گردد. از این هم که صرف نظر کنیم، میتوان این طور تحلیل کرد که فاصله بین فیروزکوه و زمین داور به گمان غالب شاید از روی تخمین صورت گرفته باشد. بدین ترتیب که ماموران سلطان غیاث الدین غوری با همان ظروف دست داشته خود که فاصله ها را با قدم های شتر و سیر پیاده و مانند آن می سنجیدند، این منطقه کوهستانی را باشکستگی ها و انحناء های که دارد مورد تخمین قرار داده اند، نه با فاصله سنج ها و نقشه های جغرافیای زمان ما.<sup>2</sup> و بر مانیز لازم نیست در حالیکه در تعیین موقعیت باغ ارم نیز یقین نداریم از ولسوالی موسی قلعه کیلومتر کرده بیائیم در هر جای که چهل فرسخ پوره شد، بدون کدام دلیل قناعت بخش و بدون وجود آثار و علائم و برخلاف اکثریت دانشمندان شرق و غرب، فوراً حکم کنیم که این است فیروزکوه.

منهاج سراج نویسنده دانشمند دربار غور در طبقات ناصری به مناسبت های مختلف فیروزکوه را به معرفی گرفته که ذکر همه آن موجب تطویل است.

همچنان (کلاویخو) سفیر اسپانیا به دربار امیر تیمور گورگان، فیروزکوه را بچشم سر دیده واز آن شرحی در سفرنامه خود نوشته است که هر کس منطقه پای منارجام و آثار تاریخی و وضعیت طبیعی آن را دیده باشد از تعریف و توصیفی که منهاج سراج

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 184 به بعد.

<sup>2</sup> - این موضوع که در قدیم فرسنگها را تخمینی می سنجیده اند از سفرنامه معروف حکیم ناصر خسرو بلخی (متولد 394 و متوفی 481 هـ) نیز استنباط میشود.

حکیم ناصر خسرو می نویسد: «ویست و سیوم شهر ربیع الاخر به شهر قاین رسیدیم، از تون تا آنجا هجده فرسنگ میدارند، اما کاروان به چهار روز تواند شدن که فرسنگهای گران است». (سفرنامه خسرو طبع کابل، 1370 ص 121).

از آن بعمل آورده و از شرح جزئیاتی که (کلایخو) راجع به وضعیت طبیعی و عمرانات گذشته فیروز کوه نوشته است، یقین خواهد کرد که خرابه های موجوده جام بدون شک عبارت از فیروز کوه تاریخی است که جای هنجگونه شک و شبهه و تردید را باقی نمی گذارد. از دلایل فوق که بگذریم، قوی ترین دلیل و مستند ترین اثر بر تعیین موقعیت فیروز کوه نوشته حافظ ابرو است. حافظ ابرو فیروز کوه را در فصل هرات رود از جغرافیای خود، فیروز کوه را صریحاً در هرات رود و در ردیف اوبه، دری تخت چشت، اسفرز حصارک قرار داده می گوید:

«قریه چشت که مزار خواجه مودود چشتی و فرزندان او که از مشایخ قدیم خراسان است، در آنجاست. قریه فیروز کوه: تختگاه سلاطین غور بود و تا اکنون اثر عمارت ایشان در آن موضع باقی است، ده مزرعه دارد که حالا معمور است و در ایام سلاطین غور درغایت معموری بوده است. قریه اسفرز: بیست مزرعه دارد. قریه حصارک شانزده مزرعه دارد و این هرات رود متصل به ولایت غور است، هوای خوش دارد و بیرون اینکه نام برده شد قری و مزارع بسیار دارد و کان آهن و سرب که حالا کار میکنند آنجاست و در آنجا سنگ سرمه سازند و درخت شیرخشت آنجا باشد و در کوهستان آن درخت بسیار باشد.»<sup>۱</sup> حافظ ابرو، جای دیگر در ذکر غور و غرجستان و ساخر و تولک می نویسد:

(و فیروز کوه که ذکر آن در هرات رود گذشت، بعضی آنرا از جانب غور می شمارند.)<sup>۲</sup> در باره شهر فیروز کوه در تاریخ غورستان به تفصیل سخن رانده ایم و نیز مقاله مبسوطی تحت عنوان (فیروز کوه پایتخت غور در چه جای موقعیت داشت؟) نگاشته ایم که در این مختصر به همین مقدار اکتفاء می نمائیم.

<sup>۱</sup> - جغرافیای حافظ ابرو قسمت ربع خراسان، هرات تصحیح مایل هروی چاپ بنیاد فرهنگ ایران 1349، ص 30.

<sup>۲</sup> - جغرافیای حافظ ابرو قسمت ربع خراسان هرات تصحیح مایل هروی چاپ بنیاد فرهنگ، ایران 1349، ص 37.

## 4- از دیگر آثار تاریخی جام:

## (الف): ارگ دختر پادشاه:

در مقابل منارجام، آن طرف شمال دریای هریرود، خرابه قلعه در بلندی کوه خاره هنوز هم به نظر میخورد که در نزد اهالی بنام ارگ دختر پادشاه معروف است.

اندره ماریک، این خرابه ها را با برجها و باروها و دیده بانگاه های آن عبارت از قصر فیروز کوه می دانست. در دهانه ناوه بیدان، در دوطرف همواری ها و تپه ها آثار دیوارها و آبادی های که اکثراً باخشت پخته بوده اند، جلب نظر میکند. همچنان در دوطرف دریای هریرود آثار عمرانات حیرت انگیزی به چشم میخورد. در سراسر منطقه سفالهای و قطعات شکسته ظروف سفالی و شیشه نیز دیده می شود از روی نقوش و تزئینات و ساختمان آنها گفته می توانیم که تعداد زیاد آنها بدوره غوریان تعلق دارد، این امر مستلزم کاوشهای باستان شناسی و تحقیق متخصصین هنر اسلامی است، هر وقت این کار انجام گردد نتایج سودمندی را دربر خواهد داشت.<sup>1</sup>

در جریان سالهای (1358-1376 ه.ش) که وطن ما دستخوش حوادث ناگوار گردید، خارجیان آزمند با استفاده از جهل و بی سوادی هموطنان ما آثار گران بهای زیر خاکی منطقه پای منار جام را طور بیرحمانه به چپاول و غارت برده اند خصوصاً در سال های (1375-1376 ه.ش) این چپاولگری به اوج خود رسیده و متأسفانه اطلاعاتی که به این ناتوان میرسد، شاید چیزی از آن گنجینه های گران بها باقی نمانده باشد. من در اواخر سال 1375 ه.ش که در مرکز چغچران بودم موضوع را به والی غور گزارش دادم و از او خواستم تا از کاوش کاری خود سرانه منطقه منارجام جلوگیری بعمل آورد و هم چنان اعلامیه را از راه رادیو نشرات غور

<sup>2</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 227 به بعد.



در این مورد به نشر سپردم که هیچگونه مفادی را دربر نداشت. عجیب تر آنکه ولسوالی شهرک از قیمت اجناس یافت شده که گاهی تا هزاران لک روپیه افغانی در خود منطقه بفروش میرسید (خمس) یعنی پنج یک اخذ می نمود. در حالیکه این کار خلاف قوانین شرعی و خلاف قوانین نافذۀ مملکت ما بوده و دزدی و چپاول آثار باستانی موجب جزای سنگین است که قوانین بدان تصریح دارد. متأسفانه باید تذکر بدهم که با چپاول و غارت آثار تاریخی منارجام، تاریخ مملکت ما در دوره درخشان امپراطوری اسلامی غور، بغارت رفته است.

### (ب): سنگ نبشته عربی:

آندره ماریک در اثرش (منارجام ص 19) از یک سنگ نبشته عربی صحبت میکند که بقول اهالی در قسمت شمالی دریای هریرود قرار دارد. چون وی این موضوع را بعد از بازگشت سفرش در چغچران شنید، بنا بر آن تحقیق در باره آن ممکن نشد. شارل کیفر در رساله اش متذکر می شود که در سال 1959م یکدسته از محصلان انگلیسی که می خواستند از جام بازدید نمایند، نظر بخواهش آندره ماریک در جستجوی این سنگ نبشته شدند که متأسفانه تلاش ایشان به نتیجه نرسید. سنگ نبشته فوق در قسمت غربی ارگ دختر پادشاه بروی یک صخره بزرگ تراشیده شده است صخره مذکور که در میان دریای بیدان قرار دارد، دارای سطح ناهموار بوده صرف قسمت راست آن که به سوی کوه خاره مایل است، ساحه نسبتاً همواری داشته که بر روی آن سنگ نبشته فوق درج شده است، از تصویر مذکور بخوبی معلوم می شود که سنگ نبشته مورد بحث ما بنا بر سخیتی آن عمیق کنده نشده و بمرور زمان تخریب گردیده که فعلاً نمیتوان تمام متن آن را خواند، قرائت ابتدائی آن به اساس عکس گرفت شده از آن، چنین می باشد:

- 1- و ابو... و علی بن  
در سمت چپ بر روی یک ساحة کوچک کلمه (احنف) به نظر میخورد، در  
کنار آن نام عبدالله دیده میشود.
- 2-... عباس بن عطا
- 3-... و یعقوب بن عطا
- 4-... و خالد بن داود
- 5-... علی بن سور
- 6-... یعقوب...
- 7-... احمد...
- 8-... و ابو یعقوب...<sup>1</sup>

### (ج) - محل ذخیره آب:

چند صد متر بالاتر از سنگ نوشته فوق سرایشی های قسمت غربی کوه خار به ملاحظه می رسید که بواسطه جوی کاملاً تخریب شده است، از همین طریق به سهولت میتوان بر قلّه که (300) متر ارتفاع دارد بالا شد. بر فراز آن ساختمان کوچکی است که بصورت نیمه ویران هنوز هم باقی است. بعد از تحقیق معلوم شد که این ساختمان عبارت از محل ذخیره آب میباشد. بنای مذکور بصورت مستطیل بطول 87, 7 متر و عرض 4.95 متر آباد شده است. در قسمت شمالی آن دوناوه از خشت پخته ساخته شده است. تمام مواد این بناء خشت پخته بوده و داخل محوطه هم با ساروج کار شده است، عمق آن به اندازه 85, 4 متر میباشد. مواد ساختمانی آن متأسفانه توسط اهالی آن منطقه غرض استفاده شخصی برده شده است، جای شک نیست که محل مذکور عبارت از

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 237 به بعد.

ذخیره آب ارگ بوده است. اما در هیچ نقطه کانال آب رسانی آن ملاحظه نشد، معلوم نیست به چه ترتیب به آنجا آب نوشیدنی می برده اند. ذخیره آب مذکور در یک محل مناسب بصورت پنهان آباد شده که از هیچ نقطه بچشم نمی خورد. ضمناً از این محل میتوان تمام منطقه جام، منارجام، قریه جام و منطقه کشکک را تحت مراقبت داشت.<sup>۱</sup>

#### د- قبرستان یهودیان در منطقه کشکک جام:

چیزیکه در سالهای اخیر توجه دانشمندان اروپائی را بخود جلب نموده، منطقه کشکک در (دره جام) میباشد که در آن جا زمانی قبرستان یهودیان قرار داشته است. از اینجا تا سال (1973م) به تعداد 84 لوحه سنگ بدست آمده است یک بخش آن توسط گیراردو گنولی G.Gnoli و بخش دیگر توسط اویگن لودویگ رپ E.L.Rapp منتشر شد. قدیم ترین لوحه مکشوفه سال (1973م) مؤرخ (1012م) و جدید ترین آن مؤرخ (1220م) یعنی دو سال قبل از ویرانی فیروز کوه بواسطه اوکتای پسر چنگیز خان میباشد. هشت لوح مکشوفه سال (1973م) توسط اویگن لودویگ رپ در پوهنتون مانیز Mainz مورد مطالعه قرار گرفت.<sup>۲</sup>

#### ه) کتیبه تنگی ازو:

بفاصله شانزده کیلومتری غرب شهرک، دره تنگی قرار دارد که از سبب ضیق دره و راه صعب العبور آن بنام تنگی (عذاب) معروف بوده و در محاوره عوام به (ازو) تبدیل شده است. در این دره کتیبه سنگی میباشد که روی آن بالفبای عبری (یهودی) و زبان دری نوشته های حک شده و تاریخ آن بقرن اول هجری تعلق میگیرد.

<sup>۱</sup> - جغرافیای تاریخی غور، ص 242 به بعد.

<sup>۲</sup> - جغرافیای تاریخی غور ص 196 و 242 به بعد.

کتیبه مذکور در جدار سمت غربی در حصه که دره خیلی کم عرض و باریک میشود در مقابل صفحه عمودی جدار مقابل قرار دارد. کتیبه روی سنگ کنده شده که سطح آن مایل و محدب است و سنگ دریک ساحه تقریباً هشت متر مربع چنین شکل بخود گرفته است. بلندی کتیبه شش سانتی متر بوده سه سطر بطرف چپ و شش سطر دیگر در مقابل آن قرار دارد.

بدر نظر داشت این کتیبه و 84 لوح قبرستان که از محل کشکک جام کشف شده است، می توان گفت که در غور قدیم اقوام یهود نیز زندگی داشتند.<sup>1</sup>

منهاج سراج در طبقات ناصری در ذکر رفتن امیر بنجی نهاران و سپه سالار شیش نزد خلیفه هارون الرشید عباسی، داستان لطیفی دارد، بدین قرار که: در راه بغداد یک نفر تاجر یهودی با امیر بنجی همراه میگردد، آن تاجر به امیر بنجی پیشنهاد میکند که من ترا آداب رفتن به نزد خلیفه و سخن گفتن و لباس پوشیدن و نشستن تعلیم میدهم که بمجرد ورود به نزد خلیفه ترا به پادشاهی برگزیند، اما در برابر این تعلیمات باید اقوام مرادر غور جای بدهی. و امیر بنجی قبول میکند. بدین ترتیب گروهی از قوم یهود در حدود (170 هـ ق) در سرزمین غور ساکن میگردد. در چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی نیز نام یک نفر یهودی بنام اسحق بیامده است که نظامی عروضی او را عامل خود در کان سرب و رساد مؤظف کرده بود.

از کشف این قبرستان نیز اهمیت جام افزود میگردد، زیرا اهل ذمه (هم عهدان از یهود و نصاری که در ممالک اسلامی زندگانی میکنند) غالباً در پایتخت های دول اسلامی و شهرهای بزرگ میباشند تا امنیت آنان بهتر تأمین بوده باشد.

<sup>1</sup> - جغرافیای تاریخی غور، ص 243.

## 3 - آبدۀ شاه مشهد، مقبره های چشت و شهزاده های سر باز:

در ولسوالی جووند ولایت بادغیس، آبدۀ تاریخی بنام شاه مشهد وجود دارد که می توان گفت جای شهادت یافتن سلطان سیف الدین وبه پادشاهی رسیدن سلطان غیاث الدین در همین محل بوده است، سبک معماری آن هنر دوره غوریان را نشان میدهد. نویسنده تاریخ دولت مستقل غوریان نگاشته است: « به طرف شمال غرب مرکز قدیمی هرات باستانی خرابۀ یک مدرسه وجود دارد که انعکاس دهنده و بهترین نمونه هنر دوره غوریان به شمار میرود. این کشف در اثر زحمات کاسیمیر و گلایزر در سال (1391 هـ - 1917م) میباشد. این مدرسه مخروبه به کنار چپ دریای مرغاب در حدود دو کیلومتر پائین تر از تقاطع آن با دریای کوچه موقعیت دارد باشندگان این منطقه خرابه وساحه بین دهانه کوچه را بنام شاه مشهد می نامند. این ساختمان از خشت پخته  $25 \times 25$  و بیش بافت های مغلق خشت موزائیک با پلاستر و ستوک دیده میشود. پلان آن مربع بوده و اضلاع آن 20، 44 متر از شمال به جنوب و 44 متر از شرق به غرب و ساختمان آن 290 درجه میباشد. امروز قسمت های از دیوارهای شمالی و جنوب باقی مانده وهم چنان یک قسمت از سمت جنوبی ایوان دروازه اصلی و قسمتی از بقایای شمال غرب دو اتاق که اصلاً گنبدی بوده به جا مانده است. در سمت جنوب یک طاقچه به شکل خاص خود دارای کمان های پنج گوشه تقریباً به عرض های مساوی (به استثنای طرف ایوان) و عمق های مختلف دیده میشود. در شاه مشهد پانزده کتیبه وجود دارد که ده آن کوفی و پنج آن نسخ میباشد. معماری رواق ها، تزئینات و کتیبه ها چون خط کوفی سورة 48 وحدت وهم سانی کامل هنری را نشان میدهد. در اکثر قسمت ها کمان های به شکل نعل اسپ نیز وجود دارد که ارتباط آنرا با هنر دوره غزنوی ها نشان میدهد. واین نوع به خصوص در کمان های بلند متباز است کتیبه نسخی آن با کتیبه دیگری

در مسجد بدون تاریخ بیشوران واقع سیستان و کتیبه مقبره غیاث الدین در مسجد هرات مقایسه شده می‌تواند. ساختمان کتیبه‌ها و قسمت‌های تزئینی آن متعلق به دوره غوریها است. تزئینات نباتی بسیار غنی در سمت شمال دیده می‌شود. ترتیب و بافت خشت‌ها و تزئینات گلی پخته زاویه سمت راست مختص به خود بوده که به بعضاً در ساحه هموار با چوکات بندی تزئینی می‌باشد کاشفین این نوع معماری و شیوه تزئیناتی را با ساختمان‌های صده ششم هجری و دوازدهم میلادی در خراسان، آسیای مرکزی، غزنی و سیستان مقایسه نموده معتقد اند که متعلق به دوره غوری مانند خراسانی و سلجوقی‌های بعدی است. شاه مشهد در (571 هـ. 1155-1156 م) در زمان حکمروایی سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام به مساعی یکی از زن‌های دربار بنا یافت که در کتیبه نمره یک ذکر آن زن رفته است. اما نام آن معلوم نیست و برجستگی سوره 48 در کتیبه‌های 4، 6، 7، دیگر مارا به فرضیه رهنمائی میکند که شاه مشهد بنای یادگاری فتح غیاث الدین بر ترک‌های گیوگ (Gugg) در گرجستان و یا یکی از فتوحات دیگر این حکمروایی می‌باشد. «<sup>1</sup> شاه محمود محمود جای دیگری می‌نویسد: «شاه مشهد هنوز هم دارای پانزده دسته کتیبه‌ها که ده آن خط کوفی و سه آن خط نسخ و دو دیگر خط ثلث است می‌باشد. خطوط کوفی به استثنای یکی دیگر همه آنها از پارچه‌های ساخته شده کاشی که بعداً در بین گچ قرار داده شده تشکیل گردیده است. دودسته خط ثلث نمرات 12 و 13 همین روش را پیروی کرده در حالیکه باقی همه خطوط شکست در بین گچ کار شده است.

کتیبه 1: خط کوفی در حاشیه است مقابل ایوان بزرگ جنوبی:  
بسم الله الرحمن الرحيم امرت ببناء هذا المدرسة المبارکة... ته المعظمه العامله... از کتیبه متذکره چنین بر می‌آید که این مدرسه را خانمی بنا نموده که بدون شبهه همان خانم

<sup>1</sup> - تاریخ دولت مستقل غوریان تألیف شاه محمود محمود تاریخ چاپ 1386 ص 338.

دختر سلطان غیاث الدین ابوالفتح ملکه معظمه جلال الدین والدین که نام اصلی اش ماه ملک بود و نظر به قول مولف طبقات ناصری آن دختر پادشاهزاده بس بزرگ بود. و قرآن مجید محفوظ او بود و اخبار شهادت یاد داشت و خطش چون ذر شاهوار بود و هر سال یک کرت دور کعت نماز گذاردی و تمام قرآن در آن دو رکعت ختم کردی.

کتیبه 2: در سمت چپ مقابل ایوان بزرگ جنوبی ادامه (کتیبه نمره 1) حصه باقی مانده آنرا با تاریخ بنای تعمیر و اهدای آن تکمیل می نماید. و آن اینکه: به تاریخ شهر رمضان سنه واحد و سبعین و خمسه (مائه) (...به تاریخ ماه رمضان (سال 571 هـ. 1157م) قرار گزارش مولف طبقات ناصری در سال (571 هـ. 1175م) سلطان غیاث الدین هرات را فتح کرد که بعد از این تاریخ نقاط مهم چون فوشنج، نیمروز، تالقان، اندخوی، میمنه و فاریاب و پنجده و مرو رود و دزق و خلم فتح گردید. حصه پائین این کتیبه شدیداً تخریب شده اما اشکال بسیاری از حروف آن از روی خالیگاه و شکستگی های حصص خراب شده فهمیده شده می تواند. با نگاه به این دو خط انسان فکر میکند که دسته تزئینی مقابلش قرار دارد. و این کار در هیچ جای ودسته دیگری این بناء تکرار نشده است... البته بین خطاطی شاه مشهد و خطاطی دروازه قدیم غور مسجد جامع هرات منارجام و مصلی چشت ارتباط وجود دارد. ولی در هیچ یک از امثال فوق الذکر این روش طوریکه در شاه مشهد با مهارت استعمال شده بکار نرفته است. همچنان اشکال حروف در شاه مشهد با حروفی که در هرات، جام و چشت بکار رفته فرق دارند. مثلاً در شاه مشهد انجام کوتاه تر (ن) در آخر کلمه مؤرب تا چپ امتداد می یابد. در حالیکه در هرات، جام و چشت انجام کوتاه تر از هم شکسته و مستقیماً طرف چپ میرود. در هرات جام تا حدودی در چشت مطابق به روش عمومی و ثابت خط حروفی ج، ح، خ شکل حروفی ز را اختیار کرده و در شاه مشهد کجی حروف ج، ح، خ زیادتر میباشد...

کتیبه 3: یکدسته خط کوفی به طرف دیگر ایوان جنوبی در دست راست... احمد بن محمد... سبک خط این کتیبه مشابه به کتیبه های بزرگ نمبر 1 و 2 می باشد.

و تفاوت آن نظر به کتیبه های متذکره در تنظیم تکراری شکل کتیبه آنها میباشد. که یک مانع را بوجود آورده است.

کتیبه 4: خط کوفی که در طاقچه دوم رواق طرف راست ایوان جنوبی در دیوار جنوبی آن دیده میشود ادامه کتیبه 6 می باشد.

کتیبه 5: عمل محمد... این کلمات در پائین کتیبه 4 می باشد.

کتیبه 6: طاقچه سوم ایوان بزرگ جنوبی که سوره 48، 2 و 4 را در بر دارد. ادامه کتیبه 7 و 6 دیده میشود.

کتیبه 7: طاقچه چهارم طرف راست ایوان بزرگ جنوبی سوره 48، 1 و 2 را در برداشته و در کتیبه 6 ادامه می یابد.

کتیبه های 4، 6، 7 همان نوع خط را نشان میدهد که در کتیبه های 1 و 3 با تزئینات متفاوت به نظر میرسد. درین دسته بندی ها خود خط بر جسته است فقط با تزئینات گل کاری که در داخل خط به یک حروف استعمال شده از هم جدا میگردد. به استثنای کلمه (الله) که در کتیبه 6 در حاشیه مراعات نشده و این سه دسته کتیبه شروع سوره 48 را که عنوان آن فتح میباشد نشان میدهد.

کتیبه 8: این کتیبه در حصه شمال میباشد. از نگاه طرز و فن کار مانند کتیبه 4 و 7 است اما همه آیت دسته طور گوشدار ساخته شده و شامل موضوعات مذهبی میباشد.

کتیبه 9: خط کوفی که طور متراکم در گچ کار شده و در اطراف کنار رواق ناحیه شمال امتداد دارد متن آن عبارت است از موضوعات مذهبی است. این خط ازدیگر خطوط کوفی فرق دارد که در گچ کار شده است. شکل کمانی داشته و حروف آن دارای ارتفاعات مساوی میباشد. و انجام بالای آنها طور ساده کار شده است.

کتیبه 10: خط کوفی مربع به سمت بیرونی طرف چپ ایوان جنوبی: علی علی... (و غیره) یک نمونه قدیم تر از خط کوفی مربعی که تا عصر مغول تعمیم نیافته بود



میباشد. و مخصوصاً خاصیت مورب (ع) ابتدائی مراحل اول انکشاف خط کوفی مربعی را نشان میدهد.

کتیبه 11: خط شکست نسخ در گچ که حاوی موضوعات مذهبی میباشد. به امتداد خط مقابل ایوان جنوبی استعمال شده است.

کتیبه 12: با خط ثلث طرف داخل دست راست ایوان جنوبی بعضی از اسمای خداوند (ج) بکار رفته است.

کتیبه 13: در این کتیبه که به سمت داخل طرف ایوان جنوبی قرار دارد نوع خط و متن آن مانند کتیبه 12 میباشد. و این ها مخصوصاً نمونه های بسیار کم یاب و بیانگر این ثلث تزئینی میباشد. و از همین نوع کتیبه که در مصلی بزرگ چشت بکار رفته است بشمول خط تزئینات و چوکات آن شدیداً آسیب یافته.

کتیبه 14: یک خط نسخ با کار آزاد به طرف شمال موازی به کتیبه 9 ادامه یافته و دارای متن مذهبی میباشد.

کتیبه 15: خط نسخ این کتیبه مشابه به کتیبه 14 به طرف شمال (پائین کتیبه 14) می باشد. سه کتیبه دیگر نیز وجود دارد که از همین نوع و دارای یک اساس هستند می شناسیم یکی از این سه کتیبه بالای مسجد بدون تاریخ پیشوران سیستان است. دومی کتیبه نسخ بزرگتر است که در مصلی قدیمی سلطان غیاث الدین در هرات می باشد. و به غلط توسط ای دیتز (E. Dietze) در قرن هشتم هجری - چهاردهم میلادی گذاشته شده و نمونه سومی کتیبه در داخل یکی از مصلی های چشت.<sup>1</sup> متأسفانه قرار اطلاعاتی که از قول بعضی از باشندگان ولسوالی چونند به این عاجز رسیده است از آبدۀ باشکوه و تاریخی (شاه مشهد) اکنون هیچ چیزی بجای نمانده و بکلی تخریب و از بین برده شده است. بعد از این مگر داستان آنرا در کتاب ها بخوانیم.

<sup>1</sup> - تاریخ دولت مستقل غوریان تالیف شاه محمود محمود، چاپ 1386 ص 356 با اختصار.

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش  
چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش

چشت شریف نیز آثار عمرانی از زمان سلطنت غوریان موجود است. مقبره شاه زاده های سرباز واقع در نزدیکی های قلعه تاریخی بُست که کتیبه آن مربوط دوره غزنوی و صنعت معماری آن مربوط دوره غوری ها میباشد، نیز از افتخارات معماری غور است.

#### 4- یادگارهای تاریخی عصر غوری در هندوستان:

هنگامیکه سلطان شهاب الدین هندوستان را فتح کرد به عمران و آبادی آن دیار توجه جدی مبذول داشت و تأسیسات زیادی را مطابق فرهنگ اصیل اسلامی در تمام سرزمین نیم قاره از خود به یادگار گذاشت که همه مؤرخین از آن بحث کرده اند و ما بطور نمونه از آن جمله تعدادی از یادگارهای مهم را در اینجا بمعرفی میگیریم:

#### (الف) مدرسه فیروزی:

وقتیکه سلطان شهاب الدین بر ولایت و شهر اچه در هند دست یافت، به مناسبت این فتح مدرسه فیروزی را تأسیس و علماء و فضلاء را برای تدریس و تعلیم اسلام در آن بکار گماشت. این مدرسه بحیث یک مرکز علمی شهرت و افتخارات عظیمی را کسب کرد. حتی قاضی منهاج سراج در زمان حکمرانی ناصرالدین قباچه وقتیکه در ملتان و شهر اچه میرو، از طرف سلطان ناصرالدین قباچه سرپرستی مدرسه فیروزی به وی سپرد می شود.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - سلطان شهاب الدین غوری به زبان پشتون تالیف محمد ابراهیم ثابت کابل 1344 ص 158 به بعد.

**(ب) قلعه سیالکوت:**

زمانی که بخش های از پنجاب بدست سلطان شهاب الدین فتح گردید، سلطان در بین دریای (راوی) و (چناب) حصار مستحکمی بناء نمود که به قلعه سیالکوت معروف شد. وسپه سالار حسین خرمیل را باعساکر زیاد در آن قلعه جابجا کرد که تا این روزگار آن منطقه به سیالکوت معروف ومشهور است.

**(ج) مدرسه معزی:**

سلطان معزالدین (شهاب الدین غوری) بعد از فتح دهلی مرکز مهم دینی و علمی وفرهنگی را بنام (مدرسه معزی) تأسیس کرد. این مرکز علمی فرهنگی در زمان سلطان رضیه باوج شهرت وترقی خود رسیده بود وتا زمانه های بسیار دراز اهل علم وعرفان به تعلیم وتعلم وآموزش وپرورش در آنجا مصروف بودند.<sup>1</sup>

**(د) مسجد قوت الاسلام ( موجب نیروی اسلام ):**

مسجدی است بزرگ، واقع در دهلی در کنار منار قطب (که به امر سلطان شهاب الدین غوری فاتح هندوستان) وتوسط نایب الحکومه وجانشین وی، سلطان قطب الدین ایبک ساخته شده. در جای این مسجد قبلاً معبد هندوان قرار داشت وچون معبد مذکور به خرابه ای تبدیل شد بود، به امر سلطان مذکور بصورت مسجد تعمیر شد. می گویند: سلطان شمس الدین التتمش درصحن مسجد قوت الاسلام مدفون میباشد.<sup>2</sup>

در تاریخ دولت مستقل غوریان چنین آمده است: « مسجد قطب ( قوت الاسلام) که به سال 592 هـ. 1195م به اتمام رسید به اساس معبد هندو بناء یافته است. واین

<sup>1</sup> - سلطان شهاب الدین غوری، تالیف وچاپ مذکور، ص 159.

<sup>3</sup> - فرهنگ فارسی معین جلد ششم ص 1482. وسلطان شهاب الدین غوری ص 159.

رسم با عنعنہ مسلمانان قدیم مطابق بوده چه آنها هر جا لشکر کشی می نمودند اول محل مسجد را تعیین می نمودند. موصوف (قطب الدین ایبک) معبدی را که در نزدیکی آن وجود داشت امر کرد آنرا ویران کنند معماران را به حضور طلبید و نقشه مساجد را مقابل آنان گذاشت اساس معبد را تغییر ندادند بلکه بعضی ملحقات بر آن افزودند تا آنکه طول مسجد به 212 فت و عرض آن به 150 فت رسید حیاط مسجد قطب 141 فت طول و 105 فت پهنا داشت. دور این محوطه را با راهرو ستون دار محاط ساختند. به طرف غرب راهرو که جانب قبل موجود بود وسعت بیشتری داشت و روی آنرا با گنبد های پست پوشانیده بودند که در حقیقت حکم محراب را داشت. مقابل مرکز محراب ستون آهنی معروف قرار داشت که اشکال هندسی را روی آن حک کرده بودند. به سال (594 هـ. 1197م) ترتیبات برای تعمیر یک سر در طاقدار به جانب غربی راهرو که محراب در آن قرار داشت اتخاذ شد. تا از یک طرف به زیبایی مسجد افزون گردد. و دیگر اینکه سنن قدیمی عملی گردد... علاوه بر تزئینات عمرانی خود طاق مسجد دهلی سند خوبی است برای نشان دادن ذوق هنری مدنیت های که در هزاره قبل از بوجود آمدن این مسجد به میان آمده است. و این طاق با آنکه هندی است با حریم طاق ممالک دیگر اسلامی شرق میانه شباهت دارد. این ها به نوبه خود از عمارت اسلامی قرن دوم و سوم هجری هشتم و نهم میلادی متأثر شده اند. «<sup>1</sup> در جای دیگری اثر مذکور می نویسد: «معزالدین (شهاب الدین) غوری در سال (587 هـ. 1191م) آوانی که دهلی را فتح کرد بت خانه را مسجد ساخت و تمام بت های آنرا از بین برد. اما تعمیر آن به حال اولی خویش باقی ماند. و دروازه شرقی آن کتیبه فتح و تاریخ آنرا نگاشت. کتیبه متذکره لوحه است سنگی به طول 91 انچ و عرض 13 انچ در دو سطر: سطر اول مشتمل بر آیاتی است از قرآن شریف (سوره آل عمران آیات 92 و 96) و سطر دوم این

<sup>1</sup> - تاریخ دولت مستقل غوریان تالیف شاه محمود محمود چاپ 1386 ص 345 به بعد.

عبارت به خط بسیار پیچیده کتیبه شده است... این حصار را فتح کرد و این مسجد جامع را بساخت به تاریخ فی شهور سنه سبعة وثمانین و خمسمائة امیر اسفہسالار اجل کبیر قطب الدوله والدین امیر الامراء ایبک سلطانی اعز الله انصاره. بیست هفت الت بتخانه کی در هر بتخانه دو بار هزار وار هزار دلیوال صرف شده بود در این مسجد بکار بسته شده است خدای عزوجل بر آن بنده رحمت کند هر گه بر نیت بانی خیر دعای ایمان گوید. طوریکه ملاحظه میشود این کتیبه در سال (587 هـ. 1191 م) نصب گردیده و آن سال ظاهراً سال است که قطب الدین ایبک دهلی را فتح کرد. گرچه بعضی از محققین معتقد اند که این کتیبه را چند سال بعد از بنای مسجد ساخته و در آن جا نصب کرده اند. هم چنان در سردرب داخلی دروازه شرقی همان مسجد کتیبه دیگری است که آن نیز به زبان دری بر روی سنگی به طول 19 انچ ونیم و به عرض 58 انچ و سه ربع انچ می باشد. و آن کتیبه چنین است: این مسجد را بنیاد کرد قطب الدین ایبک خدای بر آن بنده رحمت کناد هر که بانی این خیر را دعای ایمان گوید. <sup>1</sup>

#### (هـ) قُطب منار:

قطب منار یکی از بلند ترین مناره های جهان (ویکی از عجایب هفتگانه جهان) واقع در دهلی که ارتفاع آن 239 پاقریب 80 متر است. ساختمان آن توسط قطب الدین ایبک در اوایل قرن سیزدهم آغاز گردیده است. این منار به پنج طبقه تقسیم می شود که در فاصله هر دو طبقه ایوان مدوری است که چون کمر بند منار را در خود گرفته است. از داخل خود تا آخرین طبقه راه دارد.

طبقه اول آن دارای (56) زینۀ طبقه دوم (78) زینہ، طبقه سوم (62) زینہ و طبقه چهارم و پنجم هریک دارای پنجاه، پنجاه زینہ می باشد. قطب منار سرتاسر

<sup>1</sup> - اثر فوق ص 355.

از سنگ سرخ مرمر ساخته شده و در هر طبقه آن دو کتیبه منقوش است. در کتیبه‌ها اسامی سلطان شهاب الدین محمد بن سام غوری مولای قطب الدین ایبک، خود قطب الدین ایبک، التتمش، اسکندر شاه و فیروز شاه دیده می‌شود. آخرین قسمت منار در سال (1316 هـ) توسط فیروز شاه تغلق ساخته شده است. قطب منار، پیوست و ملحق به مسجد قوت الاسلام و مؤذن خانه آن است. بقول ابن بطوطه، مسجد قوت الاسلام و قطب منار دهلی از نخستین عمارت‌های اسلامی در سرزمین هند میباشند، قبل از آن هیچ عبادت‌گاه اسلامی در آن دیار وجود نداشت.<sup>1</sup>

نویسنده تاریخ دولت مستقل غوریان می‌نگارد: «قطب الدین ایبک سردار معروف معزالدین (شهاب الدین) غوری بعد از ساختن مسجد قطب (قوت الاسلام) بنای دیگر که از جلال و رفعت سلطانی و قدرت روحانی و معنوی مسجد مذکور را دو بالاسازد، اساس قطب منار را گذاشت. که پس از تکمیل آن از بهترین یادگارهای هنر معماری گردید. منار نام برده بر حسب مخروطی شکل، که با کتیبه‌ها و نقوش تزئین یافته و از پائین تا بالا چندین بالکن از سنگ تراشیده بنا شده است. قطب الدین برای ساختن منار قطب نمونه واضح و آسانی مقابل داشت. و آن عبارت از منار جام بود. لذا هر دو منار از نظر طرح عمومی با هم شباهت نزدیک دارند. ولی اختلاف و تباین نیز در آن به مشاهده می‌رسد. منار قطب نمونه از سبک معماری نیمه دوم قرن ششم هجری - دوازدهم میلادی که بدست معمار هندی ساخته شده و ذوق و سلیقه هندی در آن بکار رفته است. منار متذکره 238 فوت ارتفاع داشته و نسبت به ارتفاع زیاد برای اذان دادن نماز بکار برده نمی‌شد. بلکه مؤذن در بام مسجد اذان میداد. منار قطب پس از آنکه تکمیل شد دارای چهار طبقه بود. و هر اندازه به بالا نزدیک شده میرفت شکل مخروطی را به خود می‌گرفت. و کمر بند مهتاب نما هر طبقه را از یک دیگر جدا می‌ساخت.

<sup>1</sup> - فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین جلد ششم ص 2024 چاپ ایران 1358.

سه طبقه پائین آن دست نخورده مانده. اما طبقه چهارم و نهائی دارای دریچه های نیز است. که با سقف گنبد نما پوشانیده شده است. طرح منار در اصل دایروی است. قطر قاعده به 46 فوت میرسد. اما متدرجاً به طرف بالا تقلیل می یابد. بالاترین قطر آن 10 فوت است. بالکن ها هر یک از نگاه خصوصیت تعمیراتی با هم فرق میکند و هم چنان هریک از طبقات آن با طبقه دیگر در جزئیات تفاوت دارد. در قسمت شمالی منار دری گشوده اند که مارا به زینه مارپیچی رهنمائی میکند. و به طبقه بالائی منتهی میشود. از نظر معماری بارزترین خصوصیت منار بالکن ها طرز قایم کردن آنها است. گل فهشنگ های طاقداری که به واسطه آن بالکن ها نگهداشته شده است. در نوع خود بی نظیر است. این نوع طاق که در بناهای اسلامی دیگر به کثرت دیده شده است در هند سابقه نداشت. و چون ایجاد شد از نوع مخصوصی بود. طرح عمومی بناء نشان میداد که مهارت های هنری قطب منار از روی نمونه صورت نگرفته بلکه به معمار این مطالب را تلقین نموده اند و او آنرا اجراء کرده است. به طور کلی قطب منار را از هر نظر که بنگریم خیالی است مؤثر بر انگیزنده احساسات، رنگ سرخ زنده سنگ های ریگی کتیبه های عالی و بالکن ها اختلاط متناسب معماری ساده و منبت کاری پرتو ضعیف سایه که زیر بالکن ها ایجاد می شود به منار قطب زیبایی خاص بخشیده است. شکل استوانه ئی که کم کم باریک می شود به منار از این جهت داده شده است که ارتفاع آنرا به نظر بیشتر نشان دهد. بزرگترین صفت منار شاهد محکمی ثبات و کمال آن است. به روش اهرام ها هر قدر بلند تر می رود باریک تر می شود. راست است که در حق منار قطب می گویند: بشر آن روز خواسته است به این وسیله آثار هنری خود را مخلد بسازد... متأسفانه در زلزله (1218 هـ. 1803م) سقف گنبد منار و ستون آن به سختی صدمه دید. میجر سمت که مأمور ترمیم آن گردیده بود در (1244 هـ. 1828م) آنرا تکمیل کرد ولی نسبت عدم تناسب به بقیه منار آن قسمت را برداشتند. تشابه منار قطب و منار جام را اکثر نویسندگان و حتی دانشمندان هندوستان ذکر کرده اند. کلوز فیشر در مجله مارک می

نویسد: قطب منار دهلی در سال های آخر قرن ششم هجری دوازده میلادی اعمار گشته و در ساختمان آن واضحاً از منار جام الهام گرفته است. عده دیگر در مورد تشابه منار جام و قطب منار دهلی می نویسند: کشف اخیر منار غوری در جام قطب منار دهلی را در یک دور نمای تاریخی و سبکی روشن تر قرار می دهد.<sup>1</sup>

کتیبه های قطب منار:

قطب منار که قبلاً ذکر شد از سنگ های سرخ اعمار گردیده و بعضاً سنگ مرمر نیز در آن استفاده شده است و در هر قسمت منبت کاری و گل کاری های زیبای در آن دیده می شود. که زیبایی آنرا دوچندان ساخته است. ضمناً این منار دارای کتیبه های متعدد میباشد. که نشان دهنده انکشاف خطاطی و معماری میباشد که ذیلاً چند کتیبه آنرا نقل می نمائیم: الامیر الامراء الاسفہسالار الاجل الکبیر الدوله قطب. سطر دوم: السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم اعدل السلاطین فی العالم معز الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین تاج الملوک والسلاطین باسط العدل والاحسان فی الثقلین ظل الله فی الخافقین الراعی به عباد الله الحامی للبلاد الموید من اسماء المنصور علی الاعلاء علاء الدوله القاهره جلال الامه الباهره فلک المله الطاهره. سطر چهارم: السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مال رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم سلطان السلاطین فی العالم غیاث الدنیا والدین معز الاسلام والمسلمین محی العدل فی العلمین علاء الدوله القاهره فلک الملتہ الطاهره جلال الامه الباهره شهاب الخلافه باسط الاحسان والرفق فی الثقلین ظل الله فی الخافقین الحامی لبلاد الله الراعی بعباد الله محرر ممالک الدنیا ومظهر کلمه الله العلیاء ابو المظفر محمد بن سام قسیم امیر المؤمنین خلدالله ملکه. کتیبه دیگر: این کتیبه از جمله قدیم ترین کتیبه های دری است که در بنیان طبقه اول منار قطب در مسجد قوت الاسلام نزدیک درب مناره دیده می شود.

<sup>1</sup> - تاریخ دولت مستقل غوریان تألیف شاه محمود محمود، چاپ 1386 ص 347.



به این عبارت: متولی این مناره فضل ابن ابوالمعالی بوده است. کتیبه دیگر: بعد از آنکه التتمش به قدرت رسید در تعمیر مسجد و منار متذکره توجه بیشتر نمود. چنانکه در این کتیبه می خوانیم: امر با تمام هذه العماره الملك المويد من السماء شمس الحق والدين ايلتمش السلطان ناصر امير المؤمنين. کتیبه دیگر: السلطان العظم شهنشاه المعظم مالک رقاب الامم مفخر ملوک العرب والعجم ظل الله في العالم شمس الدنيا والدين غياث الاسلام والمسلمين تاج الملوك والسلاطين باسط العدل في العلمين علاء الدوله القاهره جلال المله الباهره المويد من السماء المظفر على الاعداء شهاب سماء الخلافه ناشر العدل والرفاه محرز ممالک الدنيا ومظهر كلمه الله العلياً ابو المظفر ايلتمش السلطاني ناصر امير المؤمنين خلدالله ملكه وسلطانه واعلى امره وشانه. کتیبه بالای دروازه: السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مالک رقاب المم خاتم ملوک العرب والعجم المويد من السماء المظفر على الاعداء سلطان ارض الله حافظ بلاد الله ناصر عبادالله محرز ممالک الدنيا والدين مظهر كلمه الله العلياً جلال الدوله القاهره نظام المله الباهره شهاب الدنيا والدين غياث الاسلام والمسلمين ظل الله في العالمين تاج الامم والخلافه صاحب العدل والرفاه سلطان السلاطين. کتیبه پهلو دروازه: تمت هذه العماره في نوبه العبد المذنب محمد امير كوه. سطر سوم يك کتیبه دیگر: السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم خاتم ملوک العرب والعجم سلطان السلاطين في العالم حافظ بلاد الله ناصر عبادالله المظفر على الاعداء المويد من السماء تاج الاسلام والمسلمين غياث الملوك والسلاطين الحامي لبلاد الله الراعي لعباد الله يمين الخلافه باسط العدل والرفاه ابو المظفر التتمش السلطان ناصر امير المؤمنين خلدالله ملكه وسلطانه واعلى امره وشانه. سطر چهارم همان کتیبه: امر بهذه العماره في ايام الدوله السلطان الاعظم شاهنشاه المعظم مالک رقاب الامم مولى ملوک الترك العرب والعجم شمس الدنيا والدين معز الاسلام والمسلمين ذوالامن والامان وارث ملك سليمان ابو المظفر ايلتمش السلطان ناصر امير المؤمنين. منار قطب را در سال (770 هـ . 1368م) فیروزشاه ترمیم و اضافاتی بر آن نمود. کتیبه دیگری

نیز وجود دارد که نشان دهنده ترمیم قطب منار میباشد که توسط سکندر شاه بن بهلول شاه در سال (909 هـ. 1503م) صورت گرفت. نقل کتیبه: عمارت مناره مبارک حضرت سلطان السلاطین شمس الدین والدین مرحوم مغفور طاب ثراه وجعل الجنه مثواه شکست شده بود مناره مذکور در عهد دولت سلطان الاعظم والمعظم والمکرم سکندر شاه بن بهلول شاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه واعلی امره وشانه عمل خانزاده فتح خان بن مسند عالی خواص خان جونانا گنبدی و در زیندی مرتبها بالا مرمت کرده مرتب کنانید الغره من ماه ربیع الاخر سنه تسع وتسعمائه.<sup>1</sup>»

#### (و) مسجد اجمیر:

در تاریخ دولت مستقل غوریان آمده است: «یک بنای عالی دیگری را هم به قطب الدین منسوب می سازند و آن مسجدی است در اجمیر راجپوتانا. این جا نیز سلطان از مواد تعمیراتی معابد مجاور اساس مسجدی را گذاشت. روی تراسی که در تپه ریگی مجاور ساخته شده بود. کاری تعمیر مسجد در (597 هـ. 1200م) آغاز گردید. طرح تعمیر این مسجد با مسجد دهلی شباهت دارد و بناء بر آن تجربه عمرانی یک در دیگری مفید افتاده. علاوه بر این چون میدان وسیعتری در اختیار معمار بوده است مجال بیشتری برای هنر نمائی داشته. در نتیجه ستون های زیباتری به میان آمد. تناسب راهرو ها خوب در نظر گرفته شده و تعادل بهتری در تعمیر سقف راهرو میسر گردید. برای بلند تر کردن پایه ها سه پایه معبد هندی را روی هم گذاشتند بطوریکه سقف 24 فت از فرش راهرو بلند تر آمد. چون مسجد روی بلندی بناء شده بود می توانستند در بیرون محوطه دیوار شرقی آن یک حریم بیفزایند این کار را بوسیله زینه بزرگی که چهار رخ داشت انجام دادند. زینه ها به رواق های بزرگی در مدخل عمومی مسجد منتهی میشد.

<sup>1</sup> - دولت مستقل غوریان تالیف شاه محمود محمود، چاپ 1386 ص 365.

به هر گوشه این رواق مناره های خیاره قرار داشت. تا مدتی مسجد مشتمل بر یک حیاط ساده که بدور آن ستون بندی باز ساخته بودند. اما بعد ها مانند مسجد دهلی پرده طاقداری مقابل محراب ساخته شد. و همین دیوار طاقدار سردر رواق اصلی را تشکیل داد. قطب الدین بناء مذکور را در دونیم روز (راهایی دین کاجهومیپاره) تمام کرد که شکل افسانوی را دارد. وبه همین مناسبت نام آنرا کلبه دونیم روز گذاشتند. ولی این ظاهراً از دوره مرهته ها باقی مانده است. وجه تسمیه مسجد هر چه باشد کار اتمام مسجد حتماً دونیم سال را در بر گرفته است تا دونیم روز. شمس الدین در مقابل رواق مسجد مقصوره زیبای افزود این مقصوره به بزرگی مقصوره قطب الدین بود. کنگره های خوش آیند آن واقعاً ابداع تازه در هنر معماری شمرده میشود. نقاشی های برجسته بناء بسیار زیبا بود. استادی و طرز کار آن نظیر نداشت. ولی با وجود این عظمت و کمال نمی توانست به زیبایی مسجد قطب برسد. واضح است که در تزئینات هنری این مسجد بسیار دقت شده بود و تناسب تزئینات را از نظر ریاضی سنجیده بودند ولی دقت ریاضی نمی تواند بنای را زیبا بسازد. پرکار و خط کش فقدان مهارت هنری را جبران نمی کند دو مناره بیجا روی در طاقدار گذاشته شده است. محراب های بی تناسب و میدولن های کوچک قطع بیجای گچ بری های قاعده همه بر محدودیت های طرح کننده بناء دلالت میکند. و مهارت تخنیکی معمار را بیشتر از مهارت هنری او میرساند. بنا بر این مقصوره اجمیر بهترین نمونه هنری معماری به حساب می آید. هفت طاق آن در حدود (200 فت) فراخ است. محجر مرکزی 56 فت ارتفاع دارد. و سنگ کاری آن 12 فت ضخیم است چون همه اینها باهم ترکیب یابد به مقصوره عظمت خاص می بخشد. یکی از جزئیات معماری ملحقات اجمیر ارزش تاریخی خاص دارد. آن تخته مستطیل شکل است. در گوشه های هر طاق. این جا را برای تعبیه روشنی در داخل مساجد عربستان

جا داده بودند این قسمت در همان اوایل اسلام از اجزای عمارت مسجد می آمد. اما وقتی پس از قرن ها به هند آمد مطلق جنبه تزئینی به خود گرفت.<sup>۱</sup> و بدین حسن ختام این فصل پنجم از تاریخ مختصر غور را به انجام میرسانیم و با این بیت شیخ اجل سعدی به ناتوانی خویش اعتراف می نمایم.<sup>۲</sup>

پای ملخی نزد سلیمان بردن  
زشت است ولی هنر است از موری

روز شنبه 12 عقرب 1375 هـ ش العبد غوث الدین مستمند غوری عفی الله عنه شروع کار از فصل اول 1375/7/26 هـ ش بوده است و باوقفه های که اتفاق افتاده این مختصر را تا اینجا تحقیق و تحریر کردم.

<sup>۱</sup> - تاریخ دولت مستقل غوریان تألیف شاه محمود محمود، چاپ 1386 ص 349.

## فصل ششم

### جنايات سپاه چنگيز در ولايت غور

چنانکه قبلاً به تفصیل نگاشتیم که غور این سرزمین تاریخی در دورهٔ طلائى امپراطورى وسیع خود یکی از حوزه های بسیار انکشاف یافته تمدن بشری و یکی از مراکز مهم سیاسى و فرهنگى جهان اسلام شمرده می شد.

شهرهای معمور و آبادان و پرجمعیت داشت که بناهای عالی و قلعه های مستحکمی در آنها اعمار یافته بود و دارای مساجد و مدارس و کتابخانه های بزرگ بود که بقول منهاج سراج در مملکت غور از کل مذاهب اسلام مقدايان هر فریق جمع بودند، و شعرای بی نظیر حاضر، و ملوک کلام نظم و نثر در سلک خدمت بارگاه (سلطان غور) منتظم بودند. و حق تعالی حضرت غور را از افاضل علماء و اکابر فضلاء و جماهیر حکماء و مشاهیر بلغاً آراسته کرده بود.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی به تصحیح عبدالحی حبیبی چاپ تهران، 1363 جلد اول ص 391.

اما بعد از وفات سلطان غیاث الدین غوری در (599 هـ ق) در اثر اختلافات داخلی مملکت متحد غور، متأسفانه پارچه پارچه شد و قدرت و قوت آن روبه ضعف گرائید تا حدی که محمد بن تکش پادشاه خود خواه و ناعاقبت اندیش خوارزم را بر آن داشت که پایتخت غور باشکوه، فیروزکوه را مورد تاخت و تاز قرار داد. و آنرا در (607 هـ ق) تصرف نماید و باعث انقراض سلطنت غور و اضمحلال خاندان شاهی آن گردد.

منهاج سراج می گوید: سلطان بهاءالدین سام (نواسه سلطان غیاث الدین غوری) و برادر و همشیره گان و والده او با خزاین که موجود بود، و عمه ایشان، ملکه جلالی دختر سلطان غیاث الدین که در حباله ملک علاءالدین بود، جمله را با تابوت سلطان غیاث الدین محمود (پسر سلطان غیاث الدین بزرگ) بطرف خراسان بردند و تابوت محمود را در کازرگاه به هرات بنهادند و اتباع و عورات و مخدرات و ملکات را بخوارزم نقل کردند تا به عهد حادثه کفار چین (حملة چنگیز) در خوارزم بودند. روایت چنین کردند که چون حادثه مغل (چنگیز) ظاهر شد، مادر محمد خوارزمشاه (آن ملکه شیرین که بنام ترکان خاتون بود) آنان را در جیحون خوارزم غرق کرد.<sup>1</sup>

بعد از این، سلطان محمد خوارزمشاه، قراخانیان و ترکان سمرقند را نیز از میان برداشته (607 هـ ق) و با خلیفه بغداد الناصر لدین الله (575-622 هـ ق) هم اختلاف داشت. و نام او را از سکه و خطبه انداخته بود. بقول منهاج سراج: چون چنگیز خان در زمین چین و طمغاج و اعالی ترکستان خروج کرد و آلتون خان طمغاج را که پادشاه ترکستان بالا بود و پادشاه قراخا، مقهور گردانید و ممالک طمغاج و تنگت و او یغور

<sup>1</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد اول ص 379.

و تار او را صاف شد، این خبر به سمع سلطان محمد رسید، سودای ملک چین در دماغ سلطان محمد افتاد.<sup>۱</sup>

چنگیز (به معنی قوی و محکم و بزرگ و خان در لغت مغولی) نام اصلی وی تموجین پسر یسو کای بهادر رئیس قبیله قیات از قبایل مغول بود. چنگیز در مغولستان متولد شد و در (600 هـ ق) بر تخت نشست، او پس از مرگ پدر بر قبیله کرایت غلبه یافت و ملقب به چنگیز خان گردید خان و سپس قوم او بغور را منقرض کرد و در سال (616 هـ ق) به ممالک خوارزمشاهی حمله برد و در ظرف دو سال آن ممالک را تسخیر کرد و در (619 هـ ق) به مغولستان بازگشت و در (624 هـ ق) در گذشت.<sup>۲</sup> قبلاً متذکر شدیم که سبب سرازیر شدن سیل سپاه گرسنه و وحشی مغول بر سرزمین های اسلامی حرص و آزیبحد و حصر خوارزمشاه بود، از طرفی هم امور مملکت او در دست تورکان خاتون مادر سلطان به فتور و فساد کشیده شده بود تا جای که تمام بزرگان مملکت از اعمال ناشایسته این ملکه ستمگار بستوه رسیده بودند و گویا عوامل سقوط دولت خوارزمشاهی از داخل و خارج فراهم آمده بود.

امپراطوری چنگیز بادولت خوارزمشاهی (در 616 هـ ق 1219م) تماس گرفت و درین سال بود که سلطان خوارزمشاه، کاروان تجارتی تاتار را تاراج کرد و سفیر چنگیز را بکشت، چنگیز از شدت غیظ با دوصد هزار لشکر مانند سیل خروشان بر مملکت خوارزمشاه تاخت و یک میلیون دیگر او را در عقب تقویه کردند، لشکریان او از سیحون گذشته و لشکر سلطان محمد را بشکستند و باوحشت و شدتی که تاریخ نظیر آن را ندیده بلاد معمور اسلامی مانند بخارا و سمرقند و بناکت و خجند و غیره بلاد ماوراءالنهر تاختند و این شهرها را با دهشت فوق العاده تخریب و مردم آن را کشتار کردند

<sup>۲</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد اول ص 310.

<sup>۱</sup> - فرهنگ فارسی تالیف دکتر محمد معین چاپ ایران 1345 جلد ششم ص 444.

(617 هـ ق / 1220م) خوارزمشاه که از حملات مدهش چنگیز از جیحون گذشته و در بلخ نشسته بود بعد از شنیدن داستان ویرانی های ماوراءالنهر سراسر بطوس گریخت و شهرهای معروف را هر یک به امیری سپرد تا در مقابل چنگیز دفاع کنند. از جمله: سنگه غور را به ملک حسام الدین سرزاد، قلاع دیگر غور به ملک قطب الدین حسن حصار فیوار غرستان به پهلوان اصیل الدین نیشاپوری، و قلاع دیگر غرستان بعمید پهلوان شیروان و شهر فیروز کوه به مبارزالدین سبزواری و حصار تولک به امیر حبشی نیزه ورسپرد. اما اردو های چنگیز بافسری (جبه، و سبتای، و تغاجار) در ربیع الاول (617 هـ ق / 1220م) از جیحون گذشته بعد از گرفتن بلخ بعقب خوارزمشاه بعد از قتل عام مردم پوشنج وهرات خود را بطوس انداختند، ولی محمد خوارزمشاه در کمال نامرادی بجزیره آبسکون گریخته در شوال (617 هـ ق) در حالیکه کفن نداشت جان داد و استخوان های او را چنگیزیان سوختاندند.<sup>1</sup>

خلاصه اینکه در این وحشیگری های مغولان تمام بلاد خوارزمشاهی به مخروبه تبدیل شد و اهالی آن ها قتل عام گردیدند و به اتفاق مؤرخین فاجعه چنگیز مدهش ترین و سوزنده ترین فجایع تاریخ است که بقول ابن اثیر ضرر آن همه خلق را شامل وخراسان به مفهوم جغرافیایی آن تا سواحل دریای سند به ویرانه هولناکی تبدیل شد.<sup>2</sup>

شرح تمام وقایع وحشت انگیز چنگیز و سپاه خون آشام او در بلاد اسلام از حوصله این مختصر خارج است، ودرین قسمت تنها خرابکاری های چنگیز را در ولایت غور موجوده با اختصار تذکر میدهیم و می گذریم - اولین مقاومت غوریان زمانی در مقابل سپاه چنگیز صورت گرفت که بنا به گفته منهای سراج: خوارزمشاه شصت هزار سوار در سرراه چنگیز در سمرقند بگذاشته بود که سران غور جمله از آن

<sup>1</sup> - تاریخ مختصر افغانستان، تالیف پوهاند عبدالحی حبیبی چاپ کابل 1349 جلد دوم ص دوم.

<sup>2</sup> - تاریخ مختصر افغانستان، تالیف پوهاند عبدالحی حبیبی چاپ کابل 1349 جلد دوم ص 6.



جماعت بودند. این‌ها تا مدتی در سمرقند تا پای جان با سپاه چنگیز می‌جنگیدند تا بالاخره در ماه محرم (617 هـ ق) چنگیز بعد از چند روز سمرقند را بگرفت و جماعت خلق را شهید کرد. سبب فرار خوارزمشاه از بلخ نیز سقوط سمرقند و عدم اعتماد بر سپاهیان بود که در اطراف او باقی مانده بودند و میخواستند او را دستگیر و تحفه به نزد چنگیز خان برند.<sup>1</sup>

اما هنگامی که قدمهای منحوس سپاه چنگیز بیشتر بر خاک پاک غور نهاده شد غوریان متدین و باشهامت از تمام بلاد اسلام از خود بیشتر سلحشوری و شهامت نشان دادند. ولشکریان شکست ناپذیر چنگیز را بار بار به شکستهای مفتضحانه روبرو کردند و تلفات بی حد و حصری بر آنان وارد آوردند. منهاج سراج این وقایع را با جزئیات آن می‌نویسد که اگر تذکرات وی نمی‌بود، اکنون ما نمی‌دانستیم که در تهاجم چنگیز بر این مرزوبوم چه گذشته است؛ اکنون حوادث غور را از زبان آن مؤرخ بصیر بشنویم.

### 1 - خسرو غور و حصار استیه:

منهاج سراج می‌گوید: «درین سال (617 هـ ق) لشکر مغل بپای حصار استیه غور آمدند، و مدت پانزده روز جنگهای سخت کردند، در آن قلعه امیر و مقطع سپه سالار تاج الدین حبشی سرزراد بود، ملک بزرگ با استعداد تمام فاما چون قضای آسمانی در آمده بود، با ایشان صلح کرد و در میان ایشان رفت و او را به نزد چنگیز خان بردند، او را خسرو غور لقب کرد و اعزاز نمود و باز فرستاد تا دیگر حصارها بدست آید. چون باز آمد بعد از آنچه جلال الدین منکبرنی خوارزمشاه (پسر سلطان محمد) را بر لب آب سند بشکست. تاج الدین حبشی عبدالملک، از کفار (مغل) روی بتافت و با ایشان مشغول بقتال شد و به ثواب شهادت رسید.»

<sup>3</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد اول ص 312.

عبدالحمی حبیبی در حاشیه می نگارد: استیابکسراول از شهرهای غور بین هرات و غزنه است. (مراصد الاطلاع) قریه استیه هم اکنون به همین نام تاریخی خود در جنوب شرق پای منارجام قرار دارد که خرابه های حصار آن تا کنون پدیدار است. بخوبی هویدا است که سپاه مغول برای اولین بار در استیه غور مواجه به شکست و از تاکتیک و حیل کار گرفتند و بخدعه متوسل شدند. چون دیدند که در جنگ رویارویی امکان تسخیر حصار استیه موجود نیست، فرمانده حصار را به طمع خام انداختند تا در فرصت دیگری براو دست یافته بشهادتش رسانیدند و شکست نخستین خویش را جبران کردند.

## 2- شهر و حصار فیروز کوه:

منهاج سراج می نویسد: «همدرین سال (617 هـ ق) لشکر مغل با (اقلان چربی) بدر شهر فیروز کوه آمدند و مدت بیست و یک روز جنگهای سخت کردند و بر آن شهر دست نیافتند و نامراد مراجعت کردند.»<sup>1</sup>

این دومین شکست بود که وحشیان شکست ناپذیر مغل از غازیان دین دار ولایت غور متحمل شدند و از این روایت استنباط شده می نواند که استیه و فیروز کوه نزدیک بهم موقعیت داشتند، زیرا سپاه چنگیز بلافاصله بعد از حمله بر استیه و همدران سال بر فیروز کوه هجوم برده است.

منهاج سراج در جای دیگر می نویسد: چنگیز خان پسر خود (او کتای) را در عین زمستان که کوه ها برف گرفته بود، با لشکرهای مغل از کیری بطرف غور و خراسان فرستاد و او کتای بموضعی آمد میان غور و غزنین که آن را پل آهنگران می گویند نزدیک فیروز کوه و آنجا لشکرگاه کرد و از آنجا نوینان مغل را با لشکرهای گران بطرف

<sup>1</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد دوم ص 113.

سیستان، بجانب حصار اشیار غرجستان و بجهت جبال غور و هرات نامزد کرده فرستاد.<sup>۱</sup> آهنگران شهر معروفی بود که قبلاً معرفی شده است.

منهاج سراج در مورد سرانجام فاجعه آمیز فیروز کوه تذکر می دهد: « بعد از آنکه اقلان چربی در (617 هـ) با حشم های مغل بدر شهر فیروز کوه آمده بود و پس از ازیست و یک روز جنگ های قوی نامراد بازگشت، مردم شهر فیروز کوه بر امیر خویش ملک مبارزالدین سبزواری خلاف و خروج کردند و مبارزالدین بضرورت به قلعه بالا رفت و آن قلعه بود بر شمال مشرقی شهر بر سر کوه بلند و شامخ و بدان موضع در عهد سلاطین غور یک قصر بزرگ بیش نبود، و رفتن ستورها بر آن ممکن نبود، اما درین عهد ملک مبارزالدین سبزواری آن قلعه را معمور کرده بود و در دور سر آن کوه باره بر کشیده و راه آن قلعه چنان کرده بود که شتر با بار بر آن بر رفتی و مردی هزار را امکان مقام بودی، و چون میان اهل شهر و ملک مبارزالدین مخالفت افتاد، مبارزالدین در قلعه بالا رفت. اهل شهر بخدمت ملک قطب الدین حسن طاب ثراه مکتوب نوشتند و آمدن او را استدعا نمودند و ملک قطب الدین با لشکر غور در فیروز کوه رفت و پسر عم خود ملک عمادالدین زنگی بعلی را در فیروز کوه نصب کرد و آن حال در شهر سنه (617 هـ) بود.

چون لشکر کفار از غزنین با او کتای بطرف غور آمدند، یک فوج مغافصه بر فیروز کوه برانندند، ملک عمادالدین زنگی را در شهر سنه (619 هـ ق) شهید کردند و خلق شهر را به شهادت رسانیدند و مبارزالدین از قلعه بیرون شد و بطرف هرات رفت آنجا شهید شد و شهر فیروز کوه تمام خراب گشت.»<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد دوم ص 113.

<sup>۱</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد دوم ص 132.

منهاج سراج کیفیت شهادت ملک مبارزالدین را در شهر هرات بدین گونه می گوید: «ملک مبارزالدین سبزواری از حصار فیروزکوه منهزم بهرات آمده بود، او را سر لشکر ساخته بودند. چنین روایت کردند که چون هرات را درین کورت بکشادند این ملک مبارزالدین مرد پیر و خوب منظر بود، در میان شهر سوار شد و سلاح پوشیده بابر گستوان ونیزه گرفته جهاد می کرد تا شهادت یافت.»<sup>1</sup>

از روایت منهاج سراج معلوم است که اگر مردم فیروزکوه بافرمانده خویش دچار اختلاف نمی شدند و این تفرقه در میان نزدیکان فرمانده و مردم ایجاد نمی شد، دست یافتن سپاه خونخوار مغل بر فیروزکوه کار آسانی نبود، اما متأسفانه فیروزکوه دست خوش فتور و فساد داخلی گردید و به سرانجام غم انگیز روبرو شد و به دست سفاکان بیرحم مغول به ویرانه مبدل گردید. بنا به تصریح اغلب دانشمندان داخلی و خارجی بقایای اثار عتیق پای منارجام عبارت است از شهر فیروزکوه و منارجام، منارمسجد جامع آن بوده است. در تعیین موقعیت فیروزکوه در تاریخ غورستان و فصل پنجم این تاریخ و مقاله جداگانه بطور مفصل بحث و تحقیق کرده ایم.

### 3 - حصار تولک:

منهاج سراج در حوادث سال (617 هـ) از حملات مغل می نگارد: «و چون فصل زمستان بود، برف بر جبال غور باریدن گرفت و لشکر چنگیز خان مغل از خراسان روی به ماوراءالنهر نهادند و آن لشکر که در غور بود، بقدر بیست هزار بود. مغل و مرتد و گذر ایشان بر پای حصار تولک بود، در مدت هشت ماه و چند روز به پای قلعه فوجی از ایشان بتاختی و غازیان قلعه تولک و این داعی که منهاج سراج است، در میان غازیان با کفار

<sup>2</sup> - طبقات ناصری، همان چاپ ص 128.

جهاد می کردند، چنانچه کفار را امکان نزدیک شدن قلعه و حصار نبود، رَحِمَ اللهُ المَاضِیین. مدت بیست روز آن بود که تمامت روز لشکر مغل به پای حصار می گذشت.<sup>1</sup> این نخستین شکست های بود که مغلان وحشی از غازیان تولک دریافت می کردند. منہاج سراج متانت و استحکام قلعه تولک و سایر واقعات آن را هنگام یورش مغل این طور تفصیل می دهد: «اما قلعه تولک: ملک مبارزالدین حبشی نیزه و راز جهت خوارزمشاه، ملک تولک بود. و قلعه تولک حصار است معلق، باهیچ کوه پیوند ندارد. و بنیاد آن قلعه از عهد منوچهر است و آرش تیرانداز، آن قلعه را دشته است. بر بالای آن قلعه در سنگ خارا خانه هاست که آن را آرش می گویند. و امیر نصرتولکی بر بالای آن قلعه چاهی به آب رسانیده است. دور چاه بیست گز در بیست باشد، در سنگ خارا هرگز آب آن چاه کم نشود بکشش، و پایاب هم ندارد. و قلعه بس محکم است، میان غور و خراسان. وقتی که حبشی نیزه و راز بلخ و از نزد خوارزمشاه مامور حفظ تولک و استعداد جنگ با مغل گردید، اول سال (617 هـ) بود و چندین بار لشکر مغول بر حوالی تولک دوانیده به بالای قلعه آمد و در (618 هـ) فیقونوین که داماد چنگیز خان بود، و چهل هزار سوار مغول و دیگر اصناف داشت، به پای قلعه تولک آمد، حبشی نیزه و راز، از او مالی قبول کرد، از طرف او دوباره به قلعه بازگشت، آن مال را نخست بر تولکیان بخش کرد و باز بزور از آنان پس گرفت. و مردم از او رنجیده خاطر گشتند، حبشی نیزه و راز در جوانی و اول عهد محمد خوارزمشاه مردی مفرد بود، نیشاپوری مسیحی دوز، در خراسان و خوارزم مثل او نیزه وری نبود، بکرات از لفظ او شنیده شده است که اگر بروی زمین بر پشت باز خسپم و چوبی بدست گیرم، چهار مرد نیزه دار را از خود دفع می کنم. درین وقت مردم تولک در مطالبه آن مال از وی زحمت دیدند، یکی از افاضل خواجه امام جمال الدین خوارزمچی در آن وقت گفته است، نظم:

<sup>1</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد دوم ص 114.

گفتم: حبشی نیزه ورا این خسران چیست؟  
 باتولکیان، شکنجه وزندان چیست؟  
 گفتا: که منم کفشگر، و فیکو، سگ  
 سگ داند و کفشگر، که درانبان چیست؟

از این حرکت حبشی، تولکیان رنجیده خاطر بروی خروج کردند و او را بگرفتند و قلعه تولک و حبشی نیزه و او را بدست ملک قطب الدین سپردند، ملک قطب الدین پسر خود را به تولک نشاند و قاضی جلال الدین مجد الملک احمد عثمان حاکم نیشاپور خالوی منهاج سراج نیز خواجه و متصرف تولک بود. ملک قطب الدین، حبشی نیزه و او را بعد از مدتی حبس اجازت داد تا بقلعه فیوار رفت و در آنجا بدست ملک آن قلعه اصیل الدین نیشاپوری بقتل رسید. و بعد از سقوط کالیون بدست کفار، تولکیان که نزدیکان خواجه قاضی جلال الدین بودند، خواجه را شهید و پسر ملک قطب الدین را نزد پدرش فرستادند و مدت چهار سال با کفار جهاد بسیار کردند و این کاتب که منهاج سراج است، درین چهار سال در غزوات با اهل تولک، موافقت میکرد که همه اقربا و اخوان بودند، بعاقبت از دست کفار سلامت ماند.

بعد از عصیان اهل تولک از حکم ملک قطب الدین، وی در سال (20 هـ) عزیمت هندوستان کرد و حصار تولک سلامت ماند، بعد از این کاتب (منهاج سراج) را دو کورت اتفاق سفر قهستان افتاد، بوجه رسالت، یک کورت در (621 هـ) و در (622 هـ) از جهت ملک رکن الدین خیسه به نزدیک ملک تاج الدین ینالتگین رفته شد، و از جهت تاج الدین درین سال هم به رسالت رفته شد، نزد پادشاه قهستان بطرف نیه سیستان و بعد از آن باطرف هندوستان آمده شد، تاج الدین ینالتگین به تولک آمد و اهل قلعه او را خدمت کردند و ایشان را به سیستان برد، در واقعه سیستان همه شهادت یافتند و آن

قوم آنجا بماندند. امیر تولک هزیرالدین محمد بن مبارک بود و او نزد کیک خان (پسر او کتای بن چنگیز) رفت و تا امروز، آن قلعه فرزندان او دارند.<sup>۱</sup>

منه‌اج سراج در جای دیگر متصل بشکست های پی در پی سپاه چنگیز در حصار سیفرود غور از حصار تولک و سرانجام آن حادثه که بر ملک قطب الدین آمد می گوید: در سال (620 هـ) کفار بر قلعه تولک کمین کشادند و جنگهای قوی کردند و در پای تولک در آن روز مرد بسیار از کفار کشته شدند و باز گشتند. چون کافر مغول از خراسان بازگشته بودند و جبال غور و خراسان از آن جماعت خالی شده، ملک قطب الدین بر عزیمت هندوستان بادیگر ملوک غور، چنانچه ملک سراج الدین عمرخروش از ولایت حار و ملک سیف الدین هم با او موافقت کردند و با اتباع روان شدند. از قضای آسمانی فوجی از حشم کفار مغل درین سال نامزد تاختن خراسان شدند و بر سر آن لشکر مغولی بود، بزرگ نام او قزل منجق بخراسان در آمدند و از طرف هرات و اسفزار پای حصار تولک آمدند و هر مسلمانی را که یافتند شهید کردند و اسیر گرفتند، خبر رفتن ملک قطب الدین بادیگر ملوک غور و اتباع ایشان را معلوم شد. در عقب لشکر غور برانند بر لب آب ارغند (همین ارغنداب کنونی موجوده شهر قندهار است. (حیبی) لشکر غور را در یافتند که بر لب آب ارغند پل می بستند، تا لشکر و اتباع و بنه ها بگذرانند. ناگاه لشکر مغول بدیشان رسیدند، ملک سیف الدین با لشکر خود به دامن کوه پناه کرد و به سلامت بماند و بطرف غور بازگشت و ملک سراج الدین عمرخروش به جنگ بایستاد و شهید شد و ملک قطب الدین حسن بحیل بسیار با یک اسب خود بر آب زد و با اندک مرد بیرون آمد، باقی جمله امرای غور و سرخیلان و مبارزان و عورات همه شهادت یافتند. و همشیرگان و خواهر زادگان ملک قطب الدین

<sup>۱</sup> - طبقات ناصری، همان چاپ جلد دوم ص 133-135.

همه شهادت یافتند. لشکر مغول از آنجا بازگشت و بطرف غور و خراسان آمد.<sup>۱</sup> بدین ترتیب می بینیم که باوجود اختلافات و کشمکش های داخلی مبارزان تولک لشکر مغول تا به آخر نتوانست قلعه آن را بزور تسخیر نماید، تولک یکی از مشهورترین شهرهای غور بود که مردان جنگی آن در رکاب سلطان شهاب الدین غوری در هندوستان جهاد بسیار کرده اند و از آنجا علماء و دانشمندان زیادی برخاسته اند که نام ایشان ثبت تاریخ است. قبلاً نیز بمعرفی تولک پرداخته بودیم.

#### 4 - قلعه کالیون و حصار فیوار:

این دو قلعه اگرچه فعلاً در بادغیس واقع شده اند، لیکن در تاریخ بنام غور ثبت هستند. منهای سراج از متانت و حصانت قلعه کالیون وصف بلیغ نموده می گوید: استادان عالم به اتفاق گفته اند که: (احسن حصون الدنيا و احسنها) یعنی کالیون از محکمترین و نیکوترین قلعه های جهان است. از پای شهر هرات تا پای کالیون، بیست فرسنگ روی به بالاست از پای حصار تا به پای سنگ آن قلعه یک فرسنگ دیگر رو به بالاست و باره حصار بر سر آن سنگ است و بلندی آن سنگ از یک هزار گز هم بیشتر و روی آن مثل دیواری است که بر رفتن هیچ جانوری بر آن ممکن نگردد، مگر حشرات ارضی را و بر آن سنگ صحن بقدر چهار تیر پرتاب یا زیادت باشد و هفت چاه آب در آن قلعه در سنگ خارا حفر کرده اند و در هر یک چندان آب زاینده باشد که هرگز بخرج نقصان نگردد و در میان قلعه میدان بس بزرگ بود.

بقول منهای سراج: بعد از تخریب هرات، لشکرهای مغول در پای قلعه کالیون آمده، لشکرگاه کردند. غازیان و عیاران از قلعه فرود آمده و جهاد آغاز نهادند، شب و روز بجهاد و دفع کفار مشغول شدند و مبالغی مغول را به دوزخ فرستادند. کار بجائی

<sup>۱</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد دوم ص 128-131.



رسید که لشکر مغول را بشب خواب از خوف ایشان ممکن نبود، تا مجبوراً گرد بر گرد حصار دوباره بر آوردند و دو دروازه نهادند و پاسبان مقرر کردند. کار محاصره حصار یکسال بطول انجامید و مردم کالیون از خوردن گوشت قدید و پسته، که پسته خراسان همه از حوالی کالیون باشد، به بیماری دچار گشته، غیر از پنجاه کس که آنان هم مریض بودند، بقیه همه مردند، لشکر مغول از آن حال خبر شدند و روی بفتح قلعه نهادند اهل قلعه دل بر شهادت خوش کرده تمامت نعمت قلعه از زروسیم و جامه های ثقال و آنچه قیمت داشت، همه را در چاه های قلعه انداختند و با سنگهای کلان پر کردند و باقی را سوختند و در قلعه را باز و باشمشیر های برهنه خود را بر کفار زدند و بدولت شهادت رسیدند. لشکرهای مغول بعد از فتح کالیون به پای قلعه فیوار قادس آمدند. و این فیوار قلعه ای است در حصانت و متانت و استحکام از کالیون قویتر و حال محکمی آن قلعه به اندازه است که ده مرد آن را محافظت توانند کرد و میان کالیون و فیوار ده فرسنگ مسافه است، چنانچه هر دو قلعه در نظر یکدیگر بودندی اگر به پای کالیون سوار بیگانه آمدی بروز دود و بشب آتش کردند، اهل قلعه فیوار را معلوم شدی و اگر به پای فیوار آمدی همین حکم داشتی. مردم فیوار نیز در این محاصره در اثر بیماری جملگی در گذشتند و به سپاهیان مغول خبر رسید که بجز هفت کس تمامی اهل قلعه مرده اند. آنگاه مغولان قلعه را گرفتند و آن هفت تن را نیز شهید کردند و این حوادث در (619 هـ) بوقوع آمد.<sup>1</sup> در روضات الجنات فی اوصاف مدینت هرات در جمله عجایب بادغیس از قلعه نرتو نام برده گوید «و این قلعه بر قله کوهیست از سنگ خارا بخت پخته عمارت یافته و یک راه باریک دارد. از پای کوه تا در قلعه که نیم

<sup>1</sup> - طبقات ناصری همان چاپ جلد دوم ص 11-10.

فرسخ نزدیک است که بالا می باید رفت، دیگر از همه طرف کوه تا پای حصار سنگ خارا است یک اندازه که قریب به هزار گز...»<sup>۱</sup>

استاد خلیلی می نویسد: «قلعه نره تو که یکی از مضبوط ترین آثار خیلی قدیمه است، در علاقه قلعه نو، بفاصله هفت فرسخ از مرکز حکومتی بطرف جنوب غربی بالای کوه بلند واقع است.»<sup>۲</sup> شاید کالیون همین نره تو بوده باشد، اما فیوار را نمیدانیم قلعه آن در کجا موقعیت داشته، در ولسوالی قادس موجوده قریه بنام پیوار تاکنون آن نام تاریخی را حفظ کرده است و نزدیک قریه شهر ارمن و در شمال مغربی آن قرار دارد. ممکن است قلعه تاریخی فیوار در آنجا باشد که منهاج سراج نیز آن را در قادس قلمداد می کند، از بعضی اهالی پیوار شنیده شد که خرابه های قلعه تاریخی فیوار تاکنون با همان شکوه مندی و اعجاب انگیزی خود در آنجا نظرها را بخود جلب میکند.

#### 5 - قلعه سیفرود غور:

منهاج سراج می نویسد: «حصار سیفرود غور که محکمترین قلعه های جبال است و بنیاد آن قلعه را سلطان بهاء الدین محمد سام ابن حسین نهاده است، پدر سلطان غیاث الدین و معزالدین طاب ثراهم، خوارزمشاه هنگامیکه از بلخ بطرف مازنداران میرفت، فرمان داد تا ملک قطب الدین آن قلعه را عمارت کرد، فرصت اندک بود بر بالای قلعه از یک حوض بیشتر آباد کرده نتوانست، در آن حوض بقدر چهل روزه بجهت اهل قلعه آب جمع کرد، بعد از آن بفرمان خدای بدو ماه لشکر مغول در آمد و باطراف غور، در تاخت و جمله مواشی غور از همه اجناس بدست کفار افتاد و اهل غور

<sup>۲</sup> - حواشی و تعلیقات مایل هروی بر جغرافیای حافظ ابرو چاپ ایران 1349 ص 105.

<sup>۳</sup> - حواشی و تعلیقات مایل هروی بر جغرافیای حافظ ابرو چاپ ایران 1349 ص 107.

از درمی چهار دانگ شهادت یافتند.<sup>1</sup> لشکر مغول چون دانستند که آب قلعه سیفروند اندک است، در پای قلعه لشکر گاه ساخته و پنجاه روز جنگ های سخت کردند. که در نتیجه متحمل تلفات سنگین گشتند و از مسلمانان هم بسیاری شهید شدند. در آن حصار مواشی زیاد بود آنچه امکان داشت بکشتند و قید کردند و باقی بقدر بیست و چهار هزار و چارصد و اند، از بی آبی بمردند همه را از باره قلعه بیرون انداختند باوجودی که آب را جیره بندی کرده بودند، به لشکر مغول اطلاع رسید که ذخیره آب قلعه یکروز آب بیش نمانده است. ملک قطب الدین و اهل قلعه باهم عهد بستند که فردای بامداد جمله اطفال و عورات را بدست خود بکشند و در قلعه بکشانید و هر مرد با یک شمشیر برهنه منتظر ورود کفار بقلعه بایستند، و چون کفار در آیند جمله مسلمانان یکدل تیغ در کفار نهند، و میزنند و میخورند تا جمله بدولت شهادت رسند.

این معنی در همه باطن ها قرار گرفت و خلق یکدیگر را تا نماز شام وداع میکردند که حق تعالی در رحمت بگشاد و تانیم شب باران رحمت و برف بارید. چون لشکر مغول مدد آسمانی بدیدند و دانستند که اهل قلعه ذخیره یکماه دوماه آب جمع کردند و فصل زمستان نزدیک و آمدن برفها متواتر خواهد بود، به محاصره قلعه پایان داده برفتند. تا سال دیگر (618 هـ) چون نوشد، باز مغول از خراسان و غزنین و سیستان باطراف جبال غور آمدند، بعد از حادثه سلطان جلال الدین خوارزمشاهی فوج بی شماری از مغل قلعه سیفروند را بار دیگر مورد حمله قرار دادند.

چون ملک قطب الدین فرصتی یافته بود و حوض ها عمارت کرده، و غله ذخیره بسیار جمع آورده بود، لشکر مغول هر چند می کوشیدند غازیان دلیر تر می شدند. درین کرت جنگ و محاصره سیفروند دوماه بطول انجامید، بالاخره کافران خدعه و نیرنگ بکار

<sup>1</sup> - یک درهم شش دانگ است و یک دانگ یک ششم درهم. به این حساب دو سوم مردم غور در حملات چنگیز

شهادت یافته بودند. (مستمند)

برده پیشنهاد صلح دادند، و مردم قلعه بر خلاف رأی ملک قطب الدین آنرا پذیرفتند، بر آن قرار که اهل قلعه سه روز در میان لشکر مغول آیند و بضاعتی که دارند بیارند و بفروشند و زر و نقره از بهای آن ببرند و آنچه باید از مواشی و جامه و موئینه بخرند و بفروشند و بعد از سه روز لشکر کفار از پای قلعه کوچ کنند، چون دو روز این بازار گرم بود، روز سوم خلق از بالا فرود آمدند و در میان لشکرگاه با ایشان مختلط شدند، به یکبار طبل و نعره بزدند و هر مغلی که با مسلمانی بیع و شرای میکرد همانجا آن مسلمان را بگرفت و شهید کرد. مگر آنچه خدای تعالی کسی را حیات بخشیده بود، هر کسی که با خود سلاح ظاهر داشت اول سلاح او را میگرفتند آنگاه وی را میکشیدند.

ثقات چنین روایت کردند که دوصد و هشتاد مرد معروف سرخیل مبارز بدست کفار گرفتار شدند، روز دیگر مغولان پیغام کرد که مردان خود را باز خرید، ملک قطب الدین اجابت نکرد تا جمله را شهید کردند. رضی الله عنهم - و جنگ از سر گرفتند، ملک قطب الدین از یک تدبیر جنگی بسیار مؤثر کار گرفت که در نتیجه از لشکرهای که به قلعه نزدیک شده بودند.

یک تن به سلامت نماند و تعداد آن زیادت از ده هزار سپرگاو بود، جمله یا کشته شد یا خسته گشت و عده زیادی از اکابر نوینان و بهادران مغول بدوزخ رفتند و باقی برخاستند و از زیر پای حصار نقل کردند. آن نصرت بفضل حق تعالی روز پنجشنبه بود در سنه (620 هـ)<sup>1</sup>

بقیه احوال سیفروود معلوم نیست اما از ملک قطب الدین قبلاً در شرح حوادث قلعه تولک و عزیمت وی بطرف هندوستان صحبت بعمل آمد.

این حصار سیفروود را اکنون به یقین نمی توان گفت در کدام جا موقعیت دارد ولی از سیاق کلام منهای سراج بقرینه دانسته میشود که سیفروود در نزدیکی های تولک

<sup>1</sup> - طبقات ناصری، همان چاپ جلد دوم ص 141-143.

قرار داشته و حدس میزنیم که شاید در قسمت وسطی فراه رود که در ولسوالی شهرک غور واقع شده و هم سرحد و نزدیک تر به تولک است بعد از جستجو بتوان قلعه سیفروود را پیدا کرد.

از برخی اهالی بومی که پرسیدم از عجایب کوشکها و قلعه های عتیقه آنجا صحبت های جالبی داشتند. ولسوالی شهرک غور یکی از ولسوالی های غور است که از هر لحاظ از دیگر ولسوالی ها بزرگتر است، بین خطوط 18-64 و 6-34 طول البلد شرقی و عرض البلد شمالی موقعیت دارد. مساحت آن حایز (8506) کیلومتر مربع و ارتفاع آن از سطح بحر (2350) متر است.

بهر حال، قلعه سیفروود را در واقع شکست گاه لشکر چنگیز باید دانست و رزمندگان و غازیان مسلمان آنرا هم باید افتخار تاریخ غور بحساب آورد.

#### 6 - حصار اشیار و قلاع دیگر غرچستان:

منهاج سراج می گوید: ثقات چنین روایت کردند که چون چنگیز خان از پشتۀ نعمان طالقان عزیمت غزنین کرد، بنه واثقال و خزانه همانجا بگذاشت و بژرفها و دره های غرچستان رفتن گردونه ها ممکن نبود، به سبب راسیات جبال و مضایق راه های دشوار. چون لشکر مغل بطرف غزنین آمد، با آن بنه و گردونه ها اندک سواری بود بجهت محافظت. و قلاع غرچستان و خراسان نزدیک بود چنانچه قلعه زنگ گریزان و بندر (به همین نام خود موجود است) و قلعه بلروان و قلعه لاغری و قلعه سناخانه و قلعه سنگه و قلعه اشیار و آن قلاع بیشتر آن است که طاقه است در روی کوه ها، چنانچه باران بر اهل قلعه بیبارد و چشمه های آب از پیشگاه طاق قلعه بیرون می آید.

و در قلعه اشیار امیر غرجستانی بود بس عیار و جلد نام او امیر محمد مرغزی با لشکر بسیار از قلعه اشیار برفت و چنانچه امکان داشت گردون های زر و نعمت از لشکرگاه مغل بگرفت و اسیر کرد و بسیار را خلاص داد و اسپ بسیار بدست آورد. یک کرت و دوم کرت از این چنین دلیری می کرد و عیاری می نمود، چون چنگیزخان از ولایت کیری بجانب ترکستان شد و پسر خود او کتای را بطرف غور فرستاد، او کتای میان فیروزکوه و غزنین (در آهنگران که قبلاً نیز متذکر شدیم) آن زمستان مقام کرد و لشکر بهر طرف فرستاد، چنانچه به تقریر انجامیده است. ابکه نوین را که امیر ده هزار مرد منجنیقی بود، نامزد حصار اشیار کرد، آن جماعت به پای آن قلعه آمدند و جنگ پیوستند و مدت ها جنگ کردند و چون دیدند گرفتن آن حصار از غایت استحکام و مردان دلیر ممکن نیست، مدت پانزده ماه بنشستند و الله اعلم. و کار بر اهل حصار بواسطه قلت مواد غذائی تنگ آمد تا کار بجایی رسید که هر که کشته می شد و یا می خوردند، تا بحدی رسید که هر کس مرده خود را بجهت خوردن و قدید کردن نگاه میداشت، بموجب روایتی در قلعه اشیار زنی از بهای گوشت مادر و کنیزک خود دو صد و پنجاه دینار زر عین (طلای خالص) حاصل کرد اما عاقبت خود او هم بمرد. در آخر اهل قلعه بقدر سی مرد مانده بودند بر امید خلاص خود امیر محمد مرغزی را شهید و سر اورابه نزدیک لشکرگاه مغول انداختند، اما لشکر مغول قلعه را بگرفتند و جمله را شهید کردند. درین مدت قلاع غرجستان را همه بگشادند، چنانچه در شهر (619 هـ) جمله قلاع غرجستان گشاده گشت.<sup>1</sup>

بدین گونه مقاومت در تاریخ ملل جهان شاید کم نظیر باشد. گرچه در ظاهر سپاه وحشی مغول غرجستان را تسخیر کردند اما در واقع فاتح و پیروزمند کسانی بودند

<sup>1</sup> -طبقات ناصری، همان چاپ جلد دوم ص 141143.

که تا آخرین رمق تسلیم سپاه بیگانه نشدند و به ذلت اسارت تن در ندادند. اما حصار اشیار غرجستان هم اکنون بنام اشپار معروف است، در پایان دره شیویج در شمال غرب چغچران موقعیت دارد. در غرجستان عموماً آثار مقاومت شدید در مقابل سپاه چنگیز، از بقایای عمرانات گذشته در طاق های صخره های صعب العبور و قله های کوههای آسمان خراش و در اعماق دره های مهیب و هولناک همه جا به چشم می خورد که مشاهده آنها هر بیننده را عمیقاً بحیرت و عجب و امیدارد. مملکت غرجستان سرزمین معروفی بود که مؤرخان و جغرافیا نویسان بطور عموم از آن سخن رانده اند و مردم آنرا از صالح ترین مردمان توصیف کرده اند. بنده عاجز در تاریخ غورستان و در این تاریخ مختصر آن سرزمین افتخار آفرین را به معرفی گرفته ام که در این جا بیشتر از این طولانی نمی کنم.

#### 7 - قلعه خیسار غور:

یکی دیگر از شکست گاه های سپاه چنگیز، قلعه خیسار غور است، از جزئیات جنگهای آن طبقات ناصری چیزی نوشته، اما از طول و امتداد و رفعت کوه خیسار نام می برد و آنرا از حد وهم و درک فهم و ذهن بیرون میداند و میگوید که: «در (590 هـ) بر بالای این کوه یک قصر از تنه درخت آبنوس یافتند، زیادت از دوهزار من و کیفیت وضع و وقع آن هیچکس درک نکرد.»<sup>1</sup>

عبدالحی حبیبی می نویسد که: رفعت و حصانت و استحکام قلعه خیسار بین مؤرخان شهرتی دارد و در حدود (600 هـ ق) مقرر حکمداری تاج الدین عثمان مرغنی سرسلسله آل کرت بود. حبیبی می افزاید و سیفی هروی گوید: قلعه خیسار در غایت محکمی و بلندی است و دست هیچ متصرفی بدان نرسیده است و نخواهد رسید و چنگیز خان اندر وقتی که عزم تسخیر آنرا کرد، نقاشان مانی دست را برای تهیه نقش آن

<sup>1</sup> - طبقات ناصری همان چاپ مذکور جلد اول ص 328.

گماشت. حینیکه چهره گشایان حاذق و نقشبندان ماهر مثال قلعه خیسار را بر کاغذی منقش کرده و پیش چنگیز خان آوردند، بدیده تعجب دید و روی به امرای سپاه کرد و گفت:

مثل این جای و این مکان سدید کس ندید است و کس نخواهد دید

قلعه تاریخی خیسار اکنون مانند سایر بلاد و قلاع مستحکم غور ویران گردیده است.<sup>1</sup>

حافظ ابرو می نویسد: و خیسار غور نیز حصار محکم است و مقام ملوک کرت بوده است که به موجب حکم فرزندان چنگیز خان حاکم هرات و غور و اکثری از خراسان شدند و مدت یکصد و سی سال آن حکومت در خاندان ایشان بود.<sup>2</sup>

منهاج سراج در جلد دوم طبقات ناصری طبقه (23) گوید که: وی در سال (623 هـ) در خیسار غور بوده و از طرف ملک رکن الدین عثمان مرغنی بطرف فراه و سیستان و به نزدیک ملک تاج الدین ینالتگین با سم رسالت رفته و از سیستان برسم سفارت قهستان سفر کرده و باز به سیستان مراجعت نموده و ینالتگین بار دیگر او را بسفارت قهستان نامزد کرده بود که به علت امتناع وی از رفتن به قهستان مدت (43) روز در سیستان به حبس می افتد تا ملک رکن الدین خیسار از غور مکتوب ارسال کرد و منهاج سراج خلاصی یافت و در جلد اول طبقه (16) عدد اول طبقات ناصری نیز از این سفر در همان تاریخ (623 هـ) تذکر می دهد و معلوم است که تا این تاریخ خیسار هنوز بدست سپاهیان چنگیز نیفتاده بود. چنانچه در جلد دوم طبقات ناصری همان طبقه (23) از آن سفر یاد کرده بود که ما در شرح وقایع تولک نیز آن را آوردیم. از خیسار غور

<sup>1</sup> - تعلیقات عبدالهی حبیبی بر طبقات ناصری همان چاپ، ص 338.

<sup>2</sup> - جغرافیای حافظ ابرو، قیمت ربع خراسان هرات به تصحیح مایل هروی، همان چاپ ص 38.



قبلاً درین تاریخ مختصر صحبت کرده بودیم که آنرا کافی میدانیم و بحث را در اینجا خاتمه می دهیم.

#### 8 - بقیه شهرهای غور:

علاوه بر این حصارهای که یاد کردیم، چنگیز شهر بامیان را که یکی از مراکز امپراطوری غور و در زیبایی خود شهرت جهانی داشت، محاصره نموده بود که اهالی شهر تا آخر مقاومت نمودند و تسلیم نشدند. و (موتوجن) نواسه چنگیز در جنگ بامیان کشته شد و در این موقع چنگیز بخشم آمد و عزم کرد تا همه زنده جان های بامیان را از دم تیغ بگذرانند. بدین ترتیب اولاً شهر ضحاک را تخریب و اهالی آن را عموماً شهید کردند و بعد شهر غلغله را ویران ساخت و بعد از تخریب چنگیز، آن را بنام (ماو بالغ) یعنی شهر ملعون و نحس یاد کرد. شهر غلغله در سال (1221م) مورد هجوم چنگیزیان قرار گرفت. حملات چنگیز، بقیه شهرهای را که در امپراطوری غور باوج تمدن خود رسیده بودند، نیز فراگرفت از قبیل: مرو بزرگ که زیاد تر از دو میلیون نفوس آنرا قتل عام کرد و هرات که چندین صد هزار از اهالی آنرا کشته و تنها صد هزار دختر آنرا اسیر گرفت. به همین ترتیب تالقان و تخارستان و بلخ و جوزجان و اندخوی و میمنه و فاریاب و سیستان و غزنه که مردم آنها از خود در مقابل سپاه مغول مقاومت نشان دادند و تا آخرین نفر قتل عام شدند.

#### 9 - تحلیل شخصیت چنگیز خان:

برخی از مؤرخان، چنگیز خان را به آتیلا رئیس قبایل هون ها تشبیه می کنند آتیلا سر کرده مردم وحشی از نژاد تاتار بود که از کنار دریای قفقاز (بحر خزر) در حدود قرن پنجم میلادی به اروپا حمله کردند و تا فرانسه پیش رفتند و همه جا کشتارها و خرابی های زیاد بار آوردند. همچنان این مؤرخان هجوم لشکریان چنگیز را بطوفان

وسیل تباه کن که در سر راه خود فرهنگ و تمدن و آبادی را یکسره مانند طوفان های موسمی صحراء نیست و نابود می کند تشبیه کرده اند. چیزی که نمیتوان در آن تردید داشت این است که چنگیز خان یکی از خون آشام ترین چهره های تاریخ بود، از جمله سفاکانی بود که از شفقت و ترحم به کلی بدور بود، بلکه وی از قساوت پیشه ترین مردان که تاریخ بشریت را مصیبت دار کرد، محسوب میگردد.

خونی که به امر او ریخته شد، و آبادی های که بدست وی تخریب گردید: مثل آن در مسیر تاریخ کمتر واقع شده است. خصوصاً هنگامی که می بینیم این فاتح مغولی تا به چه حدی از دشمنان خود به شدت و قساوت انتقام میگیرد و در نزد او قتل عام مردم، نابودی هزاران انسان و از دم تیغ کشیدن زنان و اطفال و سالخوردهگان به اشاره او و در برابر چشم او، امری است خیلی ساده، زیرا به نظر وی جنگ در جهت تسخیر بلاد و وسعت قلمرو مغول همه چیز را مباح میکند.<sup>۱</sup>

منهاج سراج گوید که: چنگیز خان به وقتی که در خراسان آمده بود، پنجاه و پنج ساله بود، مرد بلند بالا، قوی بنیه، شگرف جثه، وموی روی کشیده و سپید شده گر به چشم در غایت جلادت و زیرکی و هیبت و قتال... و خونریز و خونخوار و این معنی بر همه عالمیان ظاهر است.<sup>۲</sup> و واسلی یان، نویسنده رو سی (در رمان زیبای خود که بنام چنگیز خان نوشته است) در باره انگیزه اساسی چنگیز خان که او را به جنگ و لشکر کشی سوق می داد چنین بیان می دارد: «او (چنگیز خان) میخواست سراسر گیتی را با ددمنشی مسخر خود سازد و جامعه بشری را با سفاکی و بدون ذره رحمی تباه کند او دعوا داشت که میخواهد همه جا نظم بر قرار کند، اما چه نظمی؟ نیک کرداری، عشق حقیقت والا؟ نه! او خود می گفت: «من میخواهم همه جا خاموشی گورستان بر قرار سازم

<sup>۱</sup> - المغول فی التاریخ للدکتور فزاد عبدالمعطی الصیاد داد القلم ص 91 و فرهنگ فارسی معین جلد ششم ص 2314.

<sup>۲</sup> - طبقات ناصری همان چاپ مذکور در اوایل فصل هذا جلد دوم ص 144.

وشهرها را از صفحه گیتی بر اندازم تا کران تا کران، دشت های پر علف پدید آید اسپان مغول با فراغ بال در آنها چرا کنند، خیمه های خاموش و آرام بر پا گردد، و زنان مغولی در آنها کودکان چاق و شاداب را با پستانهای پر شیر خود پروراندند...»

این اندیشه که چنگیز خان با سفاکی در تحقق آن تلاش می ورزید، محکوم به شکست محتوم بود. زیرا با آرمان های والای جامعه انسانی منافات داشت. <sup>۱</sup>

این فصل را با چند سطر دیگر از کتاب واسیلی یان در باره ضعف امپراطوری خوارزمشاه و نفاق دستگاه حاکم و تسلیم پذیری و بزدلی سپاه خوارزم هنگام مقابله با وحشیان مغول به پایان می‌رسانیم:

«... اگر تمام خوارزمیان عزم جزم می‌کردند و یکدل و جان تیغ خشم از نیام بر می کشیدند و بی دریغ از جان بر دشمنان وطن می‌تاختند، مغولان... فرمانده ریش قرمز آنان شش ماه هم در خوارزم تاب نمی آوردند و برای ابد بصحرا های دوردست خویش می گریختند، مغولان بیش از آنکه به نیروی شمشیر خویش غالب آیند، به سبب نفاق تسلیم پذیری و رعب دشمنان خویش به پیروزی می رسیدند...» <sup>۲</sup>

## فهرست مأخذ

- 1- افغانستان در پنج قرن اخیر، تالیف میر محمد صدیق فرهنگ چاپ ایران 1371 جلد اول و دوم .
- 2- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر، محمد بن منور میهنی باهتمام ذبیح الله صفا، تهران 1348.

<sup>3</sup> - مقدمه کتاب «چنگیز خان» نوشته واسیلی یان، ترجمه م. هرمان چاپ مسکو ص 6-7.

<sup>1</sup> - همان کتاب، همان چاپ ص 444.

- 3 - امیر کرور و دودمان او، عبدالحی حبیبی، کابل 1361.
- 4 - امیر حسینی سادات غوری، مایل هروی، کابل 1344.
- 5 - از اشعار استاد خلیلی کابل 1340.
- 6 - تاریخ مختصر افغانستان، پوهاند عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ، کابل 1346 جلد اول و جلد دوم 1349.
- 7 - جغرافیای تاریخی غور، پوهاند عزیز احمد پنجشیری، پوهنتون کابل 1360.
- 8 - جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان هرات به کوشش مایل هروی، ایران 1349.
- 9 - جغرافیای عمومی افغانستان، محمد اکبر شورماچ نورستانی، کابل 1350.
- 10 - جبلی غرjestانی، پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی، کابل 1367.
- 11 - چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی به اهتمام دکتر محمد معین، تهران 1366.
- 12 - حیات افغانی، محمد حیات خان، کابل جلد اول 1370.
- 13 - دیوان حکیم انوری به کوشش سعید نفیسی، ایران 1337.
- 14 - دیوان فرخی سیستانی بکوشش محمد دبیرسیاقی، ایران 1335.
- 15 - دیوان خواجه معین الدین چشتی مشهور به خواجه اجمیر، طبع هند.
- 16 - سالنامه احصائیوی افغانستان، کابل 1363.
- 17 - سلطان شهاب الدین غوری تالیف محمد براهیم ثابت، کابل 1344.
- 18 - شب های آوارگی، مثنوی استاد خلیلی از نشرات شورای ثقافتی جهاد افغانستان، 1365.
- 19 - شرح حال امام فخرالدین رازی، تالیف علی محمد حسن العماری ترجمه پوهنمل غلام علی امین کابل 1367.
- 20 - طبقات سلاطین اسلام، تالیف استانلی لین پول، عباس اقبال، تهران 1363.
- 21 - طبقات ناصری، تالیف قاضی منہاج سراج جوزجانی به تصحیح و تعلیق و تحشیه عبدالحی حبیبی، جلد اول و دوم طبع تهران 1363.
- 22 - غرچ و غرچستان، شاه علی اکبر شهرستانی، مجله عرفان شماره دوم سال 1361 کابل.
- 23 - فرهنگ فارسی دکتر محمد معین دوره شش جلدی چاپ تهران از سال 1343 به بعد.
- 24 - فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، تهران 1359.
- 25 - گلشن راز، اثر منظوم شیخ محمود شبستری، تهران 1367.

- 26 - گزیده اشعار عنصری بلخی به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهرانی 1362.
- 27 - گلگشت خاطره ها (مثنوی) اثر طبع مستمند غوری، نسخه خطی.
- 28 - مسجد جامع هرات (رساله) نوشته استاد خلیلی چاپ پاکستان 1363.
- 29 - نظام بهره برداری از زمین در افغانستان، قرون وسطی محمد اعظم سیستانی، کابل 1362.
- 30 - یادداشت های پراکنده مستمند غوری 1374، دست نویس.
- 31 - لباب الالباب تالیف محمد عوفی جلد اول و دوم به تصحیح و تعلیقات محمد قزوینی و سعید نفیسی چاپ تهران 1335.
- 32 - تاریخ غوریان تالیف دکتور اصغر فروغی ابری تهران 1385.
- 33 - تاریخ دولت مستقل غوریان تالیف شاه محمود (محمود)، چاپ 1386 انتشارات خاور.
- 34 - چهره های شگفت انگیز تاریخ تالیف عبدالشکور (حکم) انتشارات الازهر 1379.
- 35 - تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد) مرکز نشراتی اقرأ 1386.
- 36 - رساله مزارات هرات به تصحیح و تعلیق فکری سلجوقی چاپ کابل.
- 37 - المغول فی التاریخ للدکتور فؤاد عبدالمعطی الصیاددارالقلم.
- 38 - بخشی از تاریخ هرات باستان تالیف فکری سلجوقی چاپ کابل 1362.
- 39 - احوال و آثار حکیم سنایی تالیف استاد خلیلی کابل 1356.
- 40 - غوریان، تالیف عتیق الله پژواک انجمن تاریخ افغانستان 1345.
- 41 - منطق الطیر عطارنیشاپوری تهران 1373 به تصحیح محمد جواد مشکور.
- 42 - چنگیز خان. نوشته: واسیلی یان. ترجمه: م. هرمان. چاپ مسکو.

## تصاویر پایان کتاب



سلطان شہاب الدین محمد بن سام غوری فاتح ہند (۵۶۹ - ۶۰۶ھ)



سلطان غیاث الدین محمد بن سام شہنشاہ غوری (۵۵۸ - ۵۹۹ھ ق)

## دو برادر، دو فاتح و دو امیر اطور مسلمان

شاهانی که بعد از سلطان شهاب الدین غوری بجای او در هند بر تخت نشستند و سالها خطبه و سکه را بنام او نگاهداشتند.



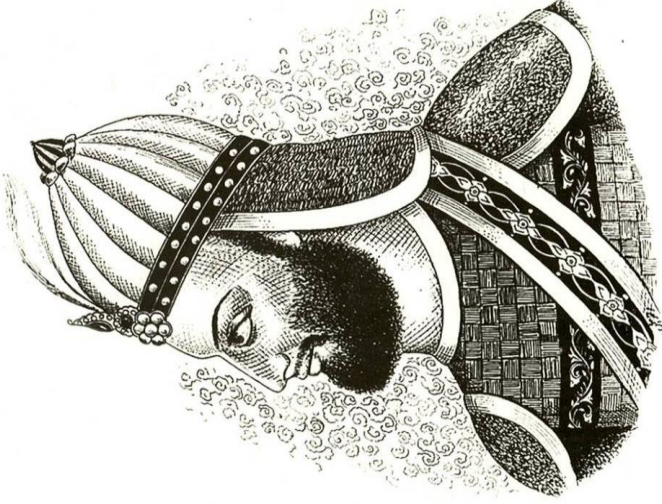
سلطان شمس الدین التمش (۶۰۷ هـ ق)



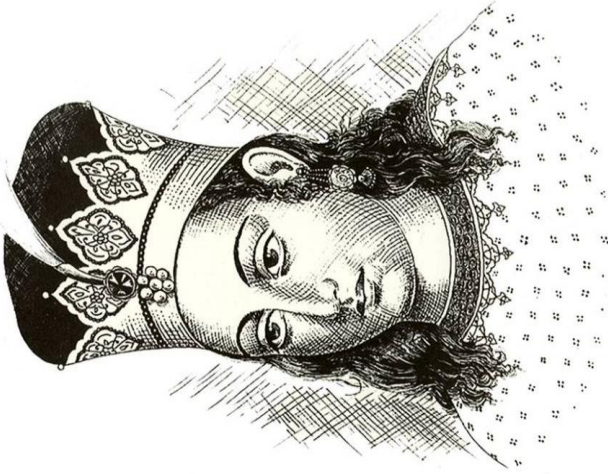
سلطان قطب الدین ایبک (۶۰۲ هـ ق)

پای مسجد قوت الاسلام و قطب منار دہلی

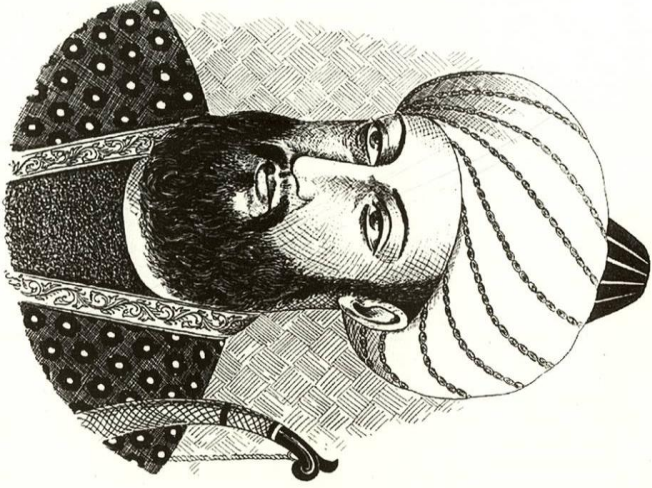




سلطان آرام شاه (۶۰۷ هـ ق)



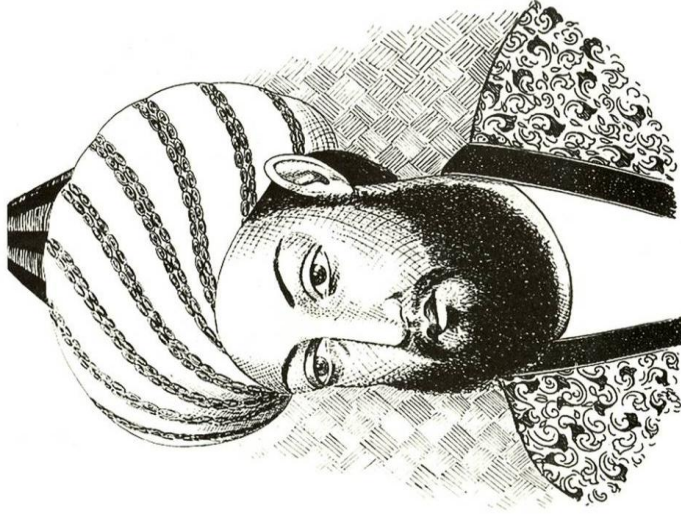
سلطان رضیه (۶۳۴ هـ ق)



سلطان مغوالدین بھرام شاہ (۶۳۷ھ ق)



سلطان رکن الدین فیروز شاہ (۶۳۳ھ ق)



سلطان علاءالدین مسعود شاہ (۶۳۹ هـ ق)



سلطان ناصر الدین محمود شاہ (۶۴۴ هـ ق)



سلطان علاء الدین محمد شاہ خلجی (۱۲۹۶ھ ق)



سلطان موزالدین گیناد (۱۲۸۶ھ)